**مجموعه سبزها جلد 98**

**آثار حضرت اعلی**

**مقدمه فایلهای وُرد مجموعه سبزها**

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دوستداران آثار بابی و بهائی می‌رساند:

طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های وُرد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتا طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجالتا جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی (https://bahai-library.com/) و کتابخانه‌ی افنان (<https://afnanlibrary.org/>) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل وُرد همان کتاب‌هاست که قاعدتا از حیث جستجو و قابلیت کپی‌برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل وُرد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می­ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می­نوشته­اند و تأملات خود را مکتوب می­داشته­اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده­های زیاد و متنوعی از فایلهای وُرد می­کنند و آنها را عصای دست خود می­سازند. اما بر اهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایلهای وُرد، به­دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به­خاطر امکان تغییر، دست­خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف­چینی واژه­ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه­ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقصی مورد استفاده قرار می­دهند و از مزایای آن برخوردار می­شوند. به تهیه­ی فایل وُرد از آثار بهایی نیز می­توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهترست که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایلهایی از متون بابی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزها به چند نکته توجه شده است:

1. در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نُسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی­توانستیم هیچ نسخه­ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به­نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه­ای کلی اصلاح و نسخه­ی تایپی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزها، نه­تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزها مقابله کرده­ایم بلکه اگر نسخه­ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده­ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجاتِ نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.
2. آثار حضرت بهاءالله مقابله نشده، اما در ضمن تایپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.
3. در مجموعه‌ی حاضر، برخی تواقیع حضرت باب که سابقا به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه‌ عدلیه، مندرج در جلد 82 که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که پیشتر مختصرا نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح‌شده، منتشر می‌شود.
4. در مجموعه‌هایی که سابقا و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا توقیع حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد 60 که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی 98 که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه­های دیگر بر طرف شده است.
5. در مواردی که نتوانستیم درجِ صحیحِ لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (؟) آن را مشخص کرده­ایم.
6. برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسَخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد 14 تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد 53، 67، 86 و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرینستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته‌ایم.
7. در مواردی رسم الخط واژه­ها به­گونه­ای انتخاب شده که برای جستجو مناسبتر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخ­ی اصل کلمه­ی «جلالت» را به­صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده­ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم و

 در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کارِ تایپ و تصحیحِ فایل‌های اسکن‌شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.

در همین‌جا به‌ویژه از جناب ولی‌اله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیحِ فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماما توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه­ی خوانندگان این فایل­ها درخواست می­کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند.امید و هدف دیگرمان اینست که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر – دست‌کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده – تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

**مجموعه سبزها جلد 98**

رقم عنوان صفحه

1. دعاء بجهت هفت نفس (دعاء لسبعة اشخاص) 1

 2- سوال از أسماء الله 9

 3- سوال از استخاره به قرآن 15

4- خطبه تفسیر سوره بقره 17

5- توقیع الفین یا سیدان 20

6- تفسیر حدیث ابی لبید مخزومی یا تفسیر حروف مقطعه قرآن 24

7- صحیفه جعفریه یا شرح دعای ایام غیبت یا تفسیر های هذا 38

8- رساله سلوك 104

9- فی جواب احد من الصابرین 116

10- شرح بیان سید كاظم رشتی سیأتی زمان 138

11- تفسیر سوره قدر 145

12- تفسیر سوره توحید 150

13- توقیع فی یوم الجمعة على الجبل الشدید 158

14- سر تسبیح فاطمه زهراء 161

ص1

**هذا دعاء المناجات السبعة لحضرت الأعلی**

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الذی یبدع ما فی السموات و ما فی الارض بامره و هو العزیز الحکیم یا الهی انّ وجودک اعلی وجودٍ لایشابهه شیئ و انّ وجودی ادنی وجود لایساویه شیئ فکیف ارید ان اذکرک و انک لم تزل کنت و انّنی انا مایزال ما کنت شیئا ان ارید ان اذکرک یخوفنی حدّ ذاتی بانّ العدم کیف یذکر رب القدم و ان اصمت فی تلقآء طلعتک و لم اذکرک بثنایائی التی عرفتها بتعلیمک یشوقنی معاملتک مع المسیئین و یشجعنی سیئبک مع المؤمنین فلاجل ذلک یا الهی اذکرک بما انت تحبّ و اشکرک بما انت ترضی و اشهدک بانّ منتهی مبلغ ذکری هو عجزی عن ذکرک و انّ غایة جهدی فی شکرک هو افتقاری الی شکرک ما اعلم دون ذلک لنفسی من سبیل و لا استطیع بان اذکر لذلک من دلیل غیر ان انظر الیک بعینک و اقول انت انت محبوبی و انت انت معبودی و انت انت مقصودی و انت انت سلطانی و انت انت ملیکی و انت انت ملکی و انت انت منتهی آمالی لو اذکر بذکری ایاک و قولی انت انت بدوام ذلک فبعزتک و جلالتک لم تکره نفسی من ذکرک ولاتفنی حلاوة فؤادی من فضلک مع انّی فی کلّ شأنی تنطق ذراتی بانک انت انت و لا تسکن فی اقل ما یحصی علمک و ان سکنت فسکونها

ص2

 هو قولها انت انت لن تختار دون ذلک شیئا و لاتسطیع لغیر ذلک کانّه هو هو انت انت و انت انت هو هو الا انک انت ربه و بارئه و انه هو عبدک و خلقک لیس کمثلک شیئ فی العلوّ و لیس له مثل فی الدّنو و انک انت المتعالی بالجلال و انّه هوالمتذلل بالأمال و انک انت المتکرم بالأفضال و انّه هو المشفق فی السّؤال لم تزل انت انت و لا تزال انّه هو هو لایعلم کیف هو الاّ انت و لا یعلم کیف انت الاّ انت و لاتظهر کلمة انت الاّ بک و لایتم کلمة الفعل الاّ به لم یزل هذا سیبک للموحدین من اولی الأنظار و موهبتک للعارفین من اولی الأبصار کانّ فی کلّ حین اشاهد شموس فضلک تطلّع عن یمینی بعدّة ما لایعلمها احد سواک بل لیس لها عدّة فی علمک و اری بعینی کبر کلّ واحد منها اکبر عمّا فی السموات و عما فی الأرض و ما بینهما فاغفر اللهم لی و لاتنزل علیها کسوفاً بتغیّری و اعف لی و لاتغیّرها باعمالی واجعل نورها لی نور طلعتک و ضیائها لی ضیاء انوار و جهتک و بهآها لی بهاء جمال عزتک فسبحانک لک الحمد بما لایحصی و منّی العجر بما لایقد و منک الفضل بما انت تعطی لو تجعل کلّما فی علمک لسانا فی لسانی و تنطّقه بکلّ لغه انت قادر علیها و انّنی انا اشکرک بکلّها بدوام ذاتک سرمد الابد لم تعدل اداء حق شیئ من آلائک فسبحانک من کان هذا مبلغه من العجر و مقامه من الفقر کیف یقدر بشکرک و هو شئ تحدث به و انک انت الأجل من ذکر

ص3

غیرک و شکر دونک فو عزتک لولا قرات آیة من کتابک ما اجترحت بشکرک و لکن لما وعدت لشاکرک شکرک بذلک شجعتنی نفسی لأبیع متاعی العدم بشکرک یا قدیم الأکرم فسبحانک سبحانک لم تعدل تجارتی تجارة احد ما فی السموات و ما فی الأرض و لم یک ذلک الاّ من فضلک و الاّ ما انا و مبلغی الذّی هو فناء بحت و حدّ وجودی الّذی هو عدم صرف و لکن لا عرفتنی بانّک انت انت قد استدرکت کلّ الخیر بقولی انت انت و مابقی لی شیئ من خزائنک الاّ و قد جعلته فی خزائنی بل ملکت کلّما ملکته نفسک بشکرک نفسی و بذکری ایاک لأنّ من انت تشکره فکیف تمنعه من کلّ ما فی خزائنک مع ان شکرک هو اعلی و ابهی من کل‌شی و ثنائک اعظم و اقدم من کلّ شیئ لا و عزتک ما منعت منّی خیراً الاّ و قد اکرمتنی بذکرک ایّای کلّ خیر و انّ ذلک امر لاعدل له و فضل لا شبیه له وجود لامثل له و موهبته لایساویها موهبة فی علمک فلک الشکر بکلّی و لم یک ذلک الاّ جزاء شکرک عبدک فلک الحمد بکلّی و لم یک ذلک الا جزاء حمدک عبدک و لک الثنآ بکلّی و لم یک ذلک الا جزاء ثنائک عبدک و لک الذّکر بکلّی و لم یک ذلک الاّ جزاء ذکرک ایای و لک المعرفه کلها و لم یک هذه الا معرفتک التی مننت بها علی و کلی لک المحبه و لم یک هذه الاّ حبک ایای و انا فی کل ما اکرمتنی ناطق بذلک فاشهدلی علی ذلک و اسمع لی ذلک و ارفع لی ذلک و اکتب لی ذلک و اخزن لی ذلک و استر عن عیون غیرک ذلک فاننی و عزتک ما احب ان یطلع احد بحبی ایاک و ما کان ذلک

ص4

 من مبلغ بخلی عندک بل احبت ذلک واجهد علی ذلک لئلاّ یعرف محبوبی غیری و لایتلذذ بذکر مقصودی دونی و لایتروح بنظر طلعة ملیکی سوای و لا یستأنس بحضرة سلطانی الا نفسی وحده فسبحانک لو اقول لم یحبک احد مثلی فو عزتک قد صدقت و ان انت تقول لم یحبنی احد مثلک فاصدقک یا محبوب لأن حبک ایای هو حبی ایاک لأنّی ما کنت شیئاً یحبک کنت محباً و لولا خلقتنی لم یظهر حبک لأن لولم یک وجود الغیر کیف یظهر حبک بلی انّ حبک فی نفسک هو نفسک لایعلمه احد فی السموات و لا فی الأرض و لکن حبک الذی یمکن لغیرک و یمکن ان یتعلق الأبداع به هو حبی لک الذی هو بعینه حبک ایای فسبحانک ما احلی مثل تلک الکلمة و ما اسنی مثلها و ما ابهی مثلها و ما اعدل شبهها و ان نسبتها الیک هی من فضلک علیها کنسبته الکعبته الیک و الاّ سبحانک ان انسی حدّ کینونیتی او اغفل عن رتبة ذاتیتی لا و عزتک کینونیتک الکافوریة الازلیة مقطعة الموجودات کلّها عن حبها بها و ان ذاتیتک السازجیة الأبدیّة مفرقة الجوهریّات من ذوات المجردات من الممکنات فسبحانک و تعالیت لم یزل هو ذکرک نفسک لم یتجاوز من ذاتک و حبک هو کینونیتک لم یخرج من انیتک و ان ما یتذکر الذاکرون هو ذکر ابداعک و انّ ما یتعرّف العارفون هو حبّ اختراعک الّذی انت ابتدعتهما لا من شیئ بانفسهما و انهما دالاّن علی العجر البحت البات و الفقر الصّرف فی کینونیته الذات و الصفات

ص5

 فسبحانک ما اعجب صنعک مرّة تمطر علی فؤادی شموس الأفضال کأنّها هی لاافول لها و مرّة یقطع امعائی و تأخذنی بالسّطوات کأنّ شموس الأفضال لاتطلع علیّ فسبحانک لم ار صراط قیم فی صنعک و لا سبیلٌ واضح فی امرک من یلهم احدا بان یقول انت انت فکیف یعذّبه بان یقول انا انا فسبحانک سبحانک لولا خوفی من افئدة البعیدة و نفوس الضعیفة لأضجنّ فی مقامی هذا بین یدیک بما فعلت بی و لیس ضجیجی من عمل النّاس معی لأنّهم فو عزتک لیس لدی الاّ کشبح ظلّ فانی بل کلّ ضجیجی من فعلک لولم انت تقدر من یقدر ان یفعل و لولم انت تقصی فمن یقدر ان یعمل لا و عزتک لیس ضجیجی من اهوال الدّنیا و الأخرة بل انما ضجیجی هو من اجل الذی کیف یمضی قضاء بان اقول انا انا بعد ما عرفتنی بانک انت انت و ان ذلک منتهی عذابی یا محبوبی و الاّ مالی و اهوال الدّنیا و الآخرة لم یخطر بقلبی انّها موجودة او معدومة بل اراها معدومة کقبل وجودها بعینک الّتی لاتنام و نسیتها بسلطانک الّذی لایضام بل انّ کلّ خوفی هو من اجلّ الذی بعد ما عرفتنی نفسک بانک انت انت انا قلت انا انا و انّی لأعلم بانک لم تقل لی لم قلت هذا و لاتحاسبنی لهذا و لکن انا فی خجل من عملی و معذّب بنار قولی و کیف ماکنت معذباً بذکری نفسی و انت قد ذکرتها بذکرک نفسها و انت لم تزل کنت و هی لایزال لم یک شیئا فسبحانک انت انت حتی ینقطع الرّوح منّی و لایرجع نفسی الی نفسی و لولا افترضت علی اوامر

ص6

الدنیا ما اخترت عن قولی انت انت حتی یدرکنی الموت و کنت نفیا و لکن الان لا سبیل لی الاّ ان استغفرک و اتوب الیک حتی یدرکتی الموت و کنت قائلا یالیتنی کنت تراباً فسبحانک سبحانک و ما فرضت علی اوامر الدنیا الا لأجل بعدی عن قربک و الا ما انا و استغنائی بغیرک و استلذاذی بدونک و استیناسی بسواک و استراحتی بغیر ذاتک وحدک لا اله الاّ انت استغفرک من کل ذلک و اتوب الیک ثمّ علیک توکّلت و انیب و اشهدک بانی متی کنت واقفا ما اردت الاّ طلعتک و وجهتک و اعلم بانّ العبد متی کان فی مقام النّزول او الصعود او یدخل علیه شیئ او یخرج منه شیئ لم یلق بان یکون لک وحدک لا اله الاّ انت لأنک صمد لاتحب لمن یحبک الاّ ان یکون آیة نفسک و اشهدک بان کلما خرج من نفسی من ظهورات الملکیه و شئونات العدلیة کلها مردودة لدی بمثل نفسی و مقطوعة عن ساحة قربک ببعدی و دلالتها علی غیر نفسک و انّک لتعلم بانّی متی کنت فی مشعر الأقتران و ملاحظة الأفتراق لم اک عبدا لک بل انا عبد لما کنت مقترنا به و احب من جعلته مفترقا به لأنّ من الذین کفروا یعبدون الشمس من دونه و انا جعلت شمسی ذکر الأقتران و انّ من الّذین اشرکوا یعبدون القمر من دونه و انّ قد جعلت قمری مقام الأفتراق فسبحانک سبحانک لم ار فرقا بینی و بینهم عندک بل فوعزتک اشاهد شدّة عذابی اکبر عنهم و اشدّ منهم لأنّ کلما لطف الأمر تلطّف نار عدلک فآه‌فآه مما احتملت بین یدیک فو عزتک انّی متعرف بخطایای العظمی و مقرّ بقضایای الکبری و عالم بانّ الطالب وصلک لوکان قصده وصل نفسه

ص7

لیحرق بنار وصلک اشدّ ممّن هو یحرق بنار الحدود والأجساد و انّ الّذی یوحدک لو اراد سکون ذاته بان لایشرک کینونیته بک فهو کذلک بمثل الأول کان ناره اشدّ و عذابه اکبر بلی ان السّبیل هوالّذی عرّفت الکلّ و انّ الدّلیل هو الذی علّمت الکلّ بانّک انت انت لم یک دونک و انّ اوّل ذکر غیرک هو اوّل عذاب الذّاکر عندک و لایشابهه نار فی علمک و لا عذاب فی قدرتک فسبحانک سبحانک فاکتب لی بمنک کما انت انت غیر ذکر وجود الغیر عندک و دون امکان ذکر المفتقر لدیک فانّی لما ارجع الی مقام کافوریة کینونیتی و رتبة ذاتیة سازجبیتی لم احبّ الاّ انت و لم اردت من الحبّ الاّ انت و ما اشاهد فی انت الاّ انت و ان احبّ الحب لوصلک فانا و عزّتک من المشرکین و ان ارید التّوحید لعرفانک فانّی و عزتک من المبعدین لااحببت ذلک و لااحبّه و ان اکتسبت یدای و احتملت نفسی مثل تلک الأعمال فو عزتک ماکان عمل ذاتی و لا احبه کینونیتی بل ذلک خطیئة صدرت منی و سولتنی نفسی و انت مددت القضاء لجریان هذا الأمضآء لتضاعف عذابی و تشدّد نیرانی بل بذلک افرّ منها و ارجع الیک و اهرب عنها واصل لدیک فو عزتک و انت شاهد علیّ و مطلّع بی ما اردت من ذکر خطیتی الاّ قولی انت انت لان کما ذلک فصل خرج من نفسی فکذلک ما ادخل علیّ بمثله کلّ ذلک مردود و کلّ ذلک محدود و انّک انت اجل من کلّ ذلک و اکبر من ان تذکر بذلک فکلّ ذکری ایّاک کلّ عذابک

ص8

 لی و کلّ ذکرک ایّای رضوانک فی نفسی فو عزتک اقطع عنّی ذکر غیرک بحیث لم یتوبی ذکر نفسی و کنت کیوم الّذی لم اک شیئا و تذکرنی لما شئت و کیف شئت و انّی شئت و متی شئت و حیث شئت بل استغفرک ممّا سئلتک لأن ذکر غیرک هو ابداع قد وجد لنفسه بنفسه و هو اعظم نار فی علمک بل لااعلم الاّ ذاتک و لا تمکّن ذکرک غیرک لأنّ اذا وجد ذکر الغیر وجد الاقتران و انت متعال من ذلک لم تزل انت انت و لم یک عندک شیئ و لایزال انّک کائن و لم یک شیئی ذلک اعلی رفرف القرب و منتهی مقام الأنس حیث لم یک ذکر للغیر و لا وجود للعین حتی یلزم الأقتران و تفتقر العبد الی البیان فسبحانک و تعالیت کلّی مثل هذا بل لا مثل له و لا هذا و انا قبل وجودی منسّی بحت و انت کما کنت حیّ صرف سبحانک و تعالیت اسئلک کما انت انت و استشفع بک کما انت انت و اهرب الیک کما انت انت و افّر الیک کما انت انت و اشفق منک کما انت انت و الوذ بجنابک کما انت انت و استجیر بذمتک کما انت انت فآه‌فآه ممّا طلبیتک فآه‌فآه ممّا سئلتک فآه‌فآه مما عرفتک فآه‌فآه مما وحدتک فآه‌فآه مما عبدتک فآه‌فآه مما احببتک فآه‌فآه ممّا اشفقتک لما کان قد قام علی کلّی الف انیتی انا فی خجل منک و اشاهد کلّ عذاب ما فی علمک فیه فوعزتک کانی اری فی قولی انت انت مثل الذی یتبدّل جسده فی النّار بل و عزّتک انّ ناری اعظم منه و عذابی اکبر عنه لأنّه هو یحرق جسده بنار حدوده و انا احرق فؤادی بنار لانهایتک فسبحانک سبحانک کیف اقول انت انت و کیف اعتذر من قولی انت انت و انّی فی کلتا المقامین معذّب بنارک و فی شدید بلاء بامضائک فآه‌فآه من یکون هو عدم بحت عندک و

ص9

یقول فی تلقاءک انّا فو عزّتک یستحق بذلک العذاب و لو انک جعلتنی حاکما من عندک علی نفسی لأعذبها بکلّ ما انت تقدر لها جزاء ذکرها لما استکبر عن حدّها و عرفت عدم ذاتها فما للمعدوم الصّرف التوجه الی نفسک الحیّ البحت فو عزّتک لو کان لی روح شعور لأنفطرت قبل ذکری ایاک اقرب من ان تتفطّر الیبضة علی الصّفا، و تتکسر الزجاجة بالحدید الاثقل فسبحانک سبحانک مثلی کمثل اهل النّار لا فرق بینی و بینهم الاّ و انّهم یعذبون بنار الحدود و یفرّون من عذاب المحدود و انّنی انا محترق فی عذاب لا بد له و لا ختم و فی نار لافناء لحرها و لا زوال لزفیرها و لارماد لذاتها و لا اضمحلال لحرّها فآه‌فآه یا الهی الی من افرّ و الی انظر لولم تخلصنی فمن یقدر بخلاصی و لو لم ترحمنی فمن یقدر ان یرحمنی فسبحانک و تعالیت لم اقدر کیف اقول و انّ بقولی تضاعف ناری و لم ادر کیف اصمت و انّ شدة العذاب قد انطقنی بان اجترح علی مثلک سلطان جبّار السّموات و الأرض و ملیک قهّار ملکوت الأمر و الخلق بذکری ایّاک و ان اقول انت ربّ السموات و الأرض فو عزتک ما وجدت مثلی بلا حیاء عندک و ما علمت مثلی ذا عصیان لدیک لأن من هو یعرّف بعدم نفسه ثم یرجع و یقول انت انت کانه هو مجنون صرف و مبهوت بحت بات لایدرک ما یقول و لایتأثر بما یفعل و الیه یول فسبحانک سبحانک انی معترف لما انت تحبّ و مقرّ بما انت ترضی و لا ملجأ لی دون ذلک و لا سبیل لی غیر ذلک و لا مهرب لی دون ذلک و لا نجاة لی سوای ذلک فسبحانک یا محبوبی لم ادر انیّ عاقل

ص10

و ما سوای مجنون بأنی اری بعضاً یغفلون ذکرک و یتلذّذون بغیرک و یعمرون الدّنیا بعد ما هم یعلمون انّها تفنی و بعض یعبدونک لما تعطیهم و بعض یسئلونک لما یریدون من حوایجهم و بعض یترّک الدّنیا و انقطعوا عن لذاتها و ترکو ارضاءک فی الأخرة و بعض من خوفک یطیعونک و بعض لحبک یعبدونک و بعض لأن توحیدک اشرف من کل‌شی یوّحدونک و بعض بان ذکرک احلی من کلّ ذکر یذکرونک و انّی لما ادق نظری الی انفسهم و اکشف قناع اعمالهم ارئهم مشرکین عندک و مبعدین عن قربک لأن اعظمهم هو الّذی یحبّ ذکرک لما هو احلی من کل‌شی لیملک نفسه ما لیس مثله شیئ و انّه فی الحقیقة ما اراد الاّ ان یعبد نفسه و یعطیه حظه و جعل ذکرک عرضا لحاجته و ذاتک محلّ سکون لحرکته فسبحانک سبحانک ا من مثلک یطلب غیرک فسبحانک ما ابعد حدّ النّاس یسئلون مثلک لاجل نفوسهم و ینسون عظمة نفسک و یسئلون منک حوائجهم بعد ما هم یعلمون بان کلّ ما دونک معدوم عندک و ان سؤال العبد منک هو لما کان ناظر الیک اعظم من نفسه و مسئلته ثمّ بعد ذلک ینسی عظم ذلک و یسئلک بما هو یفنی فی ایّام معدودة أو یبقی فی عالم اللاّنهایة کلیتهما عندک سواء و عدم فسبحانک سبحانک انّی فبعزتک حیاری فی امرک لم ادر بایّ سبیل اذکرک او بایّ دلیل اصمت فی تلقاء طلعتک غیر ان القی نفسی بین یدیک و اقول بما علّمتنی فا فوض امری الی الله انّ الله بصیر بعباده اللّهم و قد نزل علی ذلک الجبل کتب من الّذین انت اعلم بهم منّی فهب لی اللّهمّ

ص11

لکلّ واحد من هؤلآء السّبعة ما هم یریدون فی سبیلک انّک انت الجواد الوهّاب سبحانک ربّک ربّ العزّة عمّا یصفون و سلامٌ علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین.

**سوال از اسماء الله**

بسم الله الرّحمن الرّحیم

اَلحمدُ لِلهِ الّذی جَعَلَ طَرازَ الاَسمآءِ فی مَبدَءِ الاشتقاقِ طَرازَ الاَلِفِ الاستنطاق الّذی تَکعبَ بِالحرفینِ وَ اَستَقامَ فی طرفیِ الامرینَ الّذی لاح عَن لَوحِ الاِبداع وَ طَلعَ بِما طَلَعَ شَمس الاختراعِ الّتی عُیّنِتَ بَعدَ ماشئت و قُدرَت وَ قَضت قَبلَ ما اُذنَت وَ اُجِلت و فُصّلت فیَلوح علی هیاکل الکُلِّ آثارُ تجلّیها مِن قَصَبةِ اُولی اللّاهوتِ وَ الوَرَقةِ المُبارکةِ مِن شَجَرةَ الجَّبروتِ وَالاثمارِ اللّطیفَةِ من شَجراتِ الملکِ وَ الملکوتِ حَتّی ملاء بنورها کُلُّ مَن وُجدَ فی حَقائقِ الانفُسِ ثمَّ فی غیاهِبِ الآفاقِ.

 و الحمد للهِ الّذی استَنطقَ ما استنطَقَ وَ الاحَ ما اَلاحَ وَ اطلَعَ ما اطلع سُبحانه وَ تَعالی تَقدَّست ذاتیتٌه من ان یشیر الیها اَعلی شوامِخِ الجَوهریّاتِ و تَعالت کینونیّته من ان یَصعد اِلیها اعلی طیر الافئدةِ من غیاهِب الماهیّاتِ وَ اِنّهُ کما هُوَ عَلیهِ فی اَزَلِ الازالِ والعَظمةِ العدلِ و الجلالِ لن یعرِفه سواهُ و لن یوجِدَه دونه اذ ماسواهُ مُنقطعةً عن ابداعه بابداعه

 ص12

 و ممتنعة عن اختراعه باختراعه و انه کما هو علیه لن یقترن بذکر شی و لا اسم شی اذ الاسماءُ هندسةُ لخلقه و الصّفاتُ آیات لعباده فسبحانه لم یزل کان بلا وجود شی معه و لاوصف شی فی رتبته و لااسمَ شیءٌ فی تلقاء مدینَ عزّته و لایزال انه بمثل ما هو کان کائنٌ فی ازل الازال من دون شان تغیر و لا انتقالٍ فسبحانه من اراد ان یوصفه باسمٍ فقد جعل الاسم دلیلا لذاته و سبیلاً لمعرفتِهِ فسبحانه و تعالی تقدّست نفسانیّتهُ من ان تعرفَ بسواهُ او ان یوصف بغیره اذ الدّلیلُ دلیلٌ لمن لایدّل بذاته لذاته و انّ السّبیلَ سبیلٌ لمن کان له سبیلٌ دونَ جلاله نفسه و تعالی انیّته عن وصف الممکناتِ و نعت الجوهریّاتِ و من اراد ان یُنعتَه بوصفٍ فقدجعل الوصفُ مراةً لجمالِهِ و وجوداً فی تلقاء وجوده فسبحانه و تعالی تقدّست کینونیته من ان ینعته احدٌ غیره او ان یعرفهُ احدٌ سواه اذ المعرفةُ فرعُ الافترانِ والنّعتُ فرعُ الافتراقِ و انّه جلِّ شانُهُ لم یزل کان بلا ذکر معروفٍ من خلقه و لاحکم موصوفٍ من عباده و قدقُطعتِ الذاتیاتِ عن معرفته بماکان ذاتیته مُقطّعة الکلّ عن البیان و الدّلیل

ص13

و قد مُنعتِ الجوهریّاتِ عن نعته بما کان کینونیّتهُ ممتنعة الکلِّ عن العرفان و السّبیل فسبحانه و تعالی کلّ الاسمآء سمه لمشیّته و کلُّ الصّفات صفة لقدرته و انّه کما هو علیه لایعلم کیف هو الّا هو و انا مؤمن بما هو علیه من حیث لااعلمُ و لااقدرُ و کفی به للمتذکّرین دلیلاً و کفی به للموحّدین سبیلا .

فیا ایّها النّاظر الی سبحاتِ آیات الجلال و السّاکن فی ظلال مکَفهّرات افریدوس الجمال فانظر بالیقین و دع سبل التحقیق فانّ الاشارات یحجبک عن الوصول الی علم الیقینِ و انّ الیَومَ لاینفعک سبل التدقیق لان الصّبح قدطلع و لاح انواره علی هیاکِلِ الکلِ و انّ صنع الرب یومئذ یفصل بینَ اعمالِ النّاسِ فمنهم اهل المیثاق و انّهم لمّا افاقوا بما تجلّی اللهُ لهم بهم من انوارِ عظمتِهِ فیقولون سبحانک لاعلم لنا الّا بما نزلت فی کتابک و ما نحن الا قومٌ ساجدون فاولئک الّذین اتّبعوا آیات الله و اولئک هم الفائزون و منهم اهلُ الوفاق و انّهم اذا کشف السّاقُ بالسّاقِ و ینادی المنادی بالحکم المساقِ لیقولون ربّنا انّنا سمعنا منادیاً ینادی بما نزّل فی القرانِ و انّا اتبعنا سبیلک فاغفر لنا ما اکتسبت ایدینا فانا نحن قوم تائبون فاولئک عسی الله ان یعفوَ عنهم و یکفرَ عنهم سیئاتهم و یدخلُهُم فی عباده الصّالحینَ و اولئک همُ المهتدون و منهم اهلُ الشقاق و انهم

ص14

 اذا قیل لهم تفکروا فی آیات هذا العبدِ الّذی صَعِقَ ثمّ افاقَ و یخرج لئالی الابداع و الاختراع لما جعله الله فی یدیه من حکم الاقتران فی الاستنطاق لیقولون ماسمعنا بهذا فی آیاتنا الاوّلین و یفترون علیه بما افتروا علی نبآء الاوّلین قل اصبروا فانّ اجل اللهِ لآتٍ و ان اللهَ یجزی الظّالمین و یُظهرون بواطنهِم لیتمیزّ امرُهم عن المؤمنینَ من اهل المیثاق بالمشرکین من اهل الشّقاقِ و النّفاقِ قتلهم الله بما اکتسبت ایدیهم و سآء ما هم یعملون فو ربّک ربِّ السّماواتِ و الارضِ لن یقبَلَ الله من احد عملاً الّا بعد ان یتبعَ امرِاللهِ و کان من المؤمنینَ و ان هذا رشحٌ من رشحاتِ طمطامِ ثم العِزّ و الجلالِ لتجذُبکَ تلک الاشاراتِ الی ساحةِ القدسِ و الجمال.

و ان ماسئلت، سئلت اسماءاللهِ و ماذهبَ الکلُّ الیهِ فاعلم انّ للاسم مراتبَ ما لانهایةً بما لانهایةً لها بها و انّ الامرَ فیکل المقامات هو ما قالَ علیٌ علیه السلامِ ان الاسم سِمَةُ الشّیء و انّ لها مراتبٌ فمنها اسم فی الحقایق و هو بجمیع مراتبها حیوانٌ بمثل الانسانِ یدلُّ علی المُسمّی و منها المرایا و هی تدلُّ علی التجلی فیها لها بها و منها اسماء اللفظیةَ و منها اسماء النقشیّةٌ و منها اسماءُ الملکیَّةٌ و منها اسمآء الافاقیةَ و منها الانفسیّة و منها کل ما وقع علیهِ اسمُ اسم و انّ کل ذلک فی مقام

ص15

 الخلقِ و حظ العبد و انّ الذّات کما دلّ بِه کلُّ العقولِ و جآء به کلّ النّبیّین و صرّح به کُلُّ الآیاتِ و الاخبار و لیس له اسمٌ و لاوصف کما صرّح بذلک علیٌ علیه السّلام فی قولِهِ انّ کمال التوحید نفی الصّفات بشهادة ان الصِّفَةَ غیرالموصُوفِ و کلُّ موصوفِ غیرَ صفة و لا شکّ ان فی مذهب آل الله سلامُ اللهِ علیهم المرادُ بالوصف هو الاسمُ کما صرّح بذلک حدیثُ المروی فی الکافی عن الامام و ان ذلک مشهود عند من نظر بالفواد الی حقیقة الایجاد و ان وجودُ الاسمِ بنفسِهِ اعظمُ دلیل ان لا اسم له یدل علی اللهِ لانَّ اللهَ کما هو علیه و قال الامامُ علیه السّلام اجلّ من لَن یعرَفَ بخلقه بل الخلقُ یعرفونَ به و ان بذلک نطقت مناجات اهل اللعصمة سلامُ الله علیهم کما قال علی علیه السّلام یا من دلّ علی ذاته بذاته و فی دعآئه الصباح و قال علی ابن الحسین علیهما السّلام فی دعائه لابی حمزة الثمالی بک عرفتک و انت دللتنی علیک و دعوتنی الیک و لو لا انت لم ادر ما انت و قال اباهُ الشّهید روحی و من کان فی مکتوب الامر و الخلقِ فداهٌ الغیرک من الظّهور و ما لیس لکَ حتّی یکون هو المظهر لکَ متی غبت حتّی تحتاجُ الی دلیل یدل علیک و متی بعدتَ حتّی تکونُ الآثارِ هی الّتی توصل الیک عمیت عین لاتراک و لاتزالُ علیها رقیبا و خسرت

ص16

صَفَقة عبد لم تجعل له من حبّک نصیباً و ان ذلک منتهی مقامُ الخلق فی صقع الامکان و انّه بذاته لن یُعرفَ و لن یوصَفَ بل لمّا خلق الخلق لمعرفته تجلّی لهم بهم و وصف لهم نفسه باسمآئه و صفاتِهِ لیعرفوهُ بها و یعبدوه و لایشرکوا به احداً وَ اِنَّ فی ذلک المسالة زلّت الاقدامُ من اولی الابصارِ و ذهلت العقولَ من اوُلی الانظار فقد ذهبت حکما الاشراقین بما لا یلتفت به حکماء الالهیّین و قالوا ما لم یعرفوا فی حکم المفهومِ و المصداق و بیّنوا حَکم الربط بین الخلق و ما لایقترن ذاتهُ بالخلقِ فی شان لا فی حکم الاقتران و لاظهورِ الافتراقِ و قالوا ما لیس بین الاسماءِ مناسبات ذاتیةٌ و هلکوا انفسُهُم و انفس من اتّبعهم من حیث یحسبونَ انّهم مهتدونَ فقد احتملوا بذکر تلک المسالة اثما عظیما عسی الله ان یعفو عنهم برحمته انّه جوادٌ کریم و انّ علمآء المجتهدین لمّا لم یاخذوا معارف دینهُم من آثار آلِ اللهِ الاطهارِ و اتبعوا اهوآئهم فی مقامات الّتی لاینجی احدٌ الّا من شاءاللهُ باحکام المشائییّنَ و بعضِ من حکماء الصّدرائیین و انّهم ضلّوا و کلّ قالوا ماسطروا فی کُتبهم و انّهم بمثل الاشراقیین لم یُدرکوا حقیقة المساله و لم یتنوروا بنور الالهیة المشرقة الّتی لاحت علی هیاکل الکلِّ آثاره و بعضٌ منهُم ماتوا و ان

ص17

الّذین احیاء سیموتون ثمَّ کلّ الی الله یرجعون و لقد اشار رشحا من طمطام هذه المسئلة التی یجری ماء حیوتِها من عین یم القدر کاظمُ بعدَ احمَدَ قدّس اللهُ تربتهما و انّهما من وساوس شیطانِ الصّدورِ ما کشفا قناعَ المستور و وَعد النّاسَ الی یومی هذا یوم نورِ الظّهورِ و انّی الیومَ لمّا جعل اللهُ فی یدی حجّةَ حق لامِعةَ بمثل هذه الشّمس فی وسطِ السّمآءِ حیث لایقدر ان یُنکرها احدٌ عن المسلمین الّا ان یکفروا بما آمنوا من قبلُ و هی شانُ الآیات الّتی ملأت شرق الارضِ و غربها و صحائفُ التی ملاتِ کلّها حیثُ انی اقدر ان اکتُب فیکل ما اشآءُ بلسانِ القدرة الفطرة من دونِ تأمّل و لاسکونٍ قلمِ بشأن الآیاتِ و المناجات الّتی لاتَجری من قلم احد من قبل و لا الیومَ یقدرُ احدٌ وَ اِنّ من علی الارضِ کلّهم لو اجتمعوا لن یقدروا ان یاتوا بمثل آیة و لا ان یکتبوا فی یومٍ صحیفةً بمثلِه و انّ ذلک من فضل الله عَلی و لکنَ اکثرَ النّاس لایشکرون فآه­آه بلَغ ما بلغ و قَطع ما قطع وُمنعَ مامنعَ و وقَع ما وقعَ انا لله اشکوا بثّی و حزنی الی الله و علی اللهِ فلیتوکل المؤمنون فو ربک انّ النّاسَ امواتٌ حیثَ لایعرفونَ و یفترونَ انّ الیومَ من زاد علی شریعة محمّد صلی الله علیه

 ص18

 و آله حرفا او نقص منها حرفا لیکفُرَ فی الحینِ و اِنّی اللهُ یعلمُ ما ارادَتُ الّاحَبَّه و لا اعملَ الّا بحکمه وَ اِنّی لعلی بینّةِ من کتاب اللهِ و انّ النّاس بعضَهم لیجحدون مِن حیث لایعلمون و بَعضَهم لیَفترون من بعدِ ما هم یوقِنونَ قتلهم الله بما اکتسبت ایدیهم و سآء ما هم یحکمون و ان سرّ هذه المسئلةِ هوالّذی انا ذا اشیرُ بدلیل الحکمة انّ الذّات لایقِعُ علیه شیٌ و ان قلتَ لی انّ النّفی فرعُ الاثبات لَاَقولُ بلی انّ الّذی وقع علیه اسمُ الذّاتِ نورُ الذی جعله الله مقام معرفته فی الاداء و انّه لایدرکُه الابصارُ و هو اللّطیف الخبیر فاعرف ان کنت ناظر الی لجة الاحدیّة ان هنالک المسمی نفس الاسم و الاسم نفس المسمی بل کله اسم مسمی قد خلق الله تلک لجةَ فی اَجمة اللاهوتِ لیتلجلج المومنون بتلجلجِ معرفته الممکنة فی حقّ الممکن و یتلالوء الموحّدون بتلالو تجلّیه المودَعة فی حقایقِ الخلقِ و انّ ذلک المَقامُ لاتُواریها الحجبات و تعادلها الدّلالاتِ و لایقدرُ ان یعرفها من کان فی ظلماتِ الصّماء الدّهمآء العمیاء فسبحان الله ربّک ربّ العرشِ عما یصفون و ان کنت ناظراً الی دونِ تلک اللّجة فاعرف للاسمِ مسمّی و هو وجودِه فی رتبتهِ و انّ للمسمّی اسماً فی رتبةِ ظهورِه و ان المسمّی لم یزل لایقترن بالاسمِ و لابینهما ربطٌ و انّ مسمّی اسم اللهِ هو الذّاتُ الّذی کلّ یعبدُهُ بالاسمآء الّتی وَصَفَ بها نَفسَهُ و من اقرنَ معه اسماً او وصفاً فقد اشرک به و لم یعبُدُه و کان کافراً و لاتعرف مناسبةً ذاتیّةً بینهما بل انّ لکلّ

ص19

شی خلق الله اسماءَ کلّشیء و لذا جعل الله فی حین الّذی لیس بینهما ربطٌ مناسبَةٌ ذاتیة و مفهوم جوهریة و مصداق کینونیةٍ ولکن لایعرفُ النّاظِرونَ الی صور الحدودیة مقامات الرّحمانیة التجلیة لکلّ بکل و انّ الّذین قالوا حکم المُناسبةِ بین المصداقِ و المفهوم اِن کانوا ناظرین الی ذلک المنظر الاعلی لقالوا کلمةً حقّ و انّ الذین یقولون غیر ذلک ان کانوا ناظرین الی ذلک الافق المبینِ لقالوا کلمة حق و انّ الّذین یقولون و کل یعمل علی شاکلته و انت یا ایها الصّاعدِ الی حَرم القدسِ فی طوی الجلال لاتحرم نصیبک عمّا قدر الله لاهل الفضل والکمالِ و اقرء تلک الآیة من القران قالوا یا موسی انّ فیها قوماً جبّارین و انّا لن ندخُلَها حتّی یخرجوا منها فَاِن یخرجوا منها فانّا داخلون قال رجلانِ من الّذین یخافونَ انعم اللهَ علیهما ادخلوا البابَ فاذا دخلتموهُ فانّکم غالبون و انَ ما ارشحناکَ من طمطام حکم الاسمآءِ والصّفاتِ هم من تغرّدِ ذلک الطّیر الّذی صف فی جو العمآء یدف فی غیاهب تلک الاشارات الّتی لاحت و استلاحت ثمّ دارت و استدارت ثم قامت و استقامت ثم تکعبت و استکعبت ثمّ تنطقت و استنطقت ثم تلجلجت و استجلجلت ثمّ تلئلات و استلئلات ثمَّ تفارقت و استفارقت ثم صعقت و استصعقت

ص20

ثم شهقّت و استشهقت ثم باکت و استباکت و تبلبلت علی التّرابِ بمثلِ الحوتِ و قالت بما اَذِن الله لَهُ من قول مولاه الّلهمَّ انّی اشکوا الیک مقامی فاصلح لی امری و انجز لی ما وعدتنی فانّک قُلتَ و قولک الحقّ و کان حقّا علینا نصر المؤمنین و انّنی انا ذا اقرء کتابکَ و اَتّبع احکامَکَ و الوذ بجنابک و مستشفع بک الی نفسک و تائبٌ الیکَ برحمتک فتب علی بجودک انّک انت التّوابُ الرّحیمُ و سبحانک یا رَبِّ العرشِ عمّا یصفونَ و سلامُ علی المرسلین و الحمدلله ربِّ العالمینَ.

(با نسخه پرنستون هم مقابله شد)

**سوال از استخاره به قرآن**

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمدلله الّذی نزَلَ المجرّة لسُطوعٍ طلوعِ شمسِ الرّحمةٍ لیدلعنَّ کلُّ الالسنِ فی تلک الظّلماتِ الصّمآء الدّهمآء العمیآء بثنآء طلعة حضرة الربوبتة فی صورة الانزعیّةِ و النّورِ الالهیّةِ و الورقة الاَزلیةِ و السّر الرّبانیّةِ بثنا نفسه نفسَه ثمّ روحِهِ روحهَ ثمّ ذاتِهِ ذاتهُ بما خلق اللهُ فی رتبّته من جوهریّاتِ کینونیّاتِ تجلّیاتِ اللاهوتِ وَ ذاتیّاتِ شئونات عالَم الجبروتِ و انیّات مادّیات ظهوراتِ عالَم المُلک و الملکوتِ و تَلئلئاتِ تلجلجاتِ قطعاتِ الواح الیاقوتِ فی ارض النّاسوت و انّ ذلک من فضل الله ص21

یوتیهِ من یشّا و اِنّهَ لاالهَ الّا هو ذو فضل قدیم فیا ایّها المتعارج الی معراجِ التّحقیق و اللقی ما فی یدیک عن الیمین و الشّمائلِ من سبحات التدقیق قد اِطّلعتُ بما نزلت فی اشاراتِ کلامِکَ من عینِ ماء رقیق کانّ خمر المحبّةِ فی کاسِ الاشاراتِ و الدّلالاتِ من سکر شاربه یحکی بِمثل المشکوه فی المصباحِ المصباح فی الزّجاجةِ الزّجاجة یحکی من کلّ شطرٍ عن نورٍ لا ظلّ له و دهنٍ لادخان معه بمثل ما اشرق و استنطق بعدَ ما الاح و یستنطق و قرءت فی تجلّیاتِ مرایا خطابک ما انتَ قصدته فی کتابکَ فانّ الحکم للهِ قُضی ما قضیَ فی الّلیل الالَیلِ بما لایجری الامضآء من مطالعةِ قمص حضرة وجهک و لکنّ السّبیل لمثلکَ مفتوحٌ فارجو الله ان یجمع بینی و بین الّذین اتّبعونی فی ارضِ عدلٍ مستقرٍّ قل لمن ارادَ الذِّکرَ اِقرءَ فی وسَط الزّوال کلمةَ التقدیس مائه و عشر مرّة و علّمه اذا شآءَ من مناجاتی ماشئتَ فانّ بها ثبتَ القلوب فانّ اللهَ یویّدُ بنصرِهِ من یشآء لایعزُبُ من علمِهِ شیءٌ و انه لقویُ عزیزٌ

 و انّ ماسئلتَ مِن عندِ الرّجلُ استخرتُ من کتاب اللهِ فاشرق و الاح تلکَ آیة المقّدسةِ من القُرآنِ علی سطر الاوّلِ ندعَوا من دونک فابقوا الیهم القولِ انّکم کاذبونَ و لمّا احبُّ محضرً طَلعتِکَ وَ انّ الحجباتِ من عَمَلِ اهل السّبحاتِ قد احاطتنی اسکن قلبی بقطرة دهن فی زجاجة لانّه هوَ

 ص22

قد عصر من وقاتِ حدائق ریحاتة شَجرةِ الاحمدیّهِ الثّابتةً فی قصبات اجمة الجبروتِ فی رَتبة الولایة المُولِعةِ السّاطِعَةِ المتشعشعةِ المتلئلاتِ المتجلّیةِ المتجلجلَة المتقدّسة المُتنزّهة الّتی یحکی فی عوالِمِ النّاسوتِ من طلعة حضرة الاحدیةِ المتجلّیةِ فی اللّاهُوتِ وَ اذ احببتَ اِنِ استقرت علی کرسی الثناء لا مانعَ بِمِثلک ولکنّ العلم بسد جِهاتِ الفِتنَةِ حقٌ فارجو الله ان یرفَعَ تلکَ العَرضیّاتِ الباطِلَةِ بفضله اِنّةُ ذو منِّ حمیدٍ تقدّس فواد حبیبی مثلک من ان یخطر ببالک ما سطّرتَ فی کتابکَ و اشرتَ فی خطابک فحاشَ الظَّنُ بِنَفسِکَ من قهری الی جنابکَ لان هذا ما لایقوم بِه بهائک و لایسکُن بعده فوادَکَ فهیهاتَ هیهاتَ ما هکَذا الظنُّ بِکَ و لا المعروفَ من فضلِکَ و انّ القولَ فو عِزّتکَ ما قُلتُ بَینَ طلعتِکَ و انّ ذلِکَ ذکرٌ لغیرکَ فکیفَ انّی اُشیرُ الی حَضرتِکَ لو اسقَیتَنی کاسِ سمٍّ من یدیک احبَّ اِلیَّ من سکر غیرکَ فانّ حبی لَکَ حُبّکَ فی قلبی من فوادِک لما کانَ نسبةُ القهرِ الیکَ بمثلِ السّرورِ عندَکَ بِمثلِ ما نزلَ اللهُ فی کتابِ نبیّکَ ان هیَ الّا فتنتُکَ فاستقرّ علی الارآئک المتّکئةِ منِ اطرافِکَ و لاتحزن بما اشرتَ فی کتابِکَ من قَبلُ فی بَعضِ خطابکَ فانَّ اللهَ یُویّدکَ بنصرِه من کلماتِکَ فان تری ذلّا فی سبیلکِ فانّ هذا من سُنَّةِ رَبّکَ وَ لستَ باعزَّ فی نفسکَ ص23

عن المقرّبین من قبلکَ و ما حاش الظنّ بِکَ بمثل ذلک من ربّک لانّ الکلّ یخافونَ منک بما انت تخافُ من ربّکَ و انَّ حزبهُم اضعف لدیکَ من بیتِ العنکبوت فی بیتک فکن متکلّاً علی الله ربّکَ فانه یویدَک باَمرکَ ثمّ لقد رَایتُ ما نَزَلَ من عندک ثمراتِ الخضرآء مِن حبِّکَ وَ انَّ احبتها لنفسکَ هی بَکورُها لِوجهکَ و انّ مَثَلها فی کتابک قولٌ العَسکریٌّ علیه السّلام هذا فی خطابِکَ و ان روُحَ القدسِ فی جنانِ الصاقورة ذاق من حدائقنا الباکورة و انا ذا استَغفر اللهَ ربّکَ رَبّ العزه عمّا یصفون و سلامٌ علی المرسلینَ و الحمدُلله ربّ العالمین

(اِن خَطر شیء ببالک لترفهم بعفوک و نقول سبحان ربّک)

**خطبه تفسیر سوره بقره**

بسم الله الرّحمن الرّحیم

اَلحمدُ لِلهِ الّذی تجلّی للمکناتِ بِطَراز النّقطَةِ المنفصلة عن لُجّةِ الابداع لها بها الیها الّتی جلّت و علَت قبلَ ما اخترعَت بعدَ ما بَدَعَت منها تحاکَت و منها دَعت و علیها دَلَّت و فیها استقرّت و بها وَجدتِ المشیّةُ قبلَ ذکر الشیئیّةِ و فیها ظهرتِ الرّبوبیّةِ و استقامَت کلُّ العبودیة فهی لاشرقیّةٌ ازلیةٌ و لاغربیّةٌ عدمیّةٌ وجُدت بکینونیتها لا من ابداع قبلها و ذویتَ بانیّتها من دون اختراع یساوقها فتلئلئت و تشابَهَت و تلجلجت

ص24

 فتشاکلت فهی هی اول ذکر من ذاکر بدیع الّذی لا اله الّا هو و الحمد لله الذی انشاء الموجوداتِ بطراز الالفِ الغیبیّةِ القائمة فی نفسها الّتی بدعت بعلة النُّقطَةِ قَبلها و انشئاَت بذاتیّةِ المشیّةِ المذکورة فی رتبتها لها بها الیها دامت و دارت قبل ما ذُکِرت بعد ما فقدت منها الیها تلئلئت و عنها بها تلجلجلت و الیها بها تحاکمت و بها تمّت الزّوجیّةِ و خلقتَ الانیةِ و ذکرت المشیّةِ بذکر الهندسةِ الازلیّةِ الاولیّةِ فهیَ هِیَ لاازلیّةٌ اولیّةٌ و لاابدیّةٌ اخریّةٌ بل هیَ هی مشرقة من شمسِ الاحدیة لامعةٌ من عزّ الصّمدانیّةِ باقیةٌ بیقآء الهویّةِ الجبروتیّةٍ فیا هی نعم الطّراز من کینونیّةِ الفِ البیضاً، بعدَ النقطَةِ المُنفَصِلَةِ عن الابداع فهی هی طراز البهآء فی رکنِ الثنآء و هیَ هیَ طرازُ الصّفرآء فی رکن القضآء و هی هی طرازُ البدآء فی رکن الخضرآء و هی هی طرازُ البدآء فی رکن الحمرآء ان قلت حمرآء فطرزتِ الصّفرآءَ بالبیضآء و ان قُلتَ خضراء فَطرزتِ البیضاء بالحمرآء فیا طوبی هی هی محمّرةٌ ازلیّةٌ مبیًّضةٌ صمدیّةٌ مُحضَرةٌ ابدیّةٌ مصفّرةٌ ملکیّةٌ فهی هی تکرارُ النّقطةِ فی الالِف البینونة من مبدع قدیم الذی لا اله الّا هو و الحمدلله الّذی تجلّی للکائناتِ بطرازِ الباءِ البینونیه المنفصلة من الالف اللیِنتة الطائفةِ حولَ نُقطةِ الابداعیةِ الّتی لها بها الیها

ص25

وجَدَت و ذَکَرت و دامت و استقامَت و تداخرت و تلاطمتَ و تموجّت و تحرّکت و استقامت و سکنت و استدامت فمنها بها الیها تلئلئت و عنها بها الیها تلجلجت و بها تحاکمت و منها تراضیت و الیها تحاسبت فشهقت و حملّت ثم وضعت کسراتها عریانا نهی هی شقیٌ فی بطنها مایشقی فی باطِنِ الرّابعِ و هیَ هی سعیدٌ فی بطنها من یسعَد فی ظاهر الباطن فیا هی نهم الطّراز فی طمطامِ القضآءِ بعد القدرِ فی الامضآء و قبل البدآء فی البهاء التی جلَّت و تعالَت و علّت و قالت سُبحانک اللهم یا ربّ المشیّةَ و اُختها و خالقِ القدرِ و ابنائها ان تُصلی علی محمد و آل محمّدٍ و افتح اللّهم ابوابَ ذلکَ الکتابِ من نفحاتِ قدسِکَ و علامات قدرتک و دلالاتِ عظِمتکَ و مقاماتِ بهجَتکَ و آیات وحدانیّتک انّک تَمنّ علی من تشآء بذلکَ الکتاب کما تشاءُ بما تشاء و تمنَعَ حکمک من اعرض من ذلک الکتاب بما تشاءکما تشاء بما تشاء لارادَ لامرکَ و لا رَجعَ لحکمک و لانصیب من الخیر لِمن اِحتمل الشّکَ بعدَ ذلک الکتابَ فبحقّکَ لانّک قدبیّنتَ و عظّمتَ و کرّمت و قدّرتَ و احصیتَ و فسرتَ و شرحت کلّ ما اردّت فی حقِّ الامکانِ و ما یمکُن فها بیدی عبدُکَ هذا بعد ذکرالعینِ و اَللّامِ و الیآء محمّد لُجّة الاحدیّةِ من دَخلَ به و یخرُجُ من وجه الاحدیه من یخرج منهُ فلک الحمدُ یا الهی حمدا شعشعانیاً لامعاً متقدِسا متلامعاً متنزّهاً متلَئلئلاً متعالیاً متلجلجلاً

ص26

بِما تُحبَّ لنفسک و انت تستحق به کفضل نفسک لنفسک حیثُ و لایعلمَ بِذلِکَ احدٌ من خَلقِکَ و اِنَّ منکَ المجد لمحمّد صَلَواتکَ علیهم طهراً طاهراً دائماً لامعاً سرمداً زاکیاً ابدا بتشعشع شُعاع شمس ازلیتِکَ و بَتَلَئلُا تلَتلا وجه صمدانیّتک و بتلجلج بروقِ لمعانِ برق جبروتیتک و بِتقدّسِ تقدیسِ عِزّ کینونیّتکِ کما انتَ تعلمُ فضلُهُم و لن یحیط بعلمهم احدٌ سواکَ اِذ انّکَ قد فضّلَتُهم عَلی الکلّ بفضل نفسکِ و انّکَ رَبّ العزّةَ علی الخلق اجمعین

الا یا ایّها النّاظرینَ الی تلکَ الورقآء المشرِقةِ من شجرة السینآء النازلةَ فی صفحات الواح ذلکَ الکتابِ البیضآءِ ان اتّقوا اللهَ و اصمِتوا و لاتقربوا الّذی قدفصِّلت من شجرةٍ اذا نقرَ فی النّاقور و اضآء الِدیجورِ و زالتَ الشّمسَ فی افقِ الظّهورِ فایّاکم ایّاکُم اذا صاحَ الدیک فی ارض العمآء و غنت الطّیورُ فی جو الهوآء و تشهق الطّاوُسُ عند مطلع السّرطانِ فهنالکَ غنتِ الورقاء بالثنآء و جلت النّهار بالضّیآءِ و مطلَعَ الفجرُ بالخیط البدیعة البیضآء و استقامَ علی العرشِ نورٌ کلمة الحمرآء فایّاکم ایّاکم یا اهلَ البیان اذا نشرتِ الاشارةُ من شمسِ البهآءَ و دلّت الدّلالة من امضآء القضاء فحکت المراة فی وجوه الآیاتِ بالبداء فحینبذ زالَ الزَّوال فی منطقةِ الثنا علی الطّورِ السّینآء بالنّورِ المتجلّیةِ الحمرآء فاناذا احشر بین یَدی اللهِ و اقولُ حَسبی اللهُ لا اله الّا هُوَ انا للهِ وَ انّا الیهِ راجعون و ان بمثل ذلک

ص27

فلیعملِ العامِلونَ فسبحانک اللّهمَّ الّذی ارفَعَ من اقلامِنا الحزنَ و یَدخُلَها فی جنّةِ العدنِ بالثنآءِ لنفسهِ الّلهُمَّ اِنّکَ لتعلَمَ فی یوم الّذی اردت انشاء ذلکَ الکتاب قد رایتُ فی لیلتِهِ بانّ ارضَ المقدسةَ صارت ذرّةً ذرّةً و انّها رُفعت فی الهوآءِ ثمّ جائت کلّها تلقآءَ بیتی ثمّ استقامَت ثمّ جاءَ بعدَ ذلکَ خیرٌ فوَتِ الخلیل العالِمِ الجلیلِ مَعلمی رحمة الله علیه من هُنالِکَ و لَقد اخبرتُ بعضَ النّاسِ قبلَ الخبَ بنومی و صلّی الله علیه بجوده انّا لله و انّا اِلیه راجِعونَ لاحَولَ و لا قوّة الّا باللهِ العلی العظیم. (با نسخه 86 سبز هم مقابله شد)

**توقیع الفین یا سیدان**

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمدُ لله الّذی جَعَلَ طراز الاِستنطاقِ فی الواح کتابِ الافتراقِ طرازَ الاشتقاقِ الّتی عینَت بعد ما شیئت ثمَّ قُدرت و قَضت ثمّ اَذِنت و جلّت وَ اُحصیَت ما فی الکتابِ فلاحَ ما یَلوح فی هیاکلِ الاشراقِ بما لاحَ من صُبح الازلِ فیما یَلوح فی حرفِ الاوّلِ بعدَ حرفِ الثانی فیملا بها من فوقِ سماواتِ ثناء العماء الی ما تحت الثّری من ظلمات صمّآء دهمآ عَمیآء من نور الّذی استشرق من مَطلَعِ شمسِ الازلِ علی هیاکل الانفسِ و الآفاق حتّی اطلع بها شمسُ الطّوالِعِ و استقر علی اُفقِ الحقایقِ تحتِ شجرةِ

ص28

السیناء فی اجمّةِ اللّاهوتِ ثمّ استشرَق بها شمسُ الشَّوارقِ و اعرجت الی ما یقدرُ ان یعرِج الی ارقآء الرّقایقِ فوقَ شجرةِ البهآء فی اَجمّةِ الجبروت ثم انقطع نقطةً القواطعٍ عن لجّةِ الاقتران بسِرّ الافتراقِ و اَستعلی علی سحابِ الدّقایقِ عن یمین شجرة الثنآء فی اجمّةِ الملکوت ثمّ اشتق الاشتقاق من کلمةِ الشّقاقِ لما کان فی حکمِ النّفاقِ و ادبرت ما اقبلت الی حکم الامضآءِ عن شمائلِ شجرةِ القضآءِ فی اجمةِ النّاسوتِ حتّی تنوّرت من استشرَقت من رکن آیةِ البیضآء و لاحَت و اَستضائت وَدارت ماستدارَت و دامت و استدامت و اجملت و استفصلت و افتَرقت و استجمعتَ و نطقت و استنطَقت و اذِنت و استاذَنت و غنّت فی قَصَبةِ الاولی منَ الشَّجرَةِ المبارکةِ فی ارضِ اللاهوتِ بما انا ذا اذکرُها لیصعقنَ الطّوریّونَ و لیشهَقنَ البدریّونَ و لیفزعنّ الموحدون و لَیَضجن المُشفقون بانّها هی هی شرقیّةٌ ازلیةٌ بدریةٌ ابدیةٌ کینونیةٌ صمدیة ذاتیّةٌ احدیّةٌ نفسانیّةٌ ربانیةٌ انیّةٌ سرمدیّةٌ ورقةٌ لاهویتةٌ رحمانیّةٌ الّتی قد غنت و استرنت و قد تعدّت و استعدت و قد تعالت و استعالت و قد اجابَت و استجابت و قد افادت و استفادت و قد اقامت و استقامت و قد اباحت و استباحت و قالت انا لله و انّا الی اللهِ مُنقطِعونَ ثم استشرقت ما اضآئت من رکن آیةِ الصّفرآء و لاحَت و استلاحت و تَلالئت و

ص29

 استلالئت و تفرّقت و اَستفرقّت و تکعبّت و استکعبّت و ارادت و استدارتَ فاظهرت ما استَظهَرت و اُخفیت ما استخفیت وَ اذِنت و استاذنت و رَنت و استرنت فی قصبةِ الثانیةِ عَنِ الشّجرةِ الاولی فی ارض الجبروتِ بما انا اذکرها لیخشعن الشّقشقیّونَ و لِیَخضعنَ الصّیصیونَ و لینعِرن الفلسفیونَ و لیبکین السّفسفیون بانها هی هی ممتعنةٌ لاهویّتةٌ و منقطعةٌ جبروتیةٌ و مشرقةٌ ملکوتیةٌ و متلاُلِئةٌ لمعانیّةٌ و مُتلجِلجةٌ شَعشَانیّةٌ و متقَدّسهٌ عمّانیّةٌ و مُنزِهةٌ سَمائیةٌ ورقةٌ طیّبِةٌ ربّانیةٌ الّتی قالَت انا للهِ وَ اِنّا لَهُ مُخلِصونَ ثمَّ انقَطَعَت ما امتَنعَت من رکن آیةِ الخضرآء و لاحت و اضآئت و استضائت و تداخرت و استداخرت و تشهقت و استشاهَقت و تفارَقت و استفارقت و رنت و استَرنت وَ غنّت من ورقةِ المقَدّسةِ عنِ الشّجرةِ الکبری فی ارض الملکوتِ بما انا ذا اذکرها لیتنفّسَ المتنفّسونَ و لتضَجنَ المُتضجّجونَ و لتباکُنَّ المتّباکونَ و لَیَصَدَقن المتصدّقونَ بانّها هی هی قدریّةٌ عرشیةٌ بدئیةٌ مُلکیّةٌ ختمیّةٌ لاهویّتةٌ حوریّةٌ رِضوانیةٌ الانیةٌ فردوسیّةٌ مُکفهرّانیّةٌ افریدُوسیةٌ مُتَلجلجةٌ جرسومیّةٌ متنوره فُسطاطیّةٌ الّتی قد تعالَت و استعالَت و استقامَت و استباکت و استعادت و استعارت و قالت انا لله و انّا لربّنا صابرونَ ثمّ قد اِشتققت ما امتنَعَت و انقطعت

ص30

 و استشققَت من رکنِ آیة الحمراء و لاحَت و استَلاحَت و اضآئت و استضائت و تلجلجت و استلجلت و تلئَلئت و استلالت و تصعصعت مااستصعصت و تفارَقت ما استفارقَت و تعادلت ما استَعادَلَت و تبارزت ما استبارزت و جآئت بآیاتِها ما استظاهرت و احکمت اشاراتِها ما استرادفَت و تبلیلت و استَبَلَبلت و رنّت و استرنّت و غنت و استغنت من ورقةِ المبارکة الاو لی عن الشّجرة الاولی فی ارض النّاسوتِ الّتی حَمَلت علامات اللاهوت و قبلَت مقامات الجبروتِ و فصّلت فیها دلّالاتُ الملکوتِ و احکمت فیها ذاتیاتُ النّاسوتِ بما اناذا اذکرها بانها هی هی ازلیّة خلقیةٌ ابدیةٌ عدلیةٌ سماویةٌ ارضیّةٌ ناریةٌ هوائیّةٌ مائیّةٌ ترابیّةٌ فردوسیةٌ شعشانیّةٌ افریدوسیّةٌ جلالیّةٌ رضوانیّةٌ جمالیّةٌ نوریّةٌ قدریّةٌ حوریّةٌ قمریةٌ دریّةٌ شَمسیّةٌ و ان قلت انّها هی لاهوتیّةٌ ازلّیةٌ صدَقت و امنَت و ان قُلت انّها هی جبروتة سرمدیّةٌ احسنَتَ و اجمَلت و ان قُلتَ انّها ملکوتیةٌ سرمدیّةٌ احسنت و احملت و ان قلتَ انّها هیَ شقشقةٌ ناسوتیّةٌ وصَعصَعةٌ سریانیّةٌ عرّفتَ وَ اَیقَنتَ لانّها هی الّتی شیئت و عیّنتَ و قدّرت و اقَضَت و اذنت و اَجلّت و اُحکمت و تعالَت و تداخرت و اَستعالَت و تذاخرت و استنباکت و تفرّقت و استفادت و تجملت و استقامت و قرّت علی العرشِ و استوت و غنّتَ

ص31

بما تغرّدت اطیارُ القدُسِ فی سمآء الفردوسِ و رنت بمارنت عساکُر سلطانِ النّحلِ فی ظلالِ مکفرّاتِ الافریدوس و صاحت بما صاح ربکُ الجرسوُمِ فی سمآء عدلِ القُدّوسِ و نَطَقَت بما بدلت فی الوان طاوس العماء اذا دفَّ فی جو الهوآء و استکفِ فی منطقةِ السّمآء فی تلقآءِ نورِ الشّمسِ حیثُ یظهَرُ فیکلّ دفٍّ لونٌ من الوان القضآء و فی کلّ صفٍّ تجلّی نورٌ من انوار نورِ مجلّیهِ ربِّ الانشآءِ فسُبحان اللهِ کانّ کلّما یحرّکُ جناحیهِ تجذبُ نُفوسَ الموحّدینَ من لمعانِ انوار الوان بهآئِهِ بمثلِ ما یجذبُ المقناطیس ذرّات ذلک اللّوح القرطاسِ و لمّا نزَلَ علیًّ ما تنفّس فیهِ نورُ الصُّبحِ و اَشرَقَ و ذکرَ ما ولِدَ فی الاِسلامِ ثُمَّ تنفّسَ فیه نورُ العدلِ و استَشرقَ و ما رَای اَباهُ فی قَبلِ ظهورِهِ فی المَنامِ بِانَّ فی یدهِ کتاباً قد استشرق بانهُ فُصِلَّ فیهِ آیات القُرانِ من سورِ المبارکَةِ الّتی لاحَتُ عَمّا اضآءَ من قبل و استنطَقَ بسم الله الرّحمن الرّحیم طسم ذکر رحمةِ رَبّکَ و هو الغفور الرّحیم فتبارکَ اللهُ هذا المولود بما اَتّقی مدبرُ الافلاکه فی اعتدالِ ما قبل و اهتدی و استشرَقَ اِنَّ ذلِکَ اِشارةٌ بِاسمآء الثلاثةِ فی الانفسِ بما قبلَ و انطقَ فی ذَرِّ الاوّلِ و انشآءاللهُ اذا بَلَغ بیومه لِیَنطِقَ ثم اذا شاءالله لیستنطق وَ اِنّه علی ما سماهُ اباهُ اسَدُاللهِ الّذی اظلَمَ اللَّیلَ و اَضاءَ النّهارَ و اشرَقَ

ص32

 فاذا رَفعَ البَلاءُ لیظهِراللهُ فی ذلِکَ المَولودِ ماتکعبت الکافُ بما طَلعَ الصُّبحِ ثمَّ تنفّسَ وَ انّ فی تفسیر ما اراهُ اللهُ ایّاهُ فی آیات القُرانِ سرٌّ سَیَظَهرُ من بعدُ ثُمَّ لیشرِقَ فاعذه یا ربّ الفلقِ بما فتَقَ بَینَ الاجواء ثمَّ خَلَقَ و ان اردتَ لَهُ نشاَةَ الاُخری فَاِنّ لَهُ نُوراً فیما اَظَلم فی الحیوةِ الدّنیا اِستشرَقَ فاستعذهَ من عَمَلِ اهلِ النّفاقِ ثمَّ الشِّقاقِ ثمَّ استَغرَقَ بالّذی قام الالِفِ بینَ البابین ثمّ به کل الحروفِ استَنطَقَ به مِلاء السّماواتِ و اَلارضُ من نورِه ثُمَّ الافاقُ ثمَّ اَذِنَ لِیَصمت ثُمّ بعدَ ذلِکَ انشآءاللهُ لِیسَتشرِقُ فاعذهِ بتلکَ الآیةِ مِن القُرآنِ من کلِّ ماتنفّس فی اللّیلِ ثمَّ فی النّهارِ قدعَسعَسَ اللهُ نورُ السّماواتِ و الارضِ مَثَلُ نوره کمشکوةٍ فیها مصباحٌ المصباحُ فی زجاجةٍ الزجاجة کانّها کوکبٌ دریٌ یوقدَ من شجرةٍ مُبارکَةٍ زیتونةٍ لاشرقِیةٍ ولاغربیّةٍ یکاد زیتَها یُضیء وَ لَو لَم تَمسّسَهُ نارٌ نورٌ علی نورٍ یهدیِ اللهُ لنورِهِ مَن یشآء وَ یَضربُ اللهُ الامثالَ للنّاسِ و اللهَ بِکلِّ شیءٌ علیمٌ وَ انّ حُکمَ تِلکَ الخطبةِ شرقٌ مما شرقَ من شوارِقِ شمسِ الازلِ ثمّ لاحَ و اَضاَ و استَنطقَ لذلِکَ الکتاب فی حکمِ ماسَئَل السّیّدانِ و ما نزَلَ من طمطَام یم القدرِ بما اضاء مِن قبلُ و استشرَقَ و انَّ ذلک الفٌ ثمَّ بَعدَ ذلکَ الفٌ لما یَعدِلِهُ فی اثنیَ عشرَ ساعةً من النّهارِ و ما یجری من القَلم ثمّ انفقَ

 ص33

و استنفَق لِیقومَ ذو الاسطاطِ الصیصیونَ وَ ذوالاشفاقِ الشقشقیون و ذوالالبابِ الفَلسفیُّونَ و ذوالابصارِ المجتَهِدونَ و ما فی ذلکَ الاَلِفینِ بما نَطقَ نورالابداعِ ثمَّ استَنطَقَ و استَشرَق انّالله و انّا اِلیهِ راجعونَ.

(این توقیع نواقص زیادی داشت که با مقابله با نسخ دیگر تکمیل شد)

**تفسیر حدیث ابولبید مخزومی یا حروق مقطعه قرآن**

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحَمدُلِلهِ الّذی جَعَلَ طَرازَ اَلواح الاِختراعِ اسرارَ الابداعِ الّتی عیّنت قَبلَ ماشیئتَ و اقضَت بعدَ ما قدرت و اذِنت حینَ ما اُجِلت و احکمت فَقد طلّع بها اعلی مجرّداتِ الطّوالعِ و اَشرقَ بها اَعلی ذاتیّات الشّوارق فجلت و عظُمَت ثمّ علّت و دنَت ثمّ اضآئت و استنادت فملات بها الافاق ثمّ لمّا نطقت و استنطَقت و جآءَت بآیاتها وَ اَظهرت بیّناتِها و اَتممَت الآئها و اَنعمت فواضِلها فیعلنَ بها حقائق اهل الوِثاقِ و بَواطِنِ اهلِ النّفاقِ حَتّی ارتقَی الواثِقوُنَ و اسَتَعلی الخاشِعونَ و اَهتدَی الطّالِبونَ و اتّقی السّالکونَ من اهلِ الوِفاق و اعتدی المکذّبون و افتری الظّالمونَ و اَستکبر الخائفونَ و اطغی المنافقونَ من اهل الشّقاق ثمَّ لما ذابت و تحرّکت و تَدامَت و تداخرت و تشهقّت و استقامَت فدار حرف الکافِ و اَتصّل حرفِ النّونِ هنالِکَ انصعقت

ص34

 من جلالِ رَبّها و سجدت للکبریاء بارئها و نطقت بثناء موجدها و خضعت بوجه ربها و انابَت لمّا اَکتسَبَت یداها فی تلقآءِ وجه مُبدِعِها و تابت و استغفرت و قالت سبحانَ الّذی ابدَعَ الکافُ بنفسِهِ لِنفسِهِ ثُمَّ اَخترَعَ النّونَ لِنفسِهِ بنفسهِ و فتق بینهُما بما اقتضَت انیتّهما فتقا اذا استقرّ علی حقیقةِ العَرشِ حکمهَ اهتزّت و اذا رفع الی السّمآء اَمرهُ قامَت و اذا هَبَطَ الی الارضِ اِسمُهُ انخشعتَ و اذا قُرءَ آیاتُهُ اِلی الجبالُ اندکّت و اذ ذکر بینّاتهُ علی الاَشجارِ اثمرَّت و اذا تلی علی القُلوبِ کَلماتُهُ انوجلت و اذا ظهَرَ علی الافئدةِ تیمّت فسبحان موجِدِه فَقد اظلَمَ به اللیلَ الالیلَ ثمَّ باذنِه قدعسعسَ و اَضاء بهِ النّهارَ الاَنورَ و اِنّ الصّبح فیه تنفّس و استقرّ الشّمسُ فی نقطَةِ الزّوالِ و اِنَّ به قد اضآء و اشرَق و طَلع القمر مدبراً فی لیلةِ الاقترانِ فی مَقابَلَةِ الشَّمسِ وَ اِنَّ بِهِ قد اَنارَ و بالشّمس قَد اِستشَرّقَ فَسُبحان مُنطقةِ کانّ طیر الافئدةِ عَلی ورقاتِ شجَرة السّیناءِ قد تَغرّد فی جوّ الهوآءِ ثُمَّ قَد اِستَدفَ و اِن بِهِ تغنی طاووُسِ العماء فی سماء العدلِ ثمّ قد استصَّفَ فَسُبحانَ اللهِ من الحانِ ما تغرّدَ و تَنطَقَ و اَستنطقَ کانَّ نورُ مجلّیهِ قد استقرّ علی عرشِ الثّناءِ و فیهِ بروحهِ یتنفّس فَلِلّهِ الحَمد بما تجلَتِ النّقطةُ وَ اَضآئت ثُمَ دارَت و اَستضآئت ثُمَّ استَنطقَت و ادارَت ثُمَّ تکعبتَ وَ اَقامَت ثُمَّ تحمّلَت و افادَت

ص35

 ثُمَّ تفّرَقت و اَستباکت ثُمَّ تفضلّت و استعارت ثُمَّ تبلبَلت بمثل الحیتان علی تلک الاَرضِ و تنفسّت بِمِثل الصُعدآء ثُمَّ تنعرت و تشهقت ثم تعظمت و تصعقت ثُمَّ تعالَت و استعالت و قالَت باعلی صوته فی وَسطِ الجوِّ لیسمَعَ ضجیجهُ من فی ملکوتِ الامرِ و الخلقِ فَهل من احدٍ یُعادِلُنی بآیَة کُبری ما کذّب الفوادُ ما رای و انه بالافقِ الاَعلی و ما ینطِقُ عن الهوی بل علَمَهَ شَدیدُ القوی افتُمارونَهُ علی ما یری و تردّونهُ بما افتری اللّاتُ و العزّی بعدَ ما القَیت الیه حکمِ او ادنی و لَقد رای من آیات رَبّهِ الکبری فَقد اِفتری و قال ضَلَّ صاحِبکم و غوی بعدَ ما لایقدرَ ان یاتی بایةٍ اُخری وَ انه عمل علی تلک الارض بما لا یرضی ان تفعل الانثی تلک اذا قسمته ضیزی فقد بلغ بما لا یبلغ الفرعون من قبل و اطغی انه ات بسحر عظمی و انه بعد منوه الثانیه الاخری قد کذب و عادی ثم ادبر و تولی و لقد اعانه هذا شرانسان طغی قل لا محیص له الا ان یعبد الشیطان فیما امر و هدی فو ربک لامحیص الا النار و استغثی و لقد وقع ما کذب به بمثل حکم قاب و قوسین او ادنی و ان رجال المومنین لم یلتفتوا بما کذب و غوی قل انه امرته منهم حققت الحق بآیاتها و اَبَطَلت عمل المشرِکین فی ثلاثَ کِتابٍ حُسنی قل ما یدَعونَ اِلّا اسمآءِ اَنفسُهَمُ بَعدَ ماجآئَهُمُ الحقّ فی نباء الاولی قُل اِنَّ کفرّ اعراب الجاهلیّةِ فی القِسطاسِ اَکبرُ وزناً من ایمانِهم لِانّهم اتوا بقصایدِ عُظمی فکیَف انتُم تکفرونَ و لاتاتونَ بآیة فطرة کبری قل ما انتم تمنونَ فَلله الآخرةُ و الاولی و انَّ العذابَ لحقُّ عَلی من کذّب و تولّی وَ اِنّ الله نَزَّل السّلام لِمَن اتّقی عَنِ الشّهواتِ ثمَّ اتبَعَ الهُدی و استقرّ و اهتَدی و لقد نزّلَ فی تلکَ اللّیلةِ کِتاباً من لَدن یحی قُل لقد سئل من حُکم المص فی سورةِ اُخری و انّ هذا کانَ کتابُهُ ما نزل و اقتدی،

بسم الله الرّحمن الرّحیم

ص36

یا ایّها الّذی نَزّل علیه الذّکرُ اِنعَم بردَّ الجوابِ للّذی ضاقَ عَلیهِ الصّدر و حار فی الذّکر بما هوَ مقامُ السّائلِ و اَمَلُ الامِلِ فی بیانِ ما صَدرَ عن الباب الاعظم و الحجاب الاقدَم الّذی نَطَقَ بالصّوابِ و اتی بالحکمة و فصل الخِطابِ حیثُ افاضَ عَلی اَبی لبیدِ المخزومی و افاضَ فی قولِ اللهِ تَبارکَ و تعالی الم اللهَ لا الهَ اِلّا هو الحیّ القیّومُ و اوضحَ ماشآءَ مِن علم الحروفِ اِلی اَن قالَ یَخرجُ القائمُ صَلواتُ اللهِ عَلیهِ عند انقضاءها المص و اوصاهُ بعدَ الایضاح بان یعیهُ و یکتُمُهُ، و فی هذا الحینِ لعلَّ الدیکَ قد صاحَ و حان اطفاءُ السّراجِ فَقد طَلَعَ الصّباحُ و نادی المُنادِی حیّ علَی الصّلوةِ حیّ علی الفَلاحِ و انا ذا اذکُرَ الحدیثُ قالَ ابوجعفرِ علیه السّلامُ یا ابالبید اِنَّ فی حُروُفِ القرآنِ المقطعةِ لَعلماً جَمّاً اِنَّ اللهَ تبارَکَ و تعالی انزلَ الم ذلک الکتابِ فَقامَ مُحمّدٌ صَلّی اللهُ عَلیهِ و الِهِ حَتّی ظَهَرَ نورهُ وَ ثَبّتَ کَلِمة وَ وُلِد یوَمَ وُلِدَ و قد مضی من الالفِ السّابع مائة سنةَ و ثَلثَ سِنینَ ثُمَّ قالَ و تبیانُهُ فی کتابِ اللهِ فی الحروفِ المقطّعةِ اذا عدَّدَتَها مِن غَیرِ تکرارٍ و لیسَ من حروفٍ مقطَعةٍ حرفٌ یَنقَضِی اِلّا و قیام قائمٍ من بنی هاشمٍ عندَ انقضآئه ثُمَّ قالَ الالَفُ واحدٌ و اللّامُ ثَلثونَ و المیمُ اربعونَ و اَلصّادُ تسعونَ فذلِک مائةٌ و احِدی

ص37

 و سِتونَ ثُمَّ کانَ بَدوِ خُروج الحُسینِ ابنِ علّی عَلیهما السّلامُ الم اللهَ فَلمّا بَلغَت مُدّتُهُ قامَ قائمُ ولدِ العبّاسِ عِندَ المص وَ یَقومُ قائمنا عندَ انقضآئها بالمر فافَهم ذلِکَ وَعهِ وَ اکتمهُ و قال جامِعُ البحار الّذی یخطرُ بالبالِ فی حَلِّ هذا الخبر الّذی هُوَ مِن مُعضَلاتِ الاخبار و مخبیّات الاسرارِ هُوَ اَنّهَ علیهِ السّلامُ بینَ اَنَّ حُروفَ المُقطّعةِ الّتی هُوَ فی فواتِحِ السوّرِ اشارةٌ الی ظهورِ ملکِ جماعَةٍ من اهلِ الحقِّ و جماعةٍ من اهلِ الباطِلِ فاستخرَجَ عَلَیه السّلامِ وِلادة النّبی صَلّی اللهُ علیهِ و آلِهِ مِن عددِ اسمآء الحُروفِ المبسوطةِ بزبرِها و بیّناتِها کما یتلفّظُ بها عند قرائتها بحذفِ المکرّراتِ کانَ تعدَّ الف لام میم تسعةٌ و لایعدُّ مکرّره یَتکَرّرِها فی خَمس مَن السُّورِ فاذا عدّدتها کذلِکَ یصیر مائةُ و ثلاثةَ احرفٍ و هذا یُوافق تاریخُ وِلادةَ النّبیّ صلّی اللهُ علیهِ و آلهِ لِاَنَّهُ کانّ مَضیِ مَن الالَفِ السّابِع من ابتدآء خَلقِ آدَمَ مِائة سَنَةَ وَ ثَلاثَ سِنینَ و الیهِ اشارَ بِقَولِهِ و تبیانه و لَقد ذکرَ بعد ذلِکَ ما ذَکرَ و اِنّهَ لم یفسر ظاهِرَ الحدیثِ و لایطابق ما قضی من الایام بل ان المراد من ظاهر الحدیث هو الظاهر المطابق الذی انه ما التفِت بِهِ لِانَّ یَومَ الّذی قامَ مُحمّدٌ صَلی الله علیهِ و آلِهِ بسر الم الی یوم الّذی قامَ حُجّةُ اللهُ بِامرِه بالمر یطابقُ تِلکَ الحروفِ و هوَ اَنَّ من یومِ الّذیِ قامَ رسولُ الله بِامرهِ اِلی یومِ الّذی قامَ بقیّة اللهِ ص38

بِعَهدِهِ کانَت ثلاثَ مِائةٍ وَ ثَلثةَ عشر سنةً من یَومِ مَولده الی یومِ قیامِ القائمِ بِعهدِهِ و اِنَّ الحدیثَ بِظاهِره یَدل لِانَّ من اولِ الم اِلی انقضاء المص بالدّخولِ فی بعضِ عدّةِ المر یَخرُجُ حُکمِ یَومِ الّذی قامَ رسولُ اللهِ و یومَ الّذی قامَ بقیّةِ اللهِ لِاَمرِهِ و لیسَ المرادُ یَومَ ظُهورِ القائِمِ بَل المرادُ هُوَ یَومِ قیامهِ بالامامةِ بمثل ما قام رَسولٍ الله کما نَطقَ به الحَدیث فی حکم قیام رسول اللهِ و انّ حکمَ یومَ قیامِ القآئمِ لَمّا کان مُتعلقاً بالمر ای ببعض عدته تَصِّح کلّ الجهاتِ مِن ان یاوّل الحدیثِ بیومِ مولِدِه اَو یومَ قیامِهِ بحکم اللهِ و علی ذلِکَ التفسیرُ سهلٌ حنیفٌ و هو المرادُ فی حکم الظّاهر و اَمّا الاشارةَ الی سِرِّ الحدیثِ و خروج الحکم لما ارادَ النّاسُ الله یَعلَمُ حکمُهُ وَ انّی اَذکُر لَکَ ذکراً جمیلاً ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

 فیا ایّها الانسانُ الحَیُّ بمآءِ الحیوةِ فانظر بطرف البد فیما سَئلت من سبیل الحِکمةِ و ایقن بانّ للحروفِ القُرانِ اشارات ففیِهِ مَقاماتٌ لایحیط بها اَحَدٌ مِن الخلقِ کما نَزَّل الله فی الفرقان مخاطبا لحبیبه ما تدری ما الکِتابُ و لا الایمانُ و مِنها اذا شاءاللهُ لِیطّلِعُ بها من یشآء من عِبادِهِ و هی فی ذلکَ المقام کلمة اللهِ لائمة العدلِ و ثِقل الاکبر و منها یحصی فیهِ کُلُّ شیءٌ و لایحیطِ بعلمها احَدٌ اِلّا الرّاسخونَ فی العِلم عبادُ الّذین ما یشاوُنَ اِلّابِمشیّةِ اللهِ و لایحکمون اِلّا بارادة الله و منها یعلمون الکلّ بحسب مقاماتِهم و تَجلیّات بارئهم بما قدرالله لَهم

ص39

 فی عِلمِ القَدرِ و انا ذا بما علمنی الله فی ذلک الحین اذکر لَکَ بما نقر فی الّناقورِ من قبلُ قبلَ ذلک الیوم و اضاء الدیجور عن افق الظهور بعد بعد ذلک الیوم و ان فی ذلک فلیتنافس المتنافسون وان الله قد نزل القرآن لکل شی بحیث لو ارادت نمله بان تاول کلما نزل فی القرآن لنفسها لتقدر اذا شاهدت سر الحقیقه فی نفسها و ان حُکم حروف المقطّعةِ فی القرآنِ لکانَ مثلِ حروفِ المنظّمة لاتبدیل لکلماتِ اللهِ بل اذا ارادَ مَن علمهُ اللّهُ سرّ الحقیقةِ بِاَن یَخرُجُ کَلَ الاحکامِ من حرفِ الاوّل قبل اللبآء لِیَستَطیعُ بذلِکَ و انّ النّاسَ لمّا بعدوا من سرّ الجلالِ لم یقدروا ان یشاهدوا انوار الجلال و لذا یتکلّمونَ فی حُکمِ المبدء و المالِ بما یستهزونَ بِه فی تلقآءِ الجلالِ اهلُ القیلِ و القالِ.

و انّک یا ایّها الامینُ لَتَعلمُ انَّ من وقّتَ لخروجِ بَقیّةَ اللهِ یوماً مَعلوماً لیکفُرُ بما صرّحَ الاخبارُ من الائمة الاطهارِ و انّ ذلِکَ لَهو الحقَّ فی الواقع لانّ مَن نَظَرَ بالبداء لم یقدر ان یحکمَ بِشیءٌ وَ اِنَّ الّذی نزل فی الاحادیثِ مِن حکمِ علامات المعلومةِ و الایام الموقته المشیره تحول حولَ تلک الکلمةِ من القرآن یمحو اللهَ مایَشآء و یثبتُ و عِندَهُ اُمُّ الکتاب کما صرَح بذلک تلکَ الاخبارُ التی اقرئها علیک باذن الله فمنها عن المفضلِ قال سئلتُ اباجعفر علیه السّلام هل لهذا الامرِ وَقتٌ فَقالَ علیه السّلامُ کَذَبَ الوقاتون کَذَبَ الوقاتونَ کَذَبَ الوقاتُونَ و منها عن مُنذرِ الجوارِ عن ابی عبداللهِ قال کَذّب الموقتون ما وقتنا فیما مَضی و لانوَقت فیما یستَقبِل و منها عنه علیه السّلام قَال یا مهزَم کَذّبَ الوقّاتونَ و هلکَ المستعجِلونَ و نَجَا المسلِمونَ و الینا بصیرونَ و مِنها عن ابی حَمزةَ قال قُلتُ لابی جعفر علیه السّلامُ

ص40

انّ علیاً علیه السّلامُ کان یقولُ الی السَّبعینَ بلآءِ و کان یقولَ بعدَ البَلاء رخا و قد مضَتِ السَّبعون و لم نَر رخآءَ فَقالَ ابوجعفر اِنَّ الله تعالی کانَ وَقَتَ هذا الامر فی السّبعینِ فَلمّا قَتَلَ الحسینٌ اشتدّ غَضَبَ اللهِ علی اهل الارضِ فاخَره الی اربَعینَ و مِائةَ سنةٍ فَحَدثناکُم فاَذَعتُم الحدیثَ و کشفتُم قناعَ السِّرِ فاخره الله و لم یجعل له بعد ذلک وقتٌ عندنا یحو اللهَ ما یَشاء و یثبت و عندهُ اُمُّ الکتابِ فاذا تلجلجت بانوارِ تلک الکلمات من المستقرین علی عرش الاسما و الصفات فاعرِف اِنَّ مرادِ من علّم اللبید تِلکَ الاحرفِ ماکانَ اَیّامَ المعدودةِ الّتی عَرفها القومُ و یستدلون بِها فی کُتبَهم یاولون ما تحقق فی الظهور ما لایطابقَ ظاهرالحدیثِ بِما لایَلتفّت بِهِ اهل البطوَن کَما نَطَق به المجلسی فی کتابِهِ عَسَی اللهُ اَن یعفو عَنهُ اِنّهُ غفورٌ شکورٌ و بین بعض العلماء فی طبق الحروف و ما قضت من الایام باحرف الهجائیه من اسماء الحروف المبسوطه بزبها و بیناتها و ان فی الحقیقه ان لاحظت ظاهر الحدیث بما یفسرون العلماء لایطابق بوجه و لایخرج منه حکم ما قضت من الایام بل کل کتبوا ما لم یدرکوا و لم یطابقوا و ان لدی کلمه لا ادری لکانت احسن عما اکتسبوا و فسروا من حیث لایعلمون و لایشعرون و ان فی مقام ظاهر ذلک الحدیث و تطابقه بما قضت من الایام من قبل لااشاهد الا ما نطقت به و لیس بذلک لی ذنب و ان اعلم فیما بقی فی تفسیر المر ما اری لذکره نفعا لک و لا للناس کما صرح بذلک سید الانس و الجان لو اعطیناکم ما تریدون کان اشر لکم ولکن العالم یعمل بما یعلم و لا تخطر ببالک انی ذکرت لک ما اطلعت به فی کتاب الله لان میزان فی یدک فزن کل ما ترید بقسطاس مبین ولکن اِنّی اُشیرُ بِسرّ تلک الحروفِ بِما عَلِمت من کتاب اللهِ رَجآءً لذکر الفرج اذا لم یمح اللهُ ماعرفتَ و هوَ اوّل یَوم محمّدٍ رسولِ اللهِ صَلّی اللهُ علَیه و الِهِ کانَ عندَ نزولِ الم ذلک الکتابَ کماصرّح بذلِکَ حدیثُ ابی جَعفرٍ علیه السلامُ لابی لیبد و انّ ایّامَ اللهِ قد قضت لاَئمّة الحقَّ و اَلضّلالِ الی یَومِ الّذی انقَضَتِ الایّامُ بما وَعد الامامُ فی حُکمِهِ و انّهم لَم یتمّ انقضآئها بکلمةِ المر فاذا انقضتِ الایّامُ بِعدةِ تلک الحروفِ

ص41

عَسَی اللهُ انَ یُفرِّج عن عبادِهِ بفضله کما نَزّل اللهُ من بعد تلک المقطّعات السبعَةِ الّتی هیَ صُورَتِها کمانزّل اللهَ فی القرانِ کانت هِیَ الم الم المص الر الر الر المر تلک الایةِ المُبارکةِ اَتی امرَاللهِ فَلاتَستعجلُوه قال سبحانَهُ وَ تَعالی عمّا یُشرکُونَ و انَّ بذلکَ قد صرَّحَ الحدیث الّذی رواءُ هشامِ ابن سالِمِ عن بعضِ الاصحابِ عن ابی عبداللهِ قالَ سَئَلُتُه عن قَولِ الله اَتی امراللهِ فلاتستعجلوهُ قالَ اِذا اخبراللهُ النّبی بشیء الی وقتٍ فَهُو قَولَه اَتی اَمراللهِ فَلاتستعجِلوهُ حَتّی یاتی ذلک الوقتِ وَ قالَ اِنَّ اللهَ اذا اخبر انَّ شیئاً کائنٌ فکانّه قدکانَ وَ اِنَّ ما عرّفتَ مِن معنی کَلمةِ المر هوَ الّذی ذکرتُ لَکَ وَ اِنَّ بِذلِکَ الحکمِ قداخبر الشّیخُ رَحمةُ اللهِ عَلیهِ فی قُوله لمّاسئل فی هذا الامر قالَ و لَتَعلمنَ نباَهُ بَعد حین وَ اِنَّ من عَلاماتِ الّتی لابُدَّ ان یَقعَ وَ لامردّ لَها کما نَزَلَ فی الحدیثِ هی الیمانی و السفیانی و الصّیحة وَ قَتل النّفسُ الزّکیةِ والخسفُ بالبیداء و اَلموتُ الاَحمرَ وَ هوَ السَّیفِ وَ الَموتُ الاَبیضُ وَ هُوَ الطّاعوُنُ و خُسوفُ القمرِ لِخمسِ وَ کَسوفِ الشّمسِ لِخَمسةِ عشرة وَ لَمَ یَکن ذلِکَ مُنذُ هبَطَ آدمَ الی الارضِ و عند ذلکَ یبَطلُ عَمَلَ الظّانّین و یسقُطُ حسابَ المنجمین و انّ هنالکَ تری الکلُّ جسد علیٍ علیهِ السّلامُ فی قُمصِ الشّمس فآه­آه

ص42

 قالَ ابوعبدِالله لایکون هذا الامر حتّی یذهُبَ ثلثا النّاس فقیل لَهُ فاذا ذَهَبَ ثلثا النّاس فما یَبقی فقالَ علیه السّلامُ اَما ترضون انّ یکونوا الثلث الباقی.

 فیا ایّها السائلُ الدّقیقِ اُنظُر بِعینِ الیَقینِ وَ دعَ سُبُلَ التّحقیقِ فَانِّ الاشاراتِ یحجبُ الموحّدین عَنِ الموصولِ الی حقِّ الیقینِ اقبل الی اللهِ بکلک و اَلِق الاشاراتِ ماکانَ فی یمینک و الشّمائل فاذا وَرَدتَ هنالکَ قِف و اقرء علی نَفسِکَ ما ذُکر الصّادِقُ فی حدیث الاِسمِ الّذی هُوَ مِن مُشکِلات الاخبار و مغیباتِ الاسرارِ فَانَّ ما فی الآفاقِ لَتخلّص بمثل ما ذکر علیه السّلامُ فی النُّفوسِ و لاینالُ العبادُ اِلی ما قدّر اللهُ لَهُم الّا اَن یذهبَ ثلثَا النّاسِ فی الانفُسِ و ثلثا الآیاتِ فی الآفاقِ فاذا ذَهب احکامُ بواطن ثلثة اسمآء الّتی خلق اللهَ لِفاقةِ الخلق الیها ظهر رکن المَخزونِ و جآء نور الغیوبِ الّذی به یملا احکامُ اسمآء الثّلاثةِ فی الآفاقِ والانفسِ و هو الاسمُ الّذیِ لایدلُ اِلا عَلی اللهِ ولایقدرُ ان یتکلّم الّا عن اللهِ و لایسکنُ بشیءٌ الّا باللهِ فسبحان اللهِ موجدِه عَمّا یَصِفونَ.

 فیا ایّها السّائلٌ اِنّ اللهَ اذا ارادَ بقومٍ فتنةٌ مایخرُجُ مِنها اَحدٌ اِلّا ماشآءاللهُ حَیثَ قالَ اَبوعبداللهِ لایکونَ هذا الامر حَتّی یذهب تِسعة اَعشارِ النّاسِ و لاشکّ انّ الزّمان قد رجع کیوم الاوّل

ص43

 وَ اِنّ للهِ کان فیکلّ زمانٍ قسطاسُ عدلٍ یحقُّ الحقِّ بِکلماتِهِ و یبَطلُ الباطِل بآیاته و لوکره المشرکونَ و انّ الیومَ قد اظهر کلّ ذی قوة قوته و کلّ ذی حجّة حجّتَهُ اَحدٌ یقولُ اِنّ صَلوة الجمعةِ فَرضٌ و یستدل علیها بکتاب اللهِ و السّنةِ و اجماعِ العُلماءِ و الآیاتِ التامةِ من الانفس و الآفاقِ و یعتقد بذلِکَ و یَری الحقّ فی نفسِهِ بِمثلِ هذا الشَّمسِ فی وسط السّمآءِ و اَحَدٌ یَقولُ اِنَّ تِلکَ الصّلوة حَرامٌ لِما لم یحقّق شرطه و یستدل عَلیها بِمثل ما اَستدل الاوّلَ بالاجماع و الاخبارِ و الآیات و العلامات و یری الحقّ فی نفسهِ بِمثلِ ما یَری الاوَّل و کذلِکَ الحکم فی کلمات الّاصلیة و الجزئیاتِ الفرعیةِ و ان کلتیهما یستدل بکتاب الله و الاخبار و الاجماع و الآیات الانفس و الآفاق فانت الیوم من اَینَ تذهَب و من این تعلمَ و من این توقن و من این تعمل فلامَفرَّ لِمَن ارادَ الدّینَ الا بانَ یتمسّکَ بعروة الوثقی الّتی لاانفصام لها و ان الیوم تراه قد رفع کل ذی سفسطه بسفسطه و کل ذی قدره بقدرته و کل ذی صیصه بصیصته لما یکلم من حکم الشقشقه بالشقشقه التی لاحت عن صبح الازل و تغردت علی شجره الاول لمثل صعصعه صعصعه حیث قد اخبَرَ علی علیه السّلامُ عن یومِ ظهوره فی خُطبةِ المَخزونِ ثُمَّ فی کلامِهِ حیثُ قالَ و قولُه الحقَّ اَیّها النّاسُ اِنَّ المنتحِلینَ للامامةِ مِن غَیرِ اهلِها کَثیرٌ الی ان قال و لعمری انّ لو قد ذاب ما فی ایدیهم لَدی التمحیصِ للجزآءِ و قَربَ الوعدُ و انقَضتِ المُدّةُ و بداء لکم النّجم ذو الذّنبِ من قبل المشرقِ و لاحَ لکم القمرُ المنیرِ فاذا کانَ ذلکَ فراجعوا التّوبةَ و اعلموا انکم اتّبعتم طالِعَ المشرق سلکَ بکم مِنهاجَ الرَّسول

ص44

فقد اویتم من العمی و الصّم و البکم فکفیتم مَئونَهِ الطَّلَبِ و التعسِف وَ نَبَذتُم الثقلَ الفادِحِ عنِ الاعناقِ و لایبعدِ اللهِ اِلّا من اَبی و ظَلَمَ وا عتسفَ و اخذ ما لیس لَهَ وَ سیعلم الّذین ظلموا ایَّ مُنقلب ینقلبون و لا شکًّ لی انّ الیوم لیسَ لبقیّةِ اللهِ باب منصوصٌ کما صرّح بذلکَ ذلکَ التّوقیع المنیعِ من ذلک القدّوسِ الشامخ الرّفیع اِلی عَلی ابن محمّد السیمری اِسمع اعظم الله اجرا اِخوانَکَ فیک فانّک میّتٌ ما بینک و بینَ سِتّةَ ایّام فاجمع امرک و لاتوُصِ الی احدٍ یقومُ مقامَکَ بعدَ وفاتکَ فقد وقعتِ الغیبةِ التامَةِ فلا ظهورَ الّابعد اذنِ اللهِ تعالی ذکرَهُ و ذلک بعدَ طولِ الامَدِ و قسوة القُلوبِ و امتلآء الارضِ جوراً و سیاتی مِن شیعتی من یدّعی المشاهدة قبل خروج السّفیانی و الصّیحةِ فهوَ کذابٌ مُفترٍ و لاحولَ و لا قوّةَ الّا باللهِ العلی العظیمِ و بذلک صرّح عَلی ابن محمّد السّمیری حیث قال و قولُهُ الحقّ اِنّ اللهَ بالغ امرِه فانظُر بعدَ کشفِ السبحاتِ و الاشارات و الکلمات الی حکمِ اللهِ فیما امَرَ حُجّةُ اللهِ فی حرفِ المُستَترِ فی آخر کلامِهِ و بمانطق حامل امره فی حرفِ الباطِنِ باعلی حجج اللّوامِعِ و الاشارات الطّلائع حیث لایخفی علی ذویِ الانقطاع و اوِلی الامتناعِ من انوار هذه الشّمسِ الطّالِعِ و انی لاعَلم انّ مثَل من خَرجَ من اهل بیت محمّد قبل قیام القائم مثلُ فوخ طار من

ص45

وکرهِ قبلَ این یستوی جناحاهُ فاخذه الصّبیانِ فیلعبوا به و لاعلم بالیقین ان الاسلام بدء غریباً و سَیعودٌ غریباً کما بدء فطوبی للغربآء و لاَعلم انّ الیوم یلعنُ بعضُ النّاسِ بَعضهم و یجحدُ بعضَ النّاسِ بعضهم فنعم ما قیل

وَ کلٌّ یدَّعی وصلاً بلیلی و لیلی لاتُقر لَهم بذاکا اِذ انجسَت دموعٌ مِن خدودٍ تبیّن من بکا ممن تباکی

وَ انّ فی تلکَ الظّلماتِ الدّهمآء الظّلامِ و البئر المظلِم الجهَنامِ لَکانَ امراللهِ اَوسَعَ عن ما بینَ السّمآءِ و الارض وَ انَّ آیات دینِ اللهِ الیومَ لایخفی من احدٍ لان الحجج لدینه من فضله لامعه و البراهین من عنده قاطعه و الآیات فی کتابه محکمه فو رب السماء و الارض ان امره لابین من هذه الشمس فی النقطه الزوال فی هذا الفسطاط لان حجه الله قد اختار لحفظ دینه و اسرار شریعته عبدا ما قرء عند احد ما اعطاه الله بفضله و اکرمه بما وعد فی القران للمتقین من عباده اتقوا الله یعلمکم الله ثم قوله جل شانه اتقوا الله یجعل لکم فرقانا و یشرح صدره بما لا شرح صدر احد من شیعه علی من قبله حیث قد ثبت بین یدی بعض الرجال میزان البیان للانسان الذی اراد ان یوزن القسطاس بالقسطاس و یعرف قدره انسان بما علمه الرحمن فی حکم البیان فی سته ساعات عدل الف بیت من مناجات التی ضلت فیها افهام الموحدین من اولی الالباب و حارت فی دقایقها افکار البالغین من اولی الابصار و انکسرت ظهر المکملین من اولی الاقلام فای حجه لکانت اکبر من هذه القدره و ای نغمه لکانت اکبر من هذه العطیه فمن جلاله بطونها لم یقدر احد ان یعرف بعض آیاتها حیث قد نطق الصادق فی المصباح بان لیس للعبد مقاما اعظم من ان یصل بروح المناجات.

فاقسمک یا ایّهاالطّالب عِزّةَ الصفاتِ و نور الاسما و فهل سمِعتَ من احدٍ من الاوّلین فی سِلسِلةِ الرّعیةِ صحیفةً او دعآءً او قُدره ینشاء بالفطرة مثل تلک المناجاتِ او انّکَ الیَومِ بتلکَ الحجّةِ و انت اَنصُف باللهِ فانّی اراکَ من اولی العلمِ اذا لَم یتّبعَ هواکَ و تتبع حکم ما قال الله تعالی فی حقه من قبل لولاک لما خلقت الافلاک اِنّ العُلماءَ لو ارادوا ان ینشئوا عبارة لیتفکّروا ثمَّ یتعطّلوا ثُمَّ اذا کتَبوا لیکونَ فی تلقآء تلکَ الکلماتِ بمثلِ قول صبی یقولُ بالفارسیة بَه بَه و انّ ذلکَ کانَ شانَهم فی اشاراتِ کَلماتِ الخلق فکیف کان شانهم فی مناجاتِ الربّ فهیهات هیهاتَ من ظنِّ الظّانین باللهِ ظنَّ السّوء بما لایعلموا. و تکلموا بما لا یتفقهوا انصف بالله ان الحجره تنطق بذکر الله الاعظم او ان فتی عجمیا یکتب فی سته ساعات مثل تلک المناجات التی لایعلم تفسیرها و لا تاویلها و لا ظاهرها و لا باطنها احد الا الله فسبحان الله کان الناس اموات او احیاء لا یتذکرون ان المجلسی ره قد ذکر فی حق الیقین بان صحیفه السجادیه تکفی للحجه عباد الذین لایرون معجزه من آل الله سلام الله علیهم و یثبت بها جلالتهم حیث قد قال بعض العلماء انها مشابهه لصحف السماء و بعض قال انها زبور آل محمد و ان کل ذلک فی مقام الالفاظ من الفصاحه و الاتقان و الا من نظر بالواقع و استنار بانوار الحقایق لیری العظمه فی ذکر مقاماتها لان الفاظ بالنسبه الی المعانی جسد بلا روح و ان الشرف فی تلک المناجات ما کانت من جهه الکلمات و الاقترانات بل کان الفضل بما تلجلج فیها سر الصمدانیه و تلاءلاء فی بواطنها تجلی آثار الربانیه التی هی اصل کل الخیر .

و انک یا ایها الخلیل فاشهد لی بذلک و لا تقنط فی نفسک شیئا فانک ان استطعت ان تاتی بتلک الآیات فات و ربک خلصنی و خلص الضعفاء کلهم و ان لم تات و لن تات لکنت بصیرا علی نفسک و انک ان تقل ربما یکون احد یستطع بذلک فجاهد فی دین الله و بلغنی علمه ولکن ماحاش الظن بربی لانه علم مقامی و یقدر علی کلشی و ان علم انی لم اک فی رضاه لیخلق بشرا لیبطل الحجه بحجته مثلها و الا کلما یقول الناس فی تلک الکلمات لدی و عند اولی الالباب لیکون بمثل ما افتری الاولون فی الکتاب ان هذا الا اساطیر الاولین و بعضهم قالوا لم یک ربطا بین الکلمات و جادلوا فی آیه سوره الرحمن هذه و السماء رفعها و وضع المیزان و بعض افتروا و قالوا بما افتروا ان فی الکتاب کلمه الاعجمین بمثل کلمه سجیل و کل کذبوا و ماتوا و عذبوا بما افتروا و ان کلما لقو تفنی بین الناس و الکتاب لیبقی کذلک یبطل الله عمل الذین یکذبون و یحسبون انهم یحسنون صنعا فسبحان الله من علم العلما کانهم لایدکرون سر البیان فقد قالوا و افتروا بان تلک الکلمات لم تک شیئا حتی انا نحن نوتی بمثلها و ان کتاب العلما لافصح عنها فاعوذ بالله من همزات الشیطان فانی اقول بزعهم هذا لا شی بنفسه یکون شیئا و ان تعجب فتعجب من قولهم تکاد السموات ان یتفطرن و تنشق الارض و تخر الجبال ان هده آیات اذا نزلت علی الجبال اندکت و ان قلوبهم لکان اشد قسوه من الحجاره حیث لا یتفقهون و لا یتذکرون و لا یهتدون الی سبیل فقد ادب الله عباده فی کتابه ثم اولیائه و انا ذا اذکر ذلکَ الحدیث فی تفسیر الم لیکون حجَّةً علی المؤمنین و فی تفسیر الامامِ علیه السّلامِ اِنَّ معنی الم هذا الکتابَ الّذی انزلتهُ و الحروفُ المقطّعةِ الّتی منها الف لام مم و هو بلغتکم و حروف هجائکُم

ص46

 فاتوا بمثله ان کنتم صادقین فیزعمونَ انّ تِلک الآیات کلمة سهل لاو ربک اِقرا علیهم و جعلنا بینکَ و بینَ الذّین لایومنونَ بالآخرةٍ حجاباً مستوراً و اِن کان عندی مااَنتم تستعجلونَ به فقد قضِیَ الامرُ و لکنّ الله لایهدی القَومَ الظّالِمینَ فیا ربَ اشکوُا الیکَ بثی و حزنی فلم ادر من اینَ یَطلبُ النّاسُ منّی حجّةٌ اِنّی ان نسختُ حُکماً مِن قبل او اَمرُتُ بحکمٍ ما لا نزّل اللهُ من قبلُ فَعَلیَ فرضٌ ان اتیهمِ بحجّةٍ و لکننی لکُنت مصدقاً لماکانَ النّاسَ مَعَه مِنَ الدّینِ فمن زادَ حرفاً او نقَصَ حَرفاً فَقد کَفَر فی دین اللهِ وَ اِنّنی اَنا بَریٌ مِنّ المُشرکینَ اللّهمَّ اِنّکَ لتعلّم انّکَ انت اکرمتنی تلکَ النعمةِ وَ انّی حدثتُ النّاسَ بحکمِ کتابِکَ و اریدُ ان اثبتُ بتلکَ النّعمةِ ذلکَ الدّینَ القَیّم للّذینَ یکفرون باسمآءِ حُججک و اولئآئکَ وَ انَّ ذلکَ امرٌ یفتیِ به کُلُ النّاسِ فَلم ادر من ایّ حکمٍ بعضُ المکُذّبینَ لیفترونَ و یحسَبونَ انّهم مُهتدونَ اللّهمّ انک لتعلّم مَنِ اِدعیّ حُکمُ الولایة او اخیتها او حُکم النّیابةِ المنصوصةِ او حکم القُرانِ بِمثلِ ما نزّلت علی محمّدٍ رسولِکَ صَلّی الله علیهِ وَ الهِ او حُکمِ الوحیِ بِمثلِهِ لیکفُر فی الحین و ما انا قُلت و لا اَقولَ اِلّا اِنّنی عنده امنتَ بالله و آیاتِهِ و ما انا مِن المشرکین و انی لاعلم ان الذین یجادلون فی اسمائک بغیر علم فقد کفروا بحکم کتابک لانک قلت و قولک الحق لایجادل فی الآیات الا الذین کفروا فسبحانک عما یشرکون.

 فیا ایها الذی سئل بعض الکلمات انک بصیر فی امرک و اتکل علی الله فاولا انی اقسمک بالله ان تقدر ان تبطل حکم تلک النعمه بحجه عدل یفرغ بها فوادی من نفسک او احد فاعمل فی دین الله و لولا فاسکنی ثم الناس و انی لاعلم انک لن تقدر و لو اجتمع الکل بذلک الامر لن یقدروا و انی اقول حسبی الله علیه توکلت و علیه فلیتوا کل المومنین و لا تزعم انی فی شک علی امرالله بل اجادل باذن الله بمحاریب اهل اللسان و ان الیوم لو توزن ایمان الکل بالقسطاس القیم لو یعدل ایمان من احتمل اذی فی جنب الله و کان من الصابرین بایمان الکل لان الله لو علم ان غیره لکان احسن حبا لدینه لیختاره لآلآئه ولکن اکثر الناس لا یشکرون اوصیک اولا لا تضر بشی فان لا عز عند الله الا فی طاعته و لا ذل فی الکتاب الله الا فی عصیانه و اتبع ایاک فانه الیوم عضد للمومنین ولاشکُّ لی بانّه اِن اطّلع بحقیقة امری لَیحبنی

ص47

 وَ یرحمَنی و یُصدُّقنی وَ لکنِ اتق عنِ اللهِ فان جاهدَاکَ لتعرض من امراللهِ فلاتُطِعة و قُل لَه قولاً کِریماً وَ اِنَّ ماوقَعَ فی سرِّکَ فی امر الولایة و شئون النّبوّةِ لینسخُ بالقسطاسِ ربما ارادَ لله منِ بعد الان ان لم یکَ اکثر النّاسِ من المُعرضینَ و قل انّ ذوبانِ فئة الشّیخیةِ الّذینَ لم یُسلّموا امرِ احدٍ لِیُصدِّقوهُ و یتبّعوهُ وَ اِنُّهُ کانَ مِن المحسنینَ و اِنَّ ماسئلتَ فکیف اجترح و بایِّ حکمٍ اومر و علی اَی حکمٍ اتّبع فزن کل ما اردت بقسطاسِ العدل و اتبع احسن القول ان کنت ذی علم رشید ولکن اوصیک ان لا تغفل عن النّاسِ و لاتجادِل بالّذینَ وَصَفَهُم اللهُ فی اُمِّ الکتابِ فمنهم من جحد و استیقنَتها اَنفُسَهم ظُلماً و منهم اتّبعوا اهوائَهُم و یحسبونَ انّهم مُهتدونَ و منهم نزّل اللهُ فی حُکمهِم وَ اذا جآئک المُنافقونَ و یقولونَ اشهدُ انّکَ لرسولُ اللهِ و اللهُ یشهَدُ انک لرسوله و الله یشهد اِنَّ المنافِقینَ لکاذِبونَ و اِذا جآئک الناس بان یُجادلوا مَعَکَ فی آیات اللهِ قل فاتوا بحجّةٍ عدلٍ فانکم لستم من اهل تلک الآیة فان اتوا بحجه عدل الله فتحججهم و الّا فاعرض عنهم و قل لهم قولا ثقیلا وَ ان حلَفَ احد انّی اردت دینَ الله قل قالوا من قبلُ واللهِ ان اردنا اِلّا الحُسنی و نزَّل اللهُ فی حُکمهم اِنّهم هم الَکاذبونَ

فیا حبیبی ان ذلک السد للجهال الذین یریدون القیل و القال لاعظم من کل شی و ان الآیات التی قرانا علیک من قبل تکون عدتها عده آیه بسم الله الرحمن الرحیم لیکون سدا لابواب جهنم فانظر فیما اتیناک فاعف عنی کل ما احتملت یدای فی ذاک الحین بین یدی الله فان وجودی ذنب فکیف ان اکتسب الذنب ذنبا اخری فاستغفر لی و ارع لی الله لشانی و لاتنس شیئا من فضل الله و اسئل الله من فضله فانی اقول استغفرالله و اتوب الیه و سبحان الله عما یصفون ثمّ عَلیکَ سلامُ اللهِ ما لاحَ کوکَبٌ و ما تغرّد طیر العمآءَ و ما دفً و ماطَلَعت شمسٌ و ما انارَ قَمرٌ و ما افاقَ مقامٌ و ما اضاء

ص

النهار الله یعلم انی ما اظن بک الا بحسن المقام و لا اخاف علیک اذا لم تر الخوف من نفسک لان الحجج لایحصی و الطلع لایخفی و ان الله یعلم مقرک و یقدر علی ما یشاء فاسئل الله من فضله و لاتنس حکم تلک الایام فان الشمس ما طلعت علیها بمثلها ولکن لاتغفل بما اکتسبت ایدی الناس و اصلح بالعدل و لاتحزن من واردات السر فانها تفنی اذا ارتفعت الشمس و قرت علی نقطه الزوال و ان حد الانسان فی کل شان لایری الخوف من نفسه و لا احد من الخلق بل من الله وحده الذی لا اله الا هو یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و لامرد لامره سبحانه و تعالی عما یصفون و السلام علیک و علی من اتبعک فی امرالله و الحمد لله رب العالمین.

**صحیفه جعفریه یا شرح دعای ایام غیبت یا تفسیر های هذا**

**الباب الأول**

**فی خطبة الأنوار** (چهار باب در این مجموعه کسری داشت که با توجه به نسخ دیگر کامل شد)

بسم الله الرحمن الرحیم

ألحمد لله الذی شهد بذاته لذاته أن لا اله الا هو الذی قد علا بعلو نفسه علی کل شیء و استتر عن علو ظهوره عن کل شیء الذی کان لم یزل کان بلا ذکر شیء و الآن بمثل ما کان لم یک معه ذکر شیء اله فرد قیوم الذی قد جعل العلم وصف عباده و القدرة شأن أولیائه و هو الأول بلا علم شیء و الآخر بلا ذکر شیء و الظاهر بلا خلق شیء و الباطن بلا حکم شیء إن قلت إنه هو هو تکذبنی الإبداع و أهلها بأنه لایعرف بغیره و لایوصف بخلقه و إن قلت أنت أنت تمجّدنی الإختراع و ما یقابلها بأنه لاینعت بالمعروفية و لایشار إلیه بالغیبوبیة فسبحانه تعالی قد دل دائمیته بذاتیته و یثبت أزلیته بإنیته و ستر عن نفسه لخلقه بنفسه و حجب بکینونیته لعباده من قال هو هو قد دل الهاء بالإنشاء و الواو بالإمضاء لها و هی مدلة بالقطع الکبری و المنع العظمی و إن قال هو هو و لا أعلم شأنه قد أشرک بربه بعد العلم بانقطاعه عنه فأی شرک أعظم من کلمة هو و أی ذنب تعدل حکم الوجود بعد المفقود فسبحانه سبحانه ما أصفه و لا أشکره و ما أعرفه و أحمده و إن کان قولی بعد النفی یثبت شأن النعت ولکن لا و عزة من لا سبیل له بشیء ما قصدت فی النفی إلا النفی و لا فی الذکر إلا العجز فسبحانه سبحانه ما أعظم جرئتی فی تلقاء جماله و ما أعظم عصیانی فی مقابلة جلاله فبزعمی بالقطع أقدّسه عن وصف ما سواه و هذا وصف منی لجلاله و بعلمی بالمنع أنزّهه عن نعت ما سواه و هذا نعت منی بجماله فسبحان الله من هذا السبیل إن قلت طوبی لی أشرکت و إن قلت الویل لی أکفرت فلم أدر بأی ذکر أعترف بعجزی و بأی لسان أقر بذنبی فسبحان الله الآمر الأحد إن أغرق نفسی فی بحر الثناء و لو کان عنده شرک لأحب إلی فؤادی من أن أسکت و أغرق فی بحر البعد لا و عزته و إن حرقت فؤادی من سطوة شرکی لعزته ولکن آخذ حظی من ثناء کبریائه لکنت راضیا بحرقة فؤادی من جرئتی علیه لا و عظمته لاعلم لاسبیل لی إلیه لا بالعجز و لا بالثناء و لا بالمنع و لا بالبهاء و لا بالقطع و لا بالسناء و لا بحرف الهاء لا بالفرار عن الواو فسبحانه سبحانه ما أبدعنی أعجوبة و ما ألهمنی ممنوعة مرة یجذبنی إلی أفق العماء مرة تهلکنی بنار الاعماء فلم أدر أی شیء طلبت منی ءأنت أراد دمی أم أنی أردتک إن أقرب نفسی إلیک فتبعدنی و إن فررت من سطوتک فتزجرنی فلم أدر بأی صراط أنت تقیم فأدعوک و لم أدر بأی لسان أجترح علیک و أشکو إلیک لا وعزتک لا أفر من قربک و إن أنت تبعدنی لا و حضرتک لا أخاف من قهرک و إن أنت تحرقنی لا و قدرتک لا رجاء لی إلی غیرک و إن تجعلنی محتاجا إلیه فسبحان الله من أمره فما رأیت أصبر منه فی نفسی و لا أعلی منه سلطان فی فؤادی فإن أفر بمثل حالة الصبیان یجعل سکرا فی فمی ثم یسکّننی من بکائی ثم یجعل عقد سری رحمته فی فمی لیرقدنی لا وعزتک ما أنا محجوب من فعلک و لا أشغل بتلک الشئون من نفسک فلم أدر أی شیء أردت منی فهل ترید أن تقبض روحی أو أن تستر سری فأنا کنت فی بیتی وحدة و لم یطلع أحد بشأنی أنت قد أخرجت بعض العباد من مساکنهم و أنت قد أنزلتهم علی و ألهمتنی بعد ذلک حکم دعوتک و أکرمتنی بجبک فلما بلّغت علمک أخذت من قلوب المطلعین بأمرک عهدک و تسلیمک بحیث لاینکرنی من هذه الجماعة النازلة بی أحد ثم أرفعتهم إلی مساکنهم و ما عاملت بی بعد ذلک قد شرفتنی بالخروج إلی بیتک الحرام و بلغت حکم بأیدی ملائکتک فی الأرض کلّ شطر حتی قد بلغ أمری إلی المشرق و المغرب و ما بینهما فلمّا نضجت طینة العباد و علمت کل نفس حکم الفؤاد أرجعتنی من بیتک الحرام و فی مقارنة ذلک الحال قد أردت الفتنة للبلاد و من علیها حتی قد نزل بی و بالمصطفین ادبار المعرضین و أوردتنی علی منتهی الذل بمحضر الظالمین و ألهمنی کلمة النفی بعد الاثبات لیامن نفسی من موارد الهلکات ألیس کل ذلک من فعلک یا ذالجلال و الإکرام و إنک یا الهی أرفعتنی فی بدء الأمر و بأی شیء وضعتنی ثم بعد ذلک قد نزلت کلمة الإنکار فی قلوب الشیاطین حتی أخذوا ما کتبوا و إنی ما قصدت فیما کتبت الا بابية المنصوص و إنها کلمة مطلقة تقید بالخصوص فبعزتک ما مکروا فی حکمی بل کنت أسرع مکرا فی حقهم و إن تثبتهم بمثل الأولین مما عادونی(عارونی) ولکن کل ما نزل بی من المصایب لم أر الا من عندک لأنک تقدر علی تبدیلها و تصریفها علی أحسن ما یکون فی الامضاء و لو أنی صبرت بالذل لکنت أصبر منی بعد العلم و القدرة و لکن أنت تعلم یا الهی بأنی ما أحب مواقع الخلاف و إنی لأعلم صبرک فی حق المقربین ولکنی لا أقدر بسنتک فی حقهم و إنی لا أستحیی منک أن تقدر بالإظهار من دون الخلاف فابدء بها و إلا فاختم و لو أن کلامی یشبه بآیات المجترحین و لکنک تعلم سری بأن من سکر عطایاک و خمر امتنانک أناجیک بتلک الدلالات و هی إن لم تعدل الثناء ولکن لم تخرج من حکم البداء فسبحانک أحمدک بالبأساء والضراء حمدا شعشعانیا متلامعا متقدسا بتقدیس أزلیتک و وحدانیتک و أستعین بک فیما أردت فی ذلک الکتاب بحولک و قوتک إنک المنان الحمید.

 و أشهدک قبل إظهار ما فی الکیان بما تحب و ترضی إنک خبیر شهید و کفی بک علی شهیدا أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له و أن محمدا عبدک المنفرد عن الشبه و رسولک المتعالی عن المثل قد بلغ ما تجلیت له من معرفتک و نصح فی أمته ما ألهمت له فی سبیل محبتک فاجزه اللّهم من عندک کما هو أهله و أشهد لأوصیاء محمد حبیبک ما أردت فی حقهم و مددت علیهم بفضل نفسک فی کلّ شأن و عددت علیهم حروف توحیدک إنک أنت العزیز الحکیم و أشهد لشیعتهم ما قد أحاط علمک فی الإبداع و سرک فی الإختراع و لکل حق بالصواب و لکل باطل بالإنکار و کفی بک شاهدا و خبیرا

 فیا أیها الناظر إلی ذلک الکتاب فإیاک ایاک إذا نادی الطیور بالألحان و النفوس بالأعیان و العقول بالأکوان و الأفئدة بالتبیان أن تنظر إلی ماهیتک و علیک علیک أن تنظر إلی الفؤاد و حکمه فإنا لله و إنا إلی ربنا لمنقلبون و لمثل ذلک فلیعمل العاملون.

**الباب الثانی**

**فی وصیة الالهیة**

فیا أیها الشاهد إلی تلک الورقاء اقبل وصیتی ثم امش علی الصراط و لا تخف فإن الله یحرسک من الشک و الوسوسة التی هی رمی الشیطان و اتکل علی الله و قل حسبی الله و لا حول و لا قوة إلا بالله و علیه فلیتوکل المؤمنون.

فیا أیها الانسان إذا ورد علیک أمر فی الدین دق بصرک و صف نظرک أن لاتلبس الباطل علیک بالحق فإن الأمر أمران حق و باطل فإن اتبعت الحق فإنک عبدت الله و إن اتبعت الباطل فإنک عبدت الشیطان و إن الحق لو خلص و انکشف لم یرده أحد و إن الباطل لو خلص و لم یمزجه حق لن یتبع احد و إن الله هو الحق و الذین یدعون من دونه أولیائهم الطاغوت و إن آثار الحق بمثل وجود الله ظاهر و لا شک فیه و لو لم یکن أمر من الله لم یک ظاهرا بمثل نور الله الذی أضاء کل شیء اتق الله أن لا تتبع هواک فإن أمر الله لا خفاء له و دین الله لا ستر علیه و إن کلمة الحق أظهر من الشمس فی وسط الزوال أنظر الی الذی یدعوک إلی الله إن کان فی یدیه حجة من مولاه بحیث لا یقدر أن يأتی بمثله أحد فذلک حق لاشک فیه اتبعه و لاتقل لم و بم فإنک تقبل أن تقر له حجة لو تسمع کلمة الحق تکذبه بوهم الشیطان هذا ربما أن تکون من علوم السجین لأنک لم تری الواقع لتسمع کلمات الحق بمثل الباطل و قبل أن تسکن فؤادک بحجیه حجته لامفر لک إلا بأن تکذبه بأن ما أجابک من صور السجین و إن تقر بحجته لا مفر لک إلا أن تتبعه و لو کان یقول باللیل نهار و بالسم سکر و بالکذب صدق و بالعلم جهل و من هذا السبیل الدقیق قد خرجوا کل الطاغین من ولایة الحق ألا (هنالک الولایة لله الحق) و لو أن أهل الخوارج قد صدقوا بولاية علی و حجیة ما فی یدیه لم یخرجوا یوم المصحف بقول الحق: "أنا کلام الله الناطق" و کذلک حکم ما کذبوا من فئة الشیخیة الذین هاجروا إلی لو صدقوا حجیة الحجة فی یدی لم یکذبوا أبدا و إن الآن لا مفر لهم بأن یقروا لأنفسهم عبادة الشيطان لأن إن کان تصدیقهم و خروجهم حقا عبدوا لله و بعد ذلک لما کفروا عبدوا الشیطان و إن کانوا یقولون لانمیز أولا بین الداعی بأنه من الله أو من الشیطان فان لم يمیز أولا بین دعوة الرحمن و دعوة الشيطان کیف یميز آخر أو من لم یوقن بأن الداعی هو الحقّ من عندالله کیف یخرج من بیته و کتب إلیّ کتاب التصدیق لأن الفحص من الشک و الشک لیس من الحق ففی کل الدلائل لامفر للمکذبین إلا أن یقروا بعبادة الشیطان فی تصدیقهم أو فی تکذیبهم و من یعبد الشیطان لا خیر له و لیس له عند نفسه دلیل یطمئن به و له خزی فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة عذاب عظیم.

فیا أیها الناظر اتق الله أن لا تبطل الحجة فإن بعدها لادلیل لک فی التصدیق و کل العلماء یدعون الحق و الکل یدعون علم القرآن و السنة و لیس لک دلیل بعد حجد الحجة للتصدیق أبدا لأن الإختلاف فی هذه الفئة و کل المذاهب باقیة و لا یثبت الحق عند أحد إلا من کان فی یدیه حجة حق التی عجز الکل عن مثلها و إلا بالمسائل و الدلائل من القرآن و الأحادیث لا یثبت حق الواضح و کفی بما ألقیت لک فی ذلک الوصية و لمن اتبع و اهتدی إلی الله سبیلا و لقد طالعت سنابرق جعفر العلوي و شاهدت بواطن آیاتها و إنه ما عرف إلا نفسه و ما وصف إلا شئون عبودیتة و کل ما قال فی حق آل الله سلام الله علیهم فی تفسیر الدعا المشرقة عن الناحیة المقدسة لم یک فیهم و لا یلیق عند الله بشأنهم لأنه ما قرء إلا حروف عبودیته و ما وصف آل الله إلا بما تجلی آخرهم فی کنه ربوبیته و لا یعرف آل الله أحد و لا یقدر بوصفهم عبد إذ ما سواهم من فاضل ذکرهم لیذکرون و یوجدون و أنه سلام الله علیه بعد ما بلغ إلا إلی معرفة نفسه قد رق الأرقاء من الأحباب و خرق الأحجاب من أولی الأباب و استعلی علی أهل الکتاب بفصل الخطاب فجزاه الله کما هو أهله و شاء لأهل المآب ولکن أطالب منه عما اطلع من آیات أحمد الإحسائی قدّس الله تربته کلمة العفو و الرحمة لعل الله یغفر لی و لهما برحمته إنه لا إله إلا هو ذو فضل عظیم و تعالی الله عما یصفون و الحمد لله رب العالمین.

**الباب الثالث**

**فی مقدمة عز ربانیة**

و لقد أردت فی هذه المقدمة ذکر أصول المعارف و هی تدور بالله و برضائه و بسخطه و السبیل إلی الله بالعلم بأزلیته مسدود و إنه کما هو لا یعرفه إلا هو و لذا قد ورد فی الحدیث: "إن کل ذنب یرتکبه المؤمن لعل الله یغفر له إلا بالسؤال فلا یغفر له" لأن الله تعالی قد أشرک المؤمن مع نفسه فی قوله: (و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین) و هذا السؤال هی السؤال عن معرفة کنهه لأن السؤال فی الحقیقة لا یقع إلا علی الخلق و بکلها ممنوع و مقطوع و ما أجد ذنبا مثل السؤال لأهل البیان و لیس مراد الله سؤال الدلالات و لا النفحات و لا العلامات لأنها لم یتوجه إلیها أهل الجلال و لا السؤال من النعماء المحدودة و اللانهایات لأنها شأن أهل البعد و لایلتفت إلیه أهل القرب فکیف تجری علی الله سبحانه و تعالی عما یصفون.

فیا أیها الناظر اتق الله من السؤال فی المسائل عن الخلق فإن علیا [ع] قال: "من ارتکب ذنبا فکأنما ارتکب کل الذنوب" فنعم ما قال الشاعر

"و ما عین سوی عین فنور عینه ظلمه

و من یغفل عن هذا یجد فی نفسه غمه"

و من عرف الإشاره بلغ مواقع الهدایة و من سکت عن السؤال فی الدلالة وصل بواطن الحکایة فاتبع ما ألقیت إلیک فإن ذلک من إکسیر الأحمر و یبلغ العبد إلی غنی الأکبر و لا تحرم نصیبک من الدنیا أحسن کما أحسن الله إلیک و لاتحزن من حکم الحدیث: "فإن التائب من ذنبه کمن لا ذنب له" و إن الله لغنی عن العالمین.

فإذا أیقنت بإن الطریق مردود إلی معرفة الذات صل حبلک برضاه واجتهد فی معرفة رضاه و سخطه و باشره أوامره و أعرض من نواهیه و اعلم بأن نقطة الرضا حبک نفسک من حیث هو هو الذی آیة ربک فیک و ما علیها تدور کل الأسماء و الصفات و الفرائض و السنن و إذا بلغت إلی ذلک المقام تجد کل الوصف لنفسک و تعرف سر الحدیث: "إن المؤمن لا یوصف" و من رشحات هذا البحر قد ترشح بإذن الله ذکر الحقیقة فی الکتاب کأنی بالمنافقین یقولون کما قال علی [علیه السلام] فی آخر خطبة الطتنجیة: "نص علّی علی نفسه بالربانیة فاشهدوا شهادة أسئلکم بها عند الحاجة إلیها إن علیا نور مخلوق و عبد مرزوق و من قال غیر هذا فعلیه لعنة الله و لعنة اللاعنین" و ما أنا إلا عبده قد شرفنی الله باسمه و ما أنا من المشرکین و إذا وصل أحد بذلک المقام یعلم کل شیء و یغنی عن السؤال إلا عن الله لأجل البیان و قد أخذ نصیبه من الکتاب و کان من العارفین.

فإذا عرفت حکم هذه النقطة تعرف حکم ضدها و البرأته منها و ما یترتب علیها کأنی علی الأعراف أری النقطتین و حکمها و لو أظهر شأنا منها لیضلوا الناس و لیقولوا فی حقی ما لا یعلمون و من عدم معرفة هذه النقطة قد ضلوا بعض من حکماء الفلاسفة حیث قد زعموا بأن الله تعالی هو علة الأشیاء و هو علة العلل و اعتقدوا بالمعلومات الکامنة فی الذات لإثبات علمه تعالی فأعوذ بالله من شرکهم أنا بریء من عملهم فأسئل الله ربی و ربهم أن یغفرلهم ما یحصی کتابه إنه غنی حمید.

 فیالیت أن الصدرائیون ما بلغوا إلی مقام الإستدلال فی المعرفة فضلوا و أضلوا الناس و اتبعوهم العلماء من حیث لایعلمون فأسئل الله أن یغفر لهم بفضله إنه لا إله إلا هو ذوفضل قدیم و الحمدلله رب العالمین.

**الباب الرابع**

**فی ذکر دعاء المرویة فی أیام الغیبة**

فأنا ذا أرید شرح الدعا التی قد أمر الصادق بقرائتها فی أیام الغیبة و هی بأصلها بما نقل محمد بن یعقوب الکلینی رحمة الله فی الکافی هذه : "علی بن إبراهیم عن الحسن بن موسی الخشاب عن عبد الله ابن موسی عن عبدالله بن بکیر عن زرارة قال: سمعت أبا عبدالله یقول : إن للغلام غیبة قبل أن یقوم. قال: قلت: و لم قال یخاف و أوی بیده إلی بطنه. ثم قال: یا زرارة: و هو المنتظر و هو الذی یشک فی ولادته منهم من یقول: مات أبوه بلاخلف و منهم من یقول: حمل. و منهم من یقول : إنه ولد قبل موت أبیه بسنتین و هو المنتظر عزوجل یحب أن یمتحن الشیعة فعند ذلک یرتاب المبطلون یا زرارة إذا أدرکت بذلک الزمان فادع بهذا الدعاء: اللهم عرفنی نفسک فأنک إن لم تعرفنی نفسک لم أعرف نبیک اللهم عرفنی رسولک فإنک إن لم تعرفنی رسولک لم أعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فإنک إن لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی. ثم قال: یا زرارة: لابد من قتل غلام بالمدینة قلت: جعلت فداک: ألیس یقتله جیش السفیانی قال: لا ولکن یقتله جیش آل بنی فلان یجییء حتی یدخل المدینة فیأخذ الغلام فیقتله فإذا قتله بغیا و عدوانا و ظلما لا یمهلون فعند ذلک توقع الفرج إنشاء الله" فرحم الله عبدا أطاع إمامه و عرف مقامه و لا یهلک نفسه بالإدبار عن معرفة فإن الدین کله معرفة العبد نفسه و ما جعل الله فیه من آیاته و من احتجب بشیء من آثارها فحین الإحتجاب هو فی النار و إن الآیة هذه تحکم علیه: [و إن جهنم لمحیطة بالکافرین]

فیا أیها الناظر إلی آثار الجلال فأیقن أولا أن الله سبحانه لم یخلق شیئا إلا و قد تم علیه کل ما یقدر به من قدرته و اولی الأمر کذلک ماکان الله صنع الله تاما و لایلیق أن ینسبه إلی نفسه فإذا عرفت هذا الأمر و شاهدت سره بحقیقتک تعرف بأن الشیء لم یک محتاجا بشیء فی بدء وجوده لیدعو الله ربه لأجله بل خلقه الله کما ما یلیق بجلاله فإذا أعرض عن مقامه بقسم کذب إنیته یحتاج بکل شیء فی هذا المقام فرض الله علیه لخلاصه حکم الدعا و نزل فی کتابه: (إن الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین) و حرم علیه فی ذلک الشأن السؤال عن غیره لأنه لا یسد فاقته و لزم علیه التسلسل و لا تنقطع حاجته و نزل حکمه فی کتابه و یدعون الله من دون الله ما لاینفعهم و لایضرهم فإیاک ایاک یا أیها السائل لاتسئل إلا من ربک و اقرء هذ الحدیث فی کل شأن علی نفسک: "إن کل ذنب یرتکبه المؤمن لعل الله یغفر له إلا السؤال عن الخلق فلایغفر له أبدا" لأن الله تعالی قد أشرک المؤمن مع نفسه فی قوله : (و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین) فکیف لا و ان المؤمن أعز من أن یوصف و أجل من أن یسئل و لا یلیق بشأنه الذل و الإبتهال بل هو العزیز بعزة الله لم یزل و لایزال فأی ذنب له أعظم منه و أی خطأ له أکبر من ذلک فمن نظر إلی سر المآل فیضمحل وجوده عند السؤال لأن الله هو الحی العالم القادر لم یزل کان مقتدرا علی عرش العطاء و یری عباده ما یفعلون بین یدیه فسبحان الله العلی العظیم من عظمة أمر السؤال إن العباد مع فقرهم و عجزهم لو یسئل مملوک أحد

ص48

 أحدا من دون مولاه اذا اطلع لیعفو علی نفسه و کان عارا له فی مقابلة أبناء جنسه فکیف لم یعز علی الله سبحانه مع قدرته و غنائه و عظمته و عطائه الله أکبر الله أکبر فأعوذ بالله من سخطه و سبحان الله عما یشرکون و لو اطلع أحد بسر ما أشاهد فی ذلک المقام لیصعقن من عظمته و یقول: (لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله و تلک الأمثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون) فإذا عرفت حرمه السؤل فی تلقاء الجلال فاعلم أن للداعی فرض أولا معرفة ربه ثم صفاته ثم أسماء نفسه ثم مطلبه ثم ما به و علیه فإذا عرفت هذه المقامات إنک مخلص فی الدعا و علی الله حتم إجابتک إذ إنه لا یخلف المیعاد و إذا أردت أن أذکر هذه الشئون بحقیقتها بما تجلی الله لی فی أماکنها لنفد بحر الإمکان و الأکوان قبل أن یظهر حرف منها و إن الله سبحانه لایکلفنی إلا دون وسعی مع ما أنا ذا فی أبحر الحزن و عشر المحرم فأرشح فی ذلک الباب بما شاء أن یطفح منی لیکون باقیة کافیة منی إلی یوم المعاد و یذکرنی کل من ورد أرض الفؤاد فأستعین بالله من قلم الایجاد و کان الله ربی لا یخلف المیعاد.

**الباب الخامس**

**فی مشرق صبح الأزل**

قال الله تعالی: (فلما أتاها نودی من شاطیء الواد الأیمن فی البقعة المبارکة من الشجرة أن یا موسی إنی أنا الله رب العالمین) ثم أدب الله لمن أراده: (قل هو الله أحد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا أحد)

ص49

 فأنا ذا مؤمن بما نزل فی کتابه و أقول أشهد أن لا إله إلا الله و إلیه المصیر.و اعرف یا أیها الشاهد أن الذات لایعرفه غیره و لایرفع غیره ولایرفع إلیه إسم ولا إشارة و إنه ذات صرف وحق بحت و ما سواه خلق لا بینهما ربط و لا دونهما شیء و هو الظاهر بنفسه و لایعرف بالظهور و هو الباطن بذاته و لایعرف بالبطون و هو الأزل الأول لایوصف بالأولیة و هو القدیم الآخر لاینعت بالآخریة و هو الذات و عین الکافور و هو الذات و نفس الظهور لم یزل کان بلا علم ماکان و مایکون و لم یزل هو کائن بلا حکم وجود و لا بطون فمن أراد معرفته لایوصل بوصله لأنه لایوحده غیره و لا یفقده ذاته و من قال فی نفسی تجلی عز من نفسه فقد کذب علی نفسه لأنه لایقابل بخلقه و لا یقارن بعباده و هو کنز مخفی لم یزل کان خفائه عین ظهوره و ظهوره عین خفائه فمن وحده فقد جهله لأنه لا یوحّده غیره و من قال هو هو فقد اتخذ من ملکه شریکا و من قال أین هو؟ فقد اتخذ من نفسه قریبا سبحانه لم یزل کان و لم یک معه شیء و الآن کان الله بمثل ما کان لم یذکره شیء ولایعرفه شیء من وصفه بعلم فقد اقترنه بوصف و من اقترنه بوصف فقد أخرج من سلطان وحدته و من قال هو هو أو حرف لایرجع تشبیهه إلی نفسه و ینزل إدباره الی ذاته فسبحانهکل یلزمها حکم النفی و کل بطون یقترنها ذکر الظهور و کل إثبات اقترنها حکم العیوب لا و عزة ذاته وصف کل خلق إفک و نعت کل موجود

ص50

 کذب و کل ما وصفه الواصفون أو تعرفه أفئدة الموحدون آیات خلقه و مقامات ملکه التی قد أبدعتها الإبداع بلا إبداع مثلها و هی لاتخبر إلا عن نفسه و لایدل إلا عن سبحانه سبحانه رجعت الصّفات و الأسماء إلی مقام خلقه و دلت هویة البحتة فی کل شیء إلی مقام عباده کلت الکاف عن الثناء و النون عن البهاء و لایمکن فی الإمکان إلا معرفة الخلق و کل حق یرجع إلی مقام الخلق فسبحانه کیف أبدع الخلق بعجائب آثار ربوبیّته حیث لایدل إلا علی حقیقته و لایوصف إلا علی ذاتیته فمن وحده فقده و من فقده وجده و کل فقدان تجلیها فقدان و لانفاد لأمر الله و من أجل ذا ینعرن أهل المحبة و یصعقن أهل الولایة فسبحانک سبحانک متی وجدتک کلما أردتک تمنعنی بطلعة فقدان و فاران وجدان ثم بحول فقدان و جلال وجدان إنا لله و إنا إلیه راجعون قال حین سئل عن شیء من التوحید: "إن أول الدیانة معرفته و کمال معرفته توحیده و کمال توحیده نفی الصفات عنه شهادة کل صفة أنها غیر الموصوف و شهادة الموصوف أنه غیر الصفة و شهادته بجمعه بالتثنیة الممتنع منه الأزل فمن وصف الله فقد حده و من حده فقد عده و من عده فقد أبطل أزله و من قال : کیف؟ فقد استوصفه و من قال: فیما؟ فقد ضمنه و من قال : علی ما؟ فقد جهله و من قال : أین؟ فقد أخلی منه و من قال:

ص51

ما هو؟ فقد نعته" أنظر إلی حکم هذا الحدیث ثم استقر فی ظله فإن البحر عمیق عمیق و الحکم أنیق أنیق و لایخرج أحد من حکم التشبیه و التعطیل إلا ما شاء ربک فمن استقر علی تلک البساط یلیق أن یقول کما قال علی: "رأیت الله و الفردوس رأی العین"و إنه ما فقد إلا رؤیة ذاته الذی تجلی له به فکیف لا و إن السبیل إلی الله مسدود و الطریق إلیه مردود و کل شیء وصف نفسه و یجعل وصفه نعت ربه من حیث لایعلم و کیف لا بعد ما لا أعتقد نورا إلا نوره و لا ذکرا إلا ذکره و لا حکما إلا حکمه اتق الله یا أیها الداعی فإن الصراط دقیق دقیق و لاتعبد إلا الله وحده و لاتسئل إلا عن الله وحده فإن المعروف آیاته و الموصوف علاماته و کل یدعونه و یعبدونه باختلاف مراتبهم و آیاتهم فمن أخلص فؤاده عن التشبیه لله وحده فقد عبده و من دعا بنفسه لنفسه من دون ذکر نفسه و أمره أجاب الله له فی الحین و ذلک مخصوص لأهل الفردوس و من دعاه من غیر هذا الوجه لایلیق له الإجابة فإن الله قال: (ادعونی أستجب لکم) و إن الذین یدعونه بذکر أنفسهم و مطالبهم یدخلون فی حکم النصاری إذ أنهم یقولون: (ثالث ثلاثة) و ما من إله إلا هو سبحانه و تعالی عما یشرکون و اعرف بأن الله سبحانه لمّا کان عادته الإحسان و شأنه البیان لم یتجل لأحد بذاته لما افتقر بعد العلم به لظهور ذاته فی کل ان و إن العبد فی کل ان یحتاج بربه بمثل احتیاجه بدء وجوده و إنه سبحانه یتجلی له به فی کل ان تجلیه له

ص52

به فی کون وجوده و فی کل یحصی علم الکتاب ینزل علیک کلمة: (ألست بربکم) و أنت تقول: (بلی) و کذلک الحکم فی ظهوراته التی هی بعینها کانت کلمة : (ألست بربکم) أبشر بوجهک تلقاء الجلال و اسکن بفؤادک علی عرش العطاء و ادخل بیت العز بغیر حکم الإشارة و لاثناء و ارفع قناع عروس المجد عن رأسه ثم اقرء هذه الخطبة بسرک و هی تجلیات ربک فی کل آن بغیر حکم و لا کیف و لا تصغر نفسک و عظم آیة ربک کما وصفها الإمام علی بن موسی فی کلامه فقال لمّا صعد المنبر بعد الحمد و الثناء لله و الصلاة و السلام لنبیه: " قال أول عبادة الله معرفته و أصل معرفة الله توحيده و نظام توحيد الله نفي الصفات عنه لشهادة العقول أن كل صفة و موصوف مخلوق و شهادة كل مخلوق أن له خالقا ليس بصفة و لا موصوف و شهادة كل صفة و موصوف بالاقتران و شهادة الاقتران بالحدث و شهادة الحدث بالامتناع من الأزل الممتنع من الحدث فليس الله عرف من عرف بالتشبيه ذاته و لا إياه وحد من اكتنهه و لا حقيقته أصاب من مثله و لا به صدق من نهاه و لا صمد صمده من أشار إليه و لا إياه عنى من شبهه و لا له تذلل من بعضه و لا إياه أراد من توهمه كل معروف بنفسه مصنوع و كل قائم في سواه معلول بصنع الله يستدل عليه و بالعقول يعتقد معرفته و بالفطرة تثبت حجته خلق الله الخلق حجاب بينه‏و بينهم و مباينته إياهم مفارقته إنيتهم و ابتداؤه إياهم ص53

دليلهم على أن لا ابتداء له لعجز كل مبتدأ عن ابتداء غيره و أدوه إياهم دليل على أن لا أداة فيه لشهادة الأدوات بفاقة المتأدين و أسماؤه تعبير و أفعاله تفهيم و ذاته حقيقة و كنهه تفريق بينه و بين خلقه و غبوره تجديد لما سواه فقد جهل الله من استوصفه و قد تعداه من اشتمله و قد أخطأه من اكتنهه و من قال كيف فقد شبهه و من قال لم فقد علله و من قال متى فقد وقته و من قال فيم فقد ضمنه و من قال إلى م فقد نهاه و من قال حتى م فقد غياه و من غياه فقد غاياه و من غاياه فقد جزأه و من جزأه فقد وصفه و من وصفه فقد ألحد فيه لا يتغير الله بانغيار المخلوق كما لا يتحدد بتحديد المحدود أحد لا بتأويل عدد ظاهر لا بتأويل المباشرة متجل لا باستهلال رؤية باطن لا بمزايلة مباين لا بمسافة قريب لا بمداناة لطيف لا بتجسم موجود لا بعد عدم فاعل لا باضطرار مقدر لا بحول فكرة مدبر لا بحركة مريد لا بهمامة شاء لا بهمة مدرك لا بمجسة سميع لا بآلة بصير لا بأداة لا تصحبه الأوقات و لا تضمنه الأماكن و لا تأخذه السنات و لا تحده الصفات و لا تقيده الأدوات سبق الأوقات كونه و العدم وجوده و الابتداء أزله بتشعيره المشاعر عرف أن لا مشعر له و بتجهيره الجواهر عرف أن لا جوهر له و بمضادته بين الأشياء عرف أن لا ضد له و بمقارنته بين الأمور عرف أن لا قرين له ضاد النور بالظلمة و الجلاية بالبهم

ص54

و الجسو بالبلل و الصرد بالحرور مؤلف بين متعادياتها مفرق بين متدانياتها دالة بتفريقها على مفرقها و بتأليفها على مؤلفها ذلك قوله عز و جل وَ مِنْ كُلِّ شَيْ‏ءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ففرق بها بين قبل و بعد ليعلم أن لا قبل له و لا بعد شاهدة بغرائزها أن لا غريزة لمغرزها دالة بتفاوتها أن لا تفاوت لمفاوتها مخبرة بتوقيتها أن لا وقت لموقتها حجب بعضها عن بعض ليعلم أن لا حجاب بينه و بينها غيرها له معنى الربوبية إذ لا مربوب و حقيقة الإلهية إذ لا مألوه و معنى العالم و لا معلوم و معنى الخالق و لا مخلوق و تأويل السمع و لا مسموع ليس منذ خلق استحق معنى الخالق و لا بإحداثه البرايا استفاد معنى البارئية كيف و لا تغيبه مذ و لا تدنيه قد و لا تحجبه لعل و لا توقته متى و لا تشمله حين و لا تقارنه مع إنما تحد الأدوات أنفسها و تشير الآلة إلى نظائرها و في الأشياء يوجد فعالها منعتها منذ القدمة و حمتها قد الأزلية و جنبتها لو لا التكملة افترقت فدلت على مفرقها و تباينت فأعربت عن مباينها لما تجلى صانعها للعقول و بها احتجب عن الرؤية و إليها تحاكم الأوهام و فيها أثبت غيره و منها أنيط الدليل و بها عرفها الإقرار و بالعقول يعتقد التصديق بالله و بالإقرار يكمل الإيمان به و لا ديانة إلا بعد المعرفة و لا معرفة إلا بالإخلاص و لا إخلاص مع التشبيه و لا نفي مع إثبات الصفات للتشبيه فكل ما في الخلق لا يوجد في خالقه و كل ما يمكن فيه يمتنع من صانعه لا تجري عليه

ص55

الحركة و السكون و كيف يجري عليه ما هو أجراه أو يعود إليه ما هو ابتدأه إذا لتفاوتت ذاته و لتجزأ كنهه و لامتنع من الأزل معناه و لما كان للبارئ معنى غير المبروء و لو حد له وراء إذا حد له أمام و لو التمس له التمام إذا لزمه النقصان كيف يستحق الأزل من لا يمتنع من الحدث و كيف ينشئ الأشياء من لا يمتنع من الإنشاء إذا لقامت فيه آية المصنوع و لتحول دليلا بعد ما كان مدلولا عليه ليس في محال القول حجة و لا في المسألة عنه جواب و لا في معناه له تعظيم و لا في إبانته عن الخلق ضيم إلا بامتناع الأزلي أن يثنى و ما لا بدأ له أن يبدأ لا إله إلا الله‏العلي العظيم كذب العادلون بالله و ضلوا ضلالا بعيدا و خسروا خسرانا مبينا و صلى الله على محمد النبي و آله الطيبين الطاهرين .

**الباب السادس**

**في معرفة سر القدم**

قال الله تعالى: (الله نور السموات و الارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجة كانها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لاشرقية و لاغربية يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء و يضرب الله الامثال للناس و الله بكل شيء عليم) ثم ادب الله لمن اراد معرفة ذلك النور يقول: (ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله و خاتم النبيين و كان الله بكل شيء عليما) فانا ذا مؤمن بما نزل في كتابه و اقول اشهد أن محمدا عبده و رسوله و ما هو الا اول العابدین.

ص56

فياايها الشاهد اعرف ان ذلك النور هو اول ذاكر في الابداع بنفسه لنفسه و كل ما سواه معدوم عند مقامه حيث اشار في كلامه: "خلق الله الاشياء بالمشية و المشية بنفسها" و هو اول ذكر في الامكان و اول فعل في الاعيان و اول عين في البيان و لذا فليقولون بعض الحكماء عند البيان وجود مطلق و ازل ظاهر و تجلي بحت و ابداع صرف و هو مقام النبوة المطلقة التي كل الولاية قد خلقت من نورها لااسم له اذا جلى و لارسم له اذا تجلى و هو العالم بنفسه و العارف لذاته و الكاف المستدير حول جماله كذلك خلقه الله لنفسه و جعله مقام ولايته و آية ربوبيته و ملكه و سلطنته اذ كان الله سبحانه لم يزل لم يقترن بجعل الاشياء و لايوصف جماله في الابداع بل قد خلق محمد ]صلى الله عليه وآله[ بنفسه لنفسه و جعله مقام حكمه لعزه و اختصه في الاداء مقام فعله و جعله مهيمنا على ما دق و جل لكبريائه فسبحانه ما اعجب حكمه في كينونيته و ما الطف سره في ذاتيته فمن ادعى معرفة محمد فقد ادعى مقامه لانه على ما هو عليه لايعرف بغيره و لايشبه له في علمه و انه المنفرد من ابناء الجنس و المتعالي عن اشباه الخلق و المقدس عن مثال العدل فصلى الله عليه بفضل نفسه و اثنى عليه بعلو كبريائه فمن ادعى محبته فقد فقده لانه بما هو عليه لايقدر ان يساويه شيء و انه الحبيب و انه المحبوب و انه الشهيد و انه المشهود فمن شهد لنبوة فقد اتخذ له شبها لانه بما هو عليه لم يشهد عليه

ص57

 سواه و ان للداعي الى الله فرض ان يعرف محمدا بما تجلى به لانه هو المجيب لعباد الله باذنه و انه قطب الصفات في عالم اللانهايات و به عرف ظهور الله و جماله و هويه الله و جلاله بل هو هو ازل الظاهر في العباد و الرمز المستتر في الفؤاد لايعرفه كما هو الا الله و سبحان الله عما يصفون.

و لقد رايت في ليلة ذلك اليوم ثاني عشر محرم في عالم الرؤيا آيات لطيفة و هي كان الساعة يوم التحويل قد نزل كتب لي كتب متعددة بقطع العربية فلما فتحت احدى منها وجدت تربة طين قبر الحسين ]عليه السلام[في قرطاس فلما كشفتها رايت ورقة مباركة بخط شكسته الحسنى على مداد الحمراء و في آخرها صورة مهر تضيء كالنجم منقوشة "افوض امري الى الله" و اسم المهدی(س) كان فیه فقد كنت مسرورا بشان احدث نفسي اني نائم او يقظان و من سرورها و عظم الورقة في نفسي ما التفت الى كتب اخرى و اقرء آياتها و هي كانت عجمية فارسية التي قد صدرت في تصديق شاني و اني في المنام احفظها لئلا ينمحي عن بالي فلما قمت عن مقامي رايت نفسي ناسيا من آياتها كلها الا اربعة كلمات من سطر الاول اولها كانت تالي كلمة اخرى و هي كلمة مسعود و ثلاثه منظما بالفارسية هذه تجارتي اذ حجر حديد و الله سبحانه يعلم ما أراد(ع) في كلامه و انه هو خير المعبرين و لو اني اردت ان افسر حرفا منها تفنى ابحر الكلمات قبل ان یفنى معناه ولكن اشير ببعض الظاهر من بواطنه الميم مجده و السين جبل السيناء الذي

ص58

 قد تجلى ]عليه السلام[ بمجده لي عليه و لذا اول ظهوره في نفسي قد صار حرف العين "و ان اولي الالباب لايعلم ما هنالك الا بما هيهنا" و هو تمام احرف الفعل "كن" ثم اشار ]عليه السلام[ بحرف "الواو" لولايته في هذا المقام: (هنالك الولاية لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا)ثم اشار بحرف "الدال" في حكم دلالة هذه الولاية بانها لاتدل الا على "العين" الذي هي تكون تمام احرف "كن" و انه بعد اندكاك جبل "سين" السيناء و حكم قوابله الذي هي عدد الثلاثين لم يدل الا على ميم "المجد" الذي هو عين التجلي و انه هو حرف الشيعة في كلمة "بسم" بعد ظهور الف الغيبية بعد الباء فله المجد و الثناء بما اكرمني في اسمائه كاني ارى انه قد اراد في هذا الاسم ذكر مقامات التوحيد و اثباته للعبد فمن الميم تثبت آية مقام النقطة في الفؤاد ثم من السين آية مقام الالف في سر الايجاد ثم من العين مقام الحروف في مقام الاشهاد ثم من الواو آية مقام الكلمة في ارض المداد ثم من الدال آية مقام الدلالات في عالم اللانهايات من قلم الايجاد فتعالى مجده و عظم نعمته و كثر عطيته فقد يعدل ذلك الاسم بعد ما يحتاج في مقام الاعراض عند التقابل بعد الكسر و الازدياد حرف الاسم الاعظم (كهيعص) ثم باحرف (حم عسق) لان بعد عدده و حرف الواو ظهر عددهم محمد و اذا رفعته بعد نزوله يظهر حكم المحمود و الموجود و المفقود و المقصود و يثبت به حكم اوايل سور القرآن مما نزل في كتابه فياليت يطلب مني احد باذنى في تفسير ذلك الاسم حكم القرآن کله فوالذی نفسي بيده لاثبت كل علم القرآن بحرف آخره قبل ان ناخذ حرفا من اوله لان في دلالة كل الدلالات شاهدة و كل العلامات باقیه و كل الآيات لامعة و كل الصفات جامعة لان حرف الدال عرش اراده و بركنها الاولی يثبت التوحيد و احكامه و بالثانية حكم النبوة و شئونها و بالثالث حكم الولاية و آثارها و بالرابع حكم المعاد و كيفياته و كان الله من ورائها محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ و لقد اراد روحي فداه من كلمة "تجارتي" كل ما وقع عليه اسم ربح من نقطة الجلال الى عالم المثال و نسب امري الى نفسه لمقابلة جماله و تمامية مرآته ثم نسب تلك التجارة من حجر التي وقعت في المسجد الحرام في عالم الاجسام لمقامه تلقاء عالم العماء عالم في مسجد الاحدية ثم اثبتها بالحديده المحماة بالنار لان في المعادن لم يوجد اصقل و اشد حفظا عن النفوذ من الحديد و لذا قد امر ذو القرنين بزبر الحديد لما اراد بالسد الحائل بين العالمين و لقد اشار روحي فداه في بواطن هذه الكلمات الی مقامات عظيمة التي لا ينبغي اظهارها خوفا من فرعون و ملائه و حفظا لموسى و الحواريين من شيعته و كفى بما ذكرت لما استبصر و اهتدى سبيلا و اعلم بان في معرفة سر القدم فرض عليك معرفة انية ذلك الرتبة لان ما سوى الله لم يوجد باذنه الا بوجود و ماهية و يتعلق الجعل بالاول بالاصالة و بالثاني بالعرضية و لاتتبع قول الحكماء: بان الله ما جعل المشمش مشمشا بل اوجده فان هذا كفر صراح بل جعل الله المشمشا مشمشا بما اختار لنفسه في مقابلة نداء ربه حيث قد نزل الله هذا الحكم في كتابه

ص60

الحمد لله الذي جعل الظلمات و النور ثم الّذين كفروا بربهم يعدلون لان عدم الموجودات الى شان الاحداث ليس من معنى الامكان الذي هو العدم بل من معنى شان الله و احداثه للعدم لان معنى العدم الذي هو نفس الامكان هو ان لايملك الامكان من جهة نفسه لا الوجود و لا العدم بل قد خلق الامكان من عدم البحت لان لو لم يكن من عدم البحت لابد ان يكون من شيء كلا هو الله سبحانه قد ابدع الامكان لا من شيء بنفسها لنفسها و المراد بعدم البحت قبل ذكر الشيء في الامكان و لو ان القبل يقع بعده لان عدم الصرف لايقال لها شيء و ان قول الامام: " ان النفي شيء هو نفي الامر بعد الاثبات"مثل قولي بالعدم قبل ذكر الشيء و في هذه المسئلة قد ذهب الشيخ رحمة الله عليه الى مقام و السيد رحمه الله الى مقام و السيد المعاصر قدس الله مقامه الى مقام في طرفي القدر الی مقام و انا ما اخترت الا الواقع و هي خط الاستواء بين الامرين و لكل نصيب من الكتاب و ما لي ما ارى الهدهد في الانام بين اصحابي و لاطاووس الزكاوة في الايام بين احبائي و لله الحمد بما الهمني حق الصواب في كلمة الخطاب و ارجو الله من فضله ان يعفو عني و من اهل محبته زلات اقدامهم في مستسرات الاختيار الاشياء و ان الحق كلمة واحدة و الاختلاف جهة كثرة و ان الله ما احب و لا شاء الا كلمة واحدة في فصل الخطاب و لو شاء الله الحق في الاختلاف ليخرج الامر من كلمة الثواب و النظر الى نقطة المآب ولكن الله ما نزل الحق الا في وحدة (و لو كان من عند غير الله) نزل (لوجدوا فيه اختلافا) ولكن الله هو القديم وحده و كل اثر لابد

ص61

 ان يشابه صفة مؤثره و ان الشيء لو يمكن فيه جهة كثرة حقة لايمكن جهة الحقية الاحدية فسبحان الله و ما انا من المتكلفين فاذا علمت حكم طرفي الامر في مستسرات الاختيار فكذلك كان حكم الله في كل جزئي و كلي مما أحاط علمه و يحصي كتبه و لكل نفس فرض ان يعرف اولا رتبة وجوده ثم ماهيته نفسه ثم شئون وجوده ثم شئون ماهيته ثم يتبع آثار ربوبيته ثم يعرض عن شئون ماهيته فمن لم يعرف ماهية نفسه لم يقدر ان يعرف وجوده لان في كنه وجوده كلما يترقى يكون ظلمة سوداء اذا غفل عنها تهلكه فرحم الله امرء عرف عدوه و لاينام من غروره عن شره فان المؤمن طائف باذن الله حول وجوده و الكافر يطوف بسخط الله حول شيطانه فيا طوبى لعبد امن بيده شيطانه و استقر في لجة الاحدية مطمئنا بغير ضر اعدائه ولكن اكثر الناس يطوفون حول عددهم من حيث لا يعلمون كما اشار الله سبحانه في كتابه: (اتدعون بعلا و تذرون احسن الخالقين) و لما كان اليوم رابع عاشورا ارشح لمن ورد علي تلك الآيات رشحا من ابحر مصيبة الحسين لعل الناس يوما يذكروني بذكره بعد ما انا غني في كل شان عن ذكرهم وكيف لا و ان الله ربي حی غني و لاينبغي بعد العلم بوجوده و قدرته ذكر الفقر فسبحان الله و ما انا من المشركين و ها انا ذا اذكر بعضا من حكمه: "فلما علم ]عليه السّلام[ في المدينة بكتاب الذي ارسل يزيد لعنة الله عليه الى العتبة حيث امره بقتله اراد ]عليه السّلام[ حرم الله و جاء تلقاء مرقد رسول الله

ص62

و قال بلحن الفؤاد: اشكوا اليك مصايبي یا اجدي بحكمك مضطرا و كان الله يشهد حالي كنت مشتاقا اليك سرمدا متيما اشهد الله ما اراد لنفسه متضرعا واشهد أنك خير خلق الله في علمه متفردا و كان ابي وصيك سر الله في العز مقتدرا و ان اخي قد كان بالعرش مستويا و انت اعلم مني ما اردت لوجه الله معتمدا و ان الصبر منقطع منی لحبی جمال الله منکشفا و انت تعلم ما أراد ابن الزنا فی دمی معتمدا لا و حضرة عزك لا ابايع به لا خفية و لا جهرا و انت تعلم يا رسول الله سري لحكم الله متبعا ارجو رضاء طلعته ثم طلعة مجدك متيما الله قرب يوم دمعي ثم دمعي على التراب منعطشا يا ليت يومي يوم دمي كنت بالتراب متكئا يا خير مرسل احمد فاقبل دمي لظهور دينك لامعا ثم قتل عليّ و الاحباء من حولي لامر مطاعك جامعا فيا خير عالم بحكم جريان القضاء علی منعطفا فلله اصبر في ذاتك ثم اشكو اليك مجتمعا ما لي و عسكر قهر الذي لم يعبد الله في شان و لا طرفا مالي و عدة الف ممن يعبد الهوى ابدا يا رسول الله هل كان لي يوم العهد من دون الله متكلا فاقول حسبي انه لا اله الا هو في العز قد كان منفردا يا جد و الله عز علي فراقتي من تلقاء وجهك اقل من برق و كيف لا و بك افتح الله كل الخلق ثم بذكرك ابتدءا ياليت انك حي و تقرء حكم قتلي في الكتاب جليا فاين ابي ثم امي ليسكنني من البكاء خفيا اودع جسمك ثم لحمك

ص63

 ثم تربتك متضرعا متولها ثم اودع نفسي من قبرك ثم من حرمك متعظما متباكيا الله انت ولي الكل تعلم حكمي و أنت تثبته حتما بالله أعتصم ثم بالرسول محمّدا هذا لسان الله مقضيا و أقول حسبي الله متكلا بعزته و جلاله دائما أبدا و أقول كهفي رسول الله في البأساء و الضراء ممتنعا أبكي لنفسي يوم بعد الروح من جسمي ممتنعا أبكي لجسمي يوم القتل فوق التراب معريا الله فيك ثوابي و أنت رجائي و اليك المشتكى متضرعا الله انّك قرّة عيني و أنت حسبي ثم كنت عليك متكلا" ثم بعد مقالته هذه بأحرف بسم الله الى آخره و دع حبيب الله بشأن يكاد الروح يفارقه فيا طوبى لمن ذكر مصابه ثم بكى عليه ففي ذلك الحين لو يرى الواقع لكان مع رسول الله في الدرجات العلى كما صرح به الرضا في كلامه لابن شبيب و كفى به للمتذكرين دليلا.

**الباب السابع**

**في معرفة اسماء الله الحسنى**

قال الله تعالى: (و لله الاسماء الحسنى فادعوه بها) و قال جل تعالى تاديبا للداعين: (قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن أيا ماتدعوا فله الاسماء الحسنى) و أنا ذا مؤمن باسماء الله سبحانه و ما انا من القانطين

فاعرف ان كل شيء وقع عليه اسم شيء اسم لله بما تجلى له به و له مراتب غير معدودة مرة يطلق و يراد به جوهر الذات في العبارة و مرة يطلق و يراد به شئون تلك الامثال و في كل شان الاسم مرات لمعنى الذي هو خلو منه و ليس بينهما ربط العزله بل يكون ربط الصفة و سر الاسم ان ينباء عن المسمى و ليس للذات اسم لانه يلزم ان يدل عليه غير ذاته و هذا كفر صراح بل الاسماء تنبئ

ص64

عن الابداع التي تحكي من فضل الله كل اسم له مسمى لايخلو منه و من اعتقد ان اسماء الله قديم فقد كفر لانه سبحانه قد كان لم يزل بلا اسم و ان الآن قد كان الله بمثل ما كان فلما اراد ان يعرف نفسه خلق اسماء التي كانت في الافئدة الدلالات و في الانفس المقامات و في الآفاق العلامات و في الحروف الكلمات و وصف بها للخلق نفسه ليدعوه العباد بها و لذا قال: "نحن اسماء الله الحسنى التي لا يقبل عملا الا بمعرفتنا""و لولانا ما عبد الله و لولانا ما وصف الله"و ان الائمة سلام الله عليهم هم الاسماء الحسنى لله و الصفات العظمى له فمن يدعو الله بسر اسم محمد و علي لن يرد الله دعائه و لو كان من المشركين لان ذلك هو الاسم الاعظم مقترنا لا متفرقا و یسكونهما تحت جمال الله يتحرك المتحركات و بتحركهما فی سبیل الله يسكن السواكن في اللجج اللانهايات و ان اول ما اختار الله لنفسه هو العلي العظيم حيث اشار بمعنى ذلك الاسم في كتابه بانّ :(الله هو العلي الكبير) و لذا يظهر لمن له علم فكر عظمة اسم "هو" بعد قطع "الواو" و النظر الى"الالف" في "الیاء" و ذلك عدده ١١ مطابقا باسم علي ١١٠ و ان النقطة التي هي "صفر" قد سبقهما في المقام كناية لسبقة اسم محمد رسول الله ]عليه[ السلام في ذر الاسماء فعليك يا أيها الداعي التوسل بذلك الاسم الاكبر و الرسم الاعظم ولاتصغر اسما في الامكان فان كل اسماء الله عظيمة فاذا خلص الاسم عن دلالته التي غير الله فيكون اعظم

ص65

و لذا صارت اسماء الائمة اعظم اسماء الله سبحانه و انه (هو الحي القيوم لا تأخذه سنة و لا نوم و هو العلي العظيم) قال الله تعالى في ذكر اسم الاعظم: (قل هو نبا عظيم انتم عنه معرضون) قد ارشحناك في غياهب اسرار هذه الكلمات ان اسم الله الاعظم هو فعله الاجل الاكرم و هو المثل الاعلى له ما في السموات و الارض و هو المثال لله و بغیبه و آية لسره و حكاية لسبحانيته و جلالة و دلالة الصمدانيه و ان حكم اول هذه الاسماء تكون كآخرها لم يزل ال الله مسبحون حون و منزهون عن كل وصف و اشارة لو لم يكن كذلك كيف يدل الاسما على المسمى و لم تكن الآية آية و المثال مثالا و الحكاية الحكاية و الدلالة دلالة فسبحانهم سبحانهم انهم متعال من الاشباه و ليس كمثلهم شيء دلالة لله الاحد الصمد سبحانه و تعالى عما يصفون

قال علي ]عليه السّلام[: "نحن أسرار الله المودعة في هياكل البشرية يا سلمان نزلونا عن الربوبية و أرفعوا عنا حظوظ البشرية فإنا عنها مبعدون و عما يجوز عليكم منزهون ثم قولوا فينا ما استطعتم فان البحر لاينزف و سر الغيب لايعرف وكلمة الله لا توصف و من قال هنالك لم و ممّ و بم فقد كفر" و لولا خوفي من اهل الشك الا يضلوا لاقول في معرفة اسم الاعظم كما قال ابو عبدالله لابن سنان: "يا محمد ان في سورة الأحزاب آية محكمة لو قدرنا ان ننطق به لنطقنا به و لكفر الناس اذا و جحدوا ضلوا"و كل ­آيات ­القرآن ­حكم سواء فنعم ما قال الشاعر:

 و ستخبر عن سر ليلى اجتببه بعمياء عن ليلى بغير یقين

ص66

يقولون: خبرنا و انت امينها و ما انا ان خبرتهم بامين"

ولكن اشير بباطن المقام بذكر هذه الحديث و اختمها لتوقن باسم الاعظم في كلمة "اللهم صل على محمد و آل محمد" في ظاهره و في حكم باطنه ذكر اسم الولاية قبل النبوة في مقام الشيعة و ان عرفت ما عرفت و شاهدت ما شاهدت فانك اذا انت انت قل و لا تخف فانك من الآمنين.

في الكافي: "سئل الراهب عن موسى بن جعفر قال اخبرني عن ثمانية احرف نزلت فتبين في الارض منها اربعة و بقي في الهواء منها اربعة على من نزلت تلك الاربعة في الهواء و من يفسرها قال: ذاك قائمنا فينزل الله عليه فيفسره و ينزل عليه ما لم ينزل على الصديقين و الرسل و المهتدين ثم قال الراهب: فاخبرني عن الاثنين من الاربعة الاحرف التي في الارض ما هي قال: اخبرك بالاربعة كلها اما اولهن فلا اله الا الله وحده لا شريك له باقيا و الثانية محمد رسول الله مخلصا و الثالثة نحن أهل البيت و الرابعة شيعتنا منا و نحن من رسول الله و رسول الله من الله بسبب" و فيه عن ابي عبدالله قال: "ان الله تبارك و تعالى خلق اسما بالحروف غير مصوت و باللفظ غير منطق و بالشخص غير مجسد و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ منفي ]عنه[ الاقطار مبعد عنه الحدود و محجوب عنه حس كل مثوهم مستسر غير مستور فجعله كلمة تامة على اربعة اجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر فاظهر منها ثلاثة اسماء لفاقة الخلق اليها و حجب منها واحدا و هو الاسم المكنون المخزون فهذه الاسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله تبارك و تعالى

ص67

و سخر سبحانه لكل اسم من هذه الاسماء الاربعة اركان فذلك اثنا عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلثين اسما فعلا منسوبا اليها فهو الرحمن الرحيم الملك القدوس الخالق البارئ المصور الحي القيوم لاتاخذه سنة و لا نوم العليم الخبير البصير السّميع الحكيم العزيز الجبار المتكبر العلي العظيم المقدر القادر السلام المؤمن المهيمن المنشئ الباري البديع الرفيع الجليل الكريم الرازق المحيي المميت الباعث الوارث فهذه الاسماء و ما كان من الاسماء الحسنى حتى تتم ثلث مائة و ستين اسما فهي نسبته لهذه الاسماء الثلاثة و هذه الاسماء الثلثة ارکان و حجب الاسم الواحد المكنون المخزون بهذه الاسماء الثلاثة و ذلك قوله تعالى: (قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن أيا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى)"و فيه "عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن نصر بن سويد عن هشام بن حكم انه سئل عن ابا عبدالله عن اسماء الله و اشتقاقها: الله مما هو مشتق؟ قال: يا هشام الله مشتق من اَلَه و اله يقتضي مالوها و الاسم غير المسمى فمن عبد الاسم دون المعنى فقد كفر و لم يعبد شيئا و من عبد الاسم والمعنى فقد اشرك و عبد اثنين و من عبد المعنى دون الاسم فذلك التوحيد. أفهمت يا هشام؟ قال: قلت: زدني قال: ان لله تسعة و تسعون اسما فلو كان الاسم هو المسمى لكان لكل اسم منها الها ولكن الله معنى يدل عليه بهذه الاسماء و كلها غيرها يا هشام: الخبز اسم للماكول و الماء اسم للمشروب و الثوب اسم للملبوس و النار اسم للمحرق افهمت

ص68

 يا هشام فهما تدفع به و تشاقل به اعدائنا و الملحدين مع الله عز وجل غيره؟ قلت: نعم قال: فقال: نفعك الله به و ثبتك يا هشام قال هشام: فوالله ما قهرني احد في التوحيد حين قمت في مقامي هذا"

**الباب الثامن**

**في معرفة آيات الله الكبری**

قال الله ]تعالى[: (قل هو نبا عظيم انتم عنه معرضون ما كان لي علم بالملا الاعلى اذ يختصمون ان يوحى الي الا انما انا نذير مبين) و ادب الله لمن اراد ذلك النبا بقوله سبحانه: (و انه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم) فاشهد ان بقية الله امامي به اتق و عليه اتكل (فنعم المولى و نعم النصير)

فاعرف يا ايها البصير امامك فان (بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين) و ايقن ان لمعرفة روحي فداه مقامات لايحصي الا الله سبحانه و منها ان لا سبيل لاحد لا بالعرفان و لا بالايقان و لا بالعجز و لا بالبيان و لا رسم هنالك و لا تبيان و لا اسم في ذلك المقام و الاعيان فمن عرفه فقده لان الغير لا يوجده و من قال لم و مم و بم فقد قال في حق نفسه لانه لا يقع عليه شبه و لا معنى و هو الظاهر بالبطون و الغائب بالظهور لايدل و لايدل لان الدلالة فرع الوجود و اين الوجود من لدى المفقود فسبحان الله بارئه و موجده عما يصفون و منها ما قال علی(ش) في حقه: "يا سلمان ان معرفتي بالنورانية معرفة الله و معرفة الله معرفتي" و هذا هو الدين الخالص الذي لايقبل الله من احد الا به فانا احمد الله به و بذلك كنت من الشاكرين و منها ان توقن بان لیس لله آیه

ص69

اعظم منه و لا نبا اکبر منه لانه نفس الولی و تمام النبی فصل الله علیهم کما شاء الله فی حقهم و سبحان الله عما یصفون و منها ان توقن بان مشيته ذات مشية الله و بها تلبس حلة الحيوة ما في الوجود و الاكوان كما اشار روحي فداه في زيارته صريحا بما اقرء عليك و بعد ذلك القضاء المثبت ما استاثرت به مشيتكم و المحو ما لااستاثرت به سنتکم و هذه السنه هي المشية بعينها فاعرف الاشارة فانها لطيف دقيق بل ارق من الخمر في كاس الزجاجة فيا طوبى لمن شرب من هذا الخمر عن هذا الكاس و ان مثل ذلك فليعمل العاملون و منها ان تعرف حكمه و تفرض على نفسك طاعته فان من اطاعه فقد اطاع الله و من بايعه فقد بايع الله و من جهله فقد جهل الله و من حاربه فقد حارب الله و كذلك الامر في كل ما ينسب اليه من عالم اللانهايات الى النهايات و كفى لمن اراد دين الله هذا الحديث المجمع عليه العامة و الخاصة: "من مات و لم يعرفه فقد مات ميتة جاهلية" و ان احدا لم يعرفه حتى عرف حبه و سخطه و هذا الامر لايعرف بحقه الا اذا عرف كل احكامه فاستعين بالله في معرفة آياته و كفى بالله وكيلا فاذا لاحظت انوار الاحدية في نفسك فاعلم ان ظهور ركن التكبير في ايامك هو لم يك الا لاجل تنزيه امامك و تقديس مولاك لان الذي نطق بالآيات ينزهه عن حكم الآيات و العلامات و لو لم يظهر الامر بهذا الشان لم ينزه احد مولاه

ص70

و يقول في معرفته ما لايحب هناك فيا طوبى لمن عرف مراد الله و يعرف مولاه بتنزهه عن الاشارة و البيان و ان الويل كل الويل لمن اراد اطفاء امره و نوره فاني بحقه كاني اشاهد لمنكر نوره خصميه رسول الله و اوصيائه في المحشر لان لو لم يك هذا الامر لم يثبت معرفتهم و جلالتهم بالآيات المحكمة حيث لايقدر ان يجحدها احد.

 اللهم انك تعلم حكمي باني ما قصرت في البلاغ و ان انا اطفات امرك في بعض المواطن بالآيات ولكن انك تعلم سري باني اردت بذلک دفاع المنكرين و حفظ فئة الموقنين و كفى بك علي شاهدا و وكيلا و انا اذكر شيعتي في هذا المقام بما قال علي ]عليه السّلام[ في حقه: "هلكنی اثنان و لا ذنب علي محب غال و مبغض ]مفرط["قال ان اتقوا الله يا اولي الالباب فاني عبد الله و لايستحق بشاني الا العبودية الصرفة و من عدل عن ذلك فيكون من الخاسرين و انا الى ربنا لمنقلبون

**الباب التاسع**

**في معرفة آلاء الله العظمى**

قال الله تعالى: (فباي ءالاء ربكما تكذبان) ثم قال سبحانه لمن اراد معرفة تلك الآلاء: (و لمن خاف مقام ربه جنتان) و انا ذا احمد الله و اشكره بنعمائه سبحانه و تعالى عما يصفون

فاعلم ان اعظم الآلاء التي يجب على العباد السؤال منها هي ما كان لله و في الله و من يخرج عن الطواف فی حول دينك الامرين ما يحل لاحد السؤال منه و بذلك الحكم يتميز اعمال المؤمنين عن الكافرين

ص71

و انك يا ايها الداعي ان قدرت ان لاتسئل من ربك الا من نفسه و تجعل كل مطلبك حبه لا سواه بحيث ان اردت ملح الطعام ان لايخطر بقلبك الا هو و تقول اللهم أنت أنت مطلبي لا سواك فاني ضامن على الله ان يقضي حاجتك بغير ذكرها و النظر اليها ولكن الأمر صعب مستصعب اجود كريم زكوان وعر خشن و لايحتمله الا من لا اراد الله في مقام ظهور تجليه سواه و لذا انه لم يرد في مقام دعائه دونه فسبحان الله الفرد الاحد قد جعل كل آلائه في مقام الخشية من جنابه و الطواف حول بدائه و انك يا أيها السائل لو خفت من ربك و توقن ببدآئه في نفسك يمنعك عن السؤال تلقاء وجهه و يبلغك الى هذا المقام الاكرم بفضله قال الله سبحانه بما ذكر في الحديث القدسي: "يابن آدم انا حي لااموت و ملك لاازول فاذا قلت للشيء كن فيكون فافعل ما امرتك وانته عما نهيتك حتى اجعلك حيا لاتموت و ملكا لاتزول و اذا قلت للشيء كن فيكون و اطعني تكن مثلي" فاذا شهدت ما قرئت عليك تعلم ان اعظم الاء الله و منتهی نعمته معرفتک آل الله (س) بما تجلی آخر نورهم علیک في كل شئوناتك و ظهوراتك و اذا كشف سر الامر من نفسك اخاف عليك ان لاتوقن بامره فنعم ما قيل:

"تركت هوى ليلى و سعدى بمنزل وعیت الى محبوب اول منزل

و نادتني الاشواق ويلك هذه منازل من تهوى فدونک فانزل

غزلت لهم غزلا دقيقا فلم اجد له نساجا غيري فكسرت مغزلي"

ص72

ولكن اشير ببعض بواطن الظاهر بالباطن الباطن من وراء حجبات العز و سرادقات المجد لئلايطلع عليها غير أهلها و لا تضيع الامانة في بواطنها و انا ذا حافظ عليها بذكر الكلمات في غير مواقعها و على الله ربي اتكل و اليه المصير فاعرف ان الله سبحانه قد خلق الخلق بما هم عليه على ما هو عليه من عزه و جلاله و كبريائه و عظمته و ما يكون ذوات الممكنات بما هم عليه الا على ما هو عليه بل الحقيقة نفس العبودية التي هي جهة الكثرة هي بعينها نفس المتجلي التي هي شان الله على ما هو عليه و ينبغي لقدرته و في كل شان هذا السر ظاهر و باطن على هيكل لايقارنه الاشارات و لايعادله الدلالات و لايساويه العلامات و لايرفع اليه الكلمات و له في علم الله و بالنسبة الى فعله مراتب معدودة ولكن بالنسبة الى الخلق لا شان له الا أمر الله و نوره و صراطه و برهانه و لكل نفس فرض اولا ان يعرف نسبته الى الله ثم وحدته الى الخلق و ان له في شان نسبته الى الله مقامات خمسة الاولى يحكي عن الله في بدء ذكره الذي لابدء له و هي مقامات النقطة التي خلقت وصفت ثم علت وجلت ثم دارت و استدارت الى نفسها و لايخرج منه الى غيرها و هي هيكل وحدته و صورة جبروتيته لايحكي شانا منها الا من حقيقتها و لا لها بطن الا في ظهورها و لا ظهورا الا في بطونها كذلك قد خلقها الله لنفسه و جعلها اعظم آلائه لمن اراد ان يسئل من جنابه سبحانه و تعالى عما يصفون الثانية يحكي عن الله في مرات

ص73

 الف الغيبية و هي التي بدعت و زكت ثم طابت و غيبت ثم دارت في حول النقطة ما استدارت باذنها و لانفاد لجريانها و فيها النبوة و منها الولاية و اليها حكم الرجعة كانت في حكمها مقضية و سبحان الله عما يصفون

و الثالثة يحكي عن الله في مرات الف القائمة حول الغيبية و هي التي انشات وجودها قبل ذكر الحروف بالفي عام و انها هي التي أضائت من نور الشجرة عند تجليه على جبل فاران لايعلمها في الظهور الا نفس الغيوب و منه الكتاب و اليه المآب و سبحان الله موجده عما يصفون

و الرابعة يحكي عن الله في مرات الحمراء و هو الالف المبسوطة البيضاء التي لما قامت لظهور امره يوم عاشورا بعد کلامه(اتدعون بعلا و تذرون احسن الخالقين) قد همّ الكثرات لقتله و الآخر قد امضى رضائه بالقضاء و لمثله فلينبغي البكاء انا لله و انا اليه راجعون الا من توجه بنفسه لنفسه فقد زار الله على عرشه في ارضه و من بكى لوجهه او ابكى لعزه او تباكى لوحدته فقد ورد على الله في مقام سلطنته و ان بمثل ذلك فليبك الموحدون الا و من لعن اهل الحرب و من رضي بفعالهم لمن استقر على نقطة الرضوان و يخطب على اهلها بفضل الله في اهل البيان و ان مثل ذلك فليلعن اللائذون الا من زار الحسين فحين زيارته يثني الله عليه بثنائه على نفسه و ان مثل ذلك فليرغب العاملون اللهم انك تعلم لولا الخوف لنفسي ما اخترت

ص74

ارضا الا حرمه و ما قربت عملا الا زيارته ولكن الآن انت سلم عليه في مرقده و اكتب لي و لمن اراد ذلك الشان ما رجوت في جواره و زيارته انك انت المنان المستعان لايتعاظمك شيء في السموات و لا في الارض و انك انت الجواد العظيم

 الخامسة يحكي في المرات الهاء و هي الكلمة المركبة من الالفين هذه (11) تعلو مرة الى عماء الهوية لا اله الا هو و تنزل اخرى الى سماء الولاية و هو العلي العظيم و في مقام الهو ة تظهر اجساد احرف لا اله الا الله في هذه العالم و هي اثنی عشر حرف و اصلها الثلاثة و هو الالف و الهاء ثم الالف اذا كررته في ثلاثة عشر من نفسه و حقيقتها هي النقطة و هي لما ذابت صارت الفا و الالف لما ظهرت بإكواره تظهر كلمة لا اله الا الله و لذا اشار الحجة في دعاء الرجبية: "فبهم ملات سمائك و ارضك حتى ظهر ان لا اله الا انت"و هذا السر بكله رشح من ظهور اسم الله المكنون لما سواه الذي لم يدل في شان الا عن الله و لايعرف من كلماتنا بان من هذا الحكم يظهر بان ركن المكنون المتعلق بالشيعة هي الاصل و ما سواها فرع لان هذا غير مذهب اهل البيت بل ركن الشيعة بكلها هي ثمرة الشجرة و اين حكم الثمرة و وجود الشجرة فسبحان الله و ما انا من المجرمين فاذا عرفت ما عرفت و اشهدت ما اشهدت فاذا انت هو اي آية وجهه و هو انت الا انه هو هو و انت انت كما صرح الامام بذلك المقام في كلامه و كفى بذلك لمن اراد معرفة الآلاء سبيلا.

**الباب العاشر**

**في حكم المبدء و المآل**

قال الله تعالى: (الذي خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يحييكم هل من شركائكم من يفعل من ص75

ذلكم من شيء سبحانه و تعالى عما يشركون) و قال عز ذكره: (الله لا اله الا هو و ان الله کتب علی نفسه الرحمه ليجمعنكم الى يوم القيمة لاريب فيه و من أصدق من الله حديثا) فانا ذا موقن بعود الكل الى مقاماته التي قد قدر الله لهم و اقول انا لله و انا اليه راجعون

فايقن يا ايها الناظر ان لكل بدء في نفسه ختم و في ختمه بدء الى ما لانهاية بما لانهاية فاول بدء الشيء ذكره تحت المشية ثم يكون يوم ختمه في يوم ذكره تحت الارادة و كذلك له بدء و ختم حتى تم مراتب فعله و انفعاله فاذا تم القوابل في شان مقبوليته يذكر في هذ العالم و اذا نزل في هذه الدنيا له في كل آن بل اقل من آن بل في كل أمر لك بدايات و نهايات و ان يوم القيمة يومك تلقاء وجه ربك و ان له بمثل حكم البدء و الختم مقامات بلانهاية انظر الى نفسك في ساعتك هذه لك بدء في الوجود ثم في الرزق ثم في الحيوة في ذلك الشان لك ختم في كل ذلك و كذلك الحكم في كل شئوناتك و حركاتك و لحظاتك من نفحات السر و واردات الجهر حيث لايقدر ان يحصيها احد غير الله سبحانه و عليك فرض ان تشاهد في كل حين يوم القيمة و حكم الله و ميزانه و صراطه و حسابه و تتاثر باخذه و ناره و تنعم بجنته و آلائه و ترى بقاء عذابه ببقاء قدرته و دوام نعمته بدوام عزته و تشاهد في مقامك هذا و عالمك هذه حشر الناس بل كل الموجودات و ما عملوا و ما رحموا و ما نقموا و ماحاسبوا و ما وراء ذلك من شئون يوم الفصل و طول مقامه و كثرة آياته

ص76

و اختلاف مقاماته حيث لا يقدر ان يرى كل ذلك الا من نظر بنور الفؤاد و احل الله له اثر المداد في قلم الايجاد و لمثل ذلك فليشاهد العالم اعمال الكل و ما هم سايرون الى ما لانهاية و الله من ورائه محيط بل هو قرآن مجيد في لوح محفوظ و اعرف بان الإيقان بالعود ركن بالإيقان بصمدانية الله و سبوحيته و الاصل بالاذعان بفعل الله و جبروتيته و من انكر شانا من المعاد يحجب عن الآيات الله و مقاماته حيث لاتعطيل لها في كل مكان و منكر اصل العود كفر بالله و آياته و كذلك من أنكر شانا منه لان في انكاره يلزم التعطيل في آيات الله و نقص عن تمامية سبوحيته و قدوسيته سبحانه و تعالی كما ان البدء منه حق و العود اليه حق و لايتم وجود الشيء الا بوروده في هذا العالم الاجساد و كذلك لايتم عوده الا بتمام جسده و شئوناته و ان شبهة الفلاسفة سفسطة محضة و ذلك من عدم معرفتهم بالله و آياته لان جسد الانسان حين ياكله الذئب لايخرج من ايدي الله و سلطانه و اذا تبدل بجزئيته الذئب لم يخرج من علم الله و جبروتيته مع ما كان في مذهب الحق لم يتبدل و ان يوم القيمة يحشر الجسدين تاما كاملا بمثل هذه العالم انظر الى الماء في كفك ثم في فمك ثم في عروقك ثم يوم القيمة يحشر باصل وجوده و اختلاف امكنته و سر الامر ان في الاجسام لما كان غلظة لم يتصور الخيال لها المقامين بحفظ صورتها و لكن في الامثلة اللطيفة انظر مثل العين انت تنظر الى هذه الكلمات و كل الناس

ص77

ينظر اليها بعدك و هي في ساعتك هذه لاتتبدل الكلمات في العيون و كذلك يوم القيمة تحشر الكلمات في كل العيون مع ما كانت الكلمات في مقامه و كذلك الحكم في الاجسام ولكن الفلاسفة لما ما وردوا على ماء العقل لم يشعروا بحكم الله و يجحدون حشر الاجسام من حيث لا يشعرون و لقد اتبعوهم بغير احسان اكثر العلماء من حيث لا يعلمون بعد ما قرءوا كتاب الله ردا للمستبعدين حشر الاجسام: (قل يحييها الذي انشاها اول مرة و هو بكل خلق عليم) و انهم قد بینوا اولاء في اصل الاعتقاد عود الاجسام و حكموا لمنكره حكم الكفر و الالحاد و لما وردوا في التفصيل رجعوا الى ما فروا و نسوا حكم الله و اتبعوا اهوائهم من حيث لا يوقنون و لو اعتقدوا بصمدانية الرحمن ليدخلوا في حكم المعاد على بصيرة من اهل البيان ولكن لما دخلوا من غیر رویه و شهاده خرجوا من شان ما دخلوا و بعض منهم قد ثبتوا لرفع شبهتهم جسمين و جسدين و جعل اصل واحدة منهما فی عالم هورقليا الذي لم يتبدل و لم يتغير فسبحان الله من اقرارهم بتعطيل آيات الله في مكان الاجسام لا و ربي انا ما اتبع احدا منهم و اشاهد حشر الاجساد و الاجسام بمثل ما اشاهد في حشر النفوس و الارحام و اشاهد الآن حشر كل ما في علم الله بمثل الآن في بين يدي الله و ذلك من فضل الله علي ولكن اكثر الناس لايعلمون و لقد بلغ الى حظيرة الواقع

ص78

في بواطن تلك الرقايق و الدقايق سيد المعاصر ]وعضد[ المحققين بما ]فصل[ في سنابرقه المحيط على المغارب و المشارق فجزاه الله في بيانه في حقيقة ذلك المسئلة بالسّر الواقع و الكلمة البالغ و النور الساطع بعد ما انجمد الكلمات في قباب اشاراته ولكن ذلك ما كان الا لحفظ نظرة الناظرين فجزاه الله كما هو اهله و الحمد لله رب العالمين.

و انظر يا ايها الناظر الى عود اهل البيان و لاتری فرقا بينه و بين بدئهم فانهم قوم خلقهم الله لنفسه و جعل اولهم عين آخرهم و ظاهرهم عين علانيتهم و بدئهم عين عودهم و لا لهم حد في الوجود و لا في الصور المفقود هم اذا خلقوا حشروا و اذا حشروا بعثوا و اذا بعثوا دخلوا لجة الاحدية و ما جعل الله لهم وصفا دون ذواتهم و لانعتا دون كينونياتهم و هم اذا خلقوا دخلوا الجنه بغير حساب و كاني الآن اشاهد بعث الرابع قبل الاول و الثاني و الثالث و انه نظر في الارض المحشر و يمشي ذلولا في اطرافها و يقول: ياليتني كنت في الدنيا عمياء مقطوع اللسان و اليد و ما قربت هذا الامر ابدا فنادى الملك كما الآن ينادي ذق من حكم بشر فانا قد خلقنا كل شيء بقدر فاعوذ بالله من نکاله و سخطه كانهم لا يعلمون خصمية رسول الله في بين يدي الله و يحسبون انهم مهتدون كلا يوم يكشف عن ساق و يدعون الى السجود فلا یستطیون خاشعه ابصارهم ترهقهم الذله و قد کانوا یدعون الی السجود

ص79

و هم سالمون فقد احتملوا مقاما من الحشر و البعث ما لايتحمل احد غيرهم فسوف يحشر في الله تلقاء وجهه فليشاهد الكل من اضعف ناصرا و اقل عددا انظر الى حكم هذا الحديث الذي اجاب الزنديق "قال: كيف يعود الروح الى القالب و قد تفتتت و تفرق وب عضا منه اكله السباع و بعضا بنى به البنيان و قال: بين لي هذا فقال: ان الروح مقيمة في مكانها روح المحسنین في ضياء و فسحة و روح المسيء في ضيق و ظلمة و البدن يصير ترابا منه خلق و ما تغذّت به السباع و الهوام من اجوافها فما اكلته و مزّقته كل ذلك في التراب محفوظ عند من لايعزب عنه مثقال ذرة في ظلمات الارض و يعلم عدد الاشياء و وزنها و ان تراب الروحانيین بمنزلة الذهب في التراب فاذا كان حين البعث مطرت الارض فتربو الارض ثم تمخض مخض السقاء فيصير تراب البشر كمصیر الذهب من التراب اذا غسل بالماء و الزبد من اللبن اذا مخض فيجمع تراب كل قالب فينقل باذن الله الى حيث الروح فتعود الصور باذن المصور کهیئتها و تلج الروح فيها فاذا قد استوى لاينكر من نفسه شيئا الخبر"

فيا ايها الشاهد خلص نفسك للقاء ربك ثم استعد للموت و يوم الفصل لان وعد الله لحق و كل اليه ليرجعون و لقد ارفعت قناع العود عن راس البدء و ان مثل ذلك فليعمل العاملون و لما كان اليوم جمعة العاشور اذكر شانا من مصايب اهل الطف لاكون بذلك من المستشهدين و اشهد بان بلاء ص80

الحسين في ذلك اليوم لايقدر ان يعرفه احد ان آثار العبودية في مقام الفداء اعظم من شئون الربوبية في مقام اللقاء و ابن عباس روى: "باني رايت الحسين على باب الكعبة في ليلة التي اراد ارض العراق و كان يدي جبرئيل في يده و ينادي في المسجد الحرام بان بيعة الحسين بيعة الله فارغبوا اليه"و ان الحجاب لما رفع عن عينيه في ذلك الوقت شاهد الامر بحقيقته ولكن الامر اعظم من ذلك بل في كل حين كان في يده و ينادي باعلى صوته هذا جمال قد تجلى الله في بحبوحة الوصل ومن لم يبايع به قد كان في مقعد الفصل ارغبوا يا اهل العماء الى لقاء الله في العدل ثم اشهدوا بين الله لعزه في محشر الذل الا من یبايع بالله كان الله زائره في الحل و من يحارب وجه الله في الملاء يحشر في نقماته العدل هذا على سبل الظاهر و ان اردت مسلك الباطن صعب ذلول ففي كل ينادي الله من قبله "من قتل في سبيلي انا كنت ديته" و هنا ظهر نور الذات في مقامي الصفات مثل قوله: "اللهم بلغ مولاي صاحب الزمان"

فيا طوبى للمستشهدين في ذلك اليوم بين يديه الذين وردوا على الله بوجوه حمرا من دمائهم و انهم الفائزون حقا الله اكبر الله اکبر من بلاء الحسين ]عليه السّلام[ حيث لايمكن في الامكان مثله و لايحتمل الاختراع كشبهه نفس الظهور و قدرة البطون مع نفوذ

ص81

مشيته و سرعة ارادته صبر لله و في الله حتى قتل في لقاء الله فوالذي جعلني باكيا عليه لكان صبره في هذه الشدة لدي لاعظم من قدرته الكلية و أكبر من مقامه القدوسية اقرء كتاب وصيته لمحمد بن حنيفة اخاه ثم اسمع كلماته السبوحية في حكم يوم عاشورا ثم انك ما استطعت فانا لله و من المستشهدين فكتب بعد بسم البسملة و ما فرض في مقام العبودية و انا انقل بالمعنى من اتبعني فكان جزاؤه على الله و من انكر امري اصبر حتى يحكم الله بيني و بينه و هو خير الحاكمين و انا ذا اوصي بهذا الحكم و مثل تلك الورقة و كان الله على ما اقول شهيدا قال علي ]عليه السّلام[ حين نزل على ارض المقدسة: "يابن عباس هذا مناخ ركابهم هذا ملقى رجالهم ههنا تراق دمائهم طوبى لك من تربة تراق عليها دم الاحبة" ثم قال: "آه آه مالي و لآل ابي سفيان و لآل الحرب و جند الشيطان و اولياء الكفر و العدوان ثم التفت الى الحسين ]عليه السّلام[ و قال: اصبر يا ابا عبدالله فقد يلقى ابوك مثل الذي تلقى منهم" و قال الحسين ]عليه السّلام[ لما نزل كتاب ابن زياد عليه اللعنة: "ما له عندي جواب فقد حقت عليه كلمة العذاب" ثم قال لابن سعد: "ويلك يابن سعد اما تتق الله الذي اليه معادك تقاتلني و انا ابن من علمت؟" ثم نصحه ]عليه السّلام[ بمنتهى الامر فلما راى لم يؤثر على قلبه فقال: "ذبحك الله على فراشك

ص82

و لا غفر لك يوم حشرك" ثم رجع الى مقامه فلما طلع يوم عاشورا و اذن لحزب الشيطان بالقيام تلقاء جماله قد لبس روحي فداه خلع النبوة و الولاية ثم قام تلقاء عسكر الكفر و قال:

"الم تعلموا اني ابن بنت محمد و والدي الكرار للدين كاملا

فهل سنة غيرتها ام شريعة فهل كنت في الدين الا له مبدلا

احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد كان قبل محللا"

فلما شاهد ]عليه السّلام[ انهم لن يرجعوا منا أمرهم امر لشیعته بالجهاد فانا لله و انا اليه راجعون فكل من قتل في سبيله قال ]عليه السلام[ في حقه شانا من الثواب و ان ذلك لهو الفوز العظيم فقد قال لمسلم: "رحمك الله يا مسلم لقد فزت بالشهادة و اديت ما عليك" و قال لابن اخیه الحسن لما رآه شهيدا: "والله يعز على عمك ان تدعوه فلايجيبك او يجيبك فلايعينك او یعینک فلايغني عنك" و قال حين قتل اخاه عباس بن علي: "الآن انكسر ظهري و قلت حيلتي" اي و الله قد انكسر من شهادته ظهر الاكوان و انعدمت حيلة الاعيان فانا لله و انا اليه راجعون و قال حين قام على ولده تلقاء عسكر الشرك: "اللهم اشهد على هؤلاء القوم فقد ابرز اليهم اشبه الناس خلقا و منطقا برسولك" و التفت في مقامه الى عمر بن سعد و قال: "قطع الله رحمك كما قطعت رحمي"ثم قال ]عليه السّلام[ لما رجع علي من مشهد الحرب و قال مقالة

ص83

 العطش و ثقل الحديد التي لم تستقر الافئدة في مقامها حين استماع كلمة ا ذا بلغت العرش اهتزت و اذا قرئت على السموات انفطرت و اذا نزلت على الارض انشقت فآه آه قال: "يا بني لعز محمد و علي و على ابيك ان تدعوهم فلم يجيبوك و تستغيث فلايغيثون" الله اكبر الله اكبر الله يعلم حالتهما و حالة اهل البيت حولهما انا لله و انا اليه راجعون فسبحان الله من كلام الحسين لما استقر على التراب بعد ما تحمل من اهل الكفر قال: "بسم الله و بالله على ملة رسول الله القى الله تعالى و جدي وانا مظلوم متلطخ بدمي" فانا لله و انا اليه راجعون فوالذي نفسي بيده لو علم الناس حرقة هذا الكلام افئدة الناس فليقومون من مراقد نومهم و ليبكون حتى يموتون و كل ما كان یبالي من كلمات نفسه العالية ذكرتها حبا لها و لما جعل الله فیها من الاثر حيث لايمكن من حرف من غيره لابكی في ذلك اليوم علیه و امن ورد علی ذلک الماء و لاکون بذلک من الفائزین و لما ورد علی ذلک الیوم اشير ببعض بواطن من سره في حكم كلمة التكبير ليبكي الكل في حقي بمثل بكائهم في حكم ذلك اليوم و لاكون بذلك من المبکين .

و انا ذا اقول ان شهادة الحسين في هذه العالم لم يك الا لاجل ظهور ولاية آل الله و يقين شيعتهم في حق انفسهم بالحقيقة المحضة و لبقاء دين محمد الى يوم ينفخ في الصور و هذا الامر العظيم ص84

لابد في الحكمة الالهية ان يقع في سنة احدى و ستين من الهجرة المقدسة في يوم الجمعة العاشر من شهر الحرام برموز كثيرة التي لايخفى على اهلها و ان قتل اثنين و سبعين نفسا من شيعته حكاية لعدة اسم الله الاعظم الذي ورد انه ثلاثة و سبعين حرفا واحدة منها مختصة لله سبحانه و لايعلم بها احد و هي الشهادة التي قد اختصها الله الحسين بها و لايقدر ان يعرف بلائه احد سواه و اثنى وسبعين حرفا منها يعطي الله سبحانه من يشاء فبعض النبيين اعطاهم الله خمسا اي بقدر بلاء خمسة من شهداء يوم عاشورا و بعض منهم اقل من ذلك و بعض منهم اکثر و بذلك يتفاضلون الانبياء بعضهم على بعض و ان الله قد اعطى الائمة كل ذلك لانهم نفس الحسين في البلاء و كل ما تحمل الحسين من الاعداء انهم قد حملوا و على ذلك الخيط البيضاء الرقيق لابد ان يكون حامل ذلك الاسم الاعظم من شيعتهم ان يبتلي ببلائهم في مثل سنه شهادة الحسين احدى و ستين و لذا صار يوم عاشورا في هذه السنة بعد السنة يوم الجمعة ليعلم اولي الالباب ان ما هنالك لايعلم الا بما هيهنا و سر الامر ان بعد تمام احرف لا اله الا الله في السنة الكاملة التي هي ماتين و الف بعد سنة احدى و ستين مطابق سنة الشهادة لابد ان يظلم في الحيات بظلم المعتدين حامل ذلك الاسم فسبحان الله الحي صدق الله

ص85

و صدق رسوله اللهم اني وفيت بعهدك بامتنانك فاوف اللهم بعهدي فانك لا تخلف الميعاد فاذا شاهدت سر الامر فاشهد باني الآن في مقامي هذا في البيت وحده لانطق في حكم باطن الباطن كل ما نطق سيد الشهدا في ذلك اليوم لحكم باطن الظاهر و لايعرف من كلماتي امر الموهوم فان الامر لو يظهر بحقيقته في عالم الاجساد لترى في الظاهر و الباطن كذلك و لايخفى ان لاجل ذلك الامر البدیع قد جمعوا على الارض المقدسة رجال كثير و اني لو شرفت و اردت لاغلب على الطوايف كلها ولكن احببت ان يجري القضا مخالفا للهوائی لينكسر قلبي و يحزن سري و يتغير فؤادي لكون في حكم الباطن متشابها في البلايا بالحسين]عليه السّلام[ في حكم الظاهر و ذلك مما اخذ الله بالعهد مني ليشرك حكمي بحكمه و لو اني علمت بذلك من قبل ما قربته ولكن لما نزل بي صبرت في الله و رضيت بقضائه و اقول لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا عليه توكلت و فيه صبرت و على الله فليتوكل المتوكلون و ان اعظم ما نزل بي عمل خوار الولياني في ظلمه و اني حين الذي كتبت الورقة لحكم رده كاني سمعت مناديا ينادي في سري افد احب الاشياء اليك في سبيل الله كما فدى الحسين ]عليه السّلام[ في سبيلي و لولا كنت ناظرا بذلك السر الواقع فوالذي نفسي بيده لو اجتمعوا ملوك الارض لن يقدروا ان ياخذوا مني حرفا فكيف عبيد الذي ليس لهم شان بذلك و انهم مطرودون ص86

مقابل ابناء جنسهم و عاجزون على شان لم يقدروا ان ياتوا بحديث مثل آياتي ولكن الحكم ما اشرت لك في سر الباطن ليعلم الكل مقام صبري و رضائي و فدائي في سبيل الله مع آيات الحقة التي قد جعل الله في يدي حيث لم يقدر ان يغلبوا على جميع اهل الارض وبذلك فديت من آثار نفسي في سبيل الله لان فداء النفس لاجل اثبات الحق و ذلك لم يعادل شيئا في الاعيان فلله الحمد و المنة قد صبرت في ذاته و فديت اعظم ما قدر الله لي في سبيله و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون و ما قدر الله لي بعد ذلك الفداء فداء و ان اجتمع الكل و لا لمن اخذ الورقة نصيبا قل تمتع بكفرك قليلا انك من اصحاب النار و لاتحسبن الله بغافل عما يعمل الظالمون و لولا اراد الله ظهور بلاء سر باطن تلقاء باطن الظاهر لايقدر لاحد ان يجترح علي بشيء ولكن الله قد شاء ان يراني مظلوما في ايدي الظالمين بعد ما اجتمع آلاف من الخلق لنصرتي وكذلك قد شاء الله ان يراني في الفداء اطيب آثاري و انه قد شاء ان يراني في مثل ذلك اليوم في البيت وحدة و ان حزب الشيطان يشتغلون بحربي في الرد بسيوف الكلمات التي اعظم من سيوف الحديد و لو ان لإظهار حكم ظاهر الباطن قد تحمل في جسده الفين الا خمسين ضربا من آلات الحرب و اني بحقه روحي فداه لاكثر من ذلك العدة قد تحملت بقلبي في سبيله من كلمات اهل البعد و اشاهد

ص87

 قلبي من سيوف كلمات الاعداء اربا اربا اللهم لك منك وحدك لا اله الا انت فآه فآه و لولا ينزل السكون من عند ربي في كل آن لفزت بوجهه ولكن الله بفضله يسكنني بوعده في الرجعة و في الآخرة و ينزل علي الصبر كان الله جعلني جبل احد لم يرقى الي ادوات رميهم و لم يؤثر فيّ لمعان بروق سيوفهم بل اراه بفضل الله و منه آية لنفسه فكما قال النصارى في حقه: (ثالث ثلاثة) رجعت كذبهم الى انفسهم و ما هو الا اله واحد لا اله الا هو و ما انا الا اول التائبين بل اني مستريح في الجنة على الارائك المتكئة كلما يرمي حزب الشيطان اليّ رميا ارى في النار يرجع الى انفسهم و انهم يستغيثون في سطوته و ما جعل الله للظالمين في النار من انصار فآه آه مما جرى القضا علي بالإمضاء فكيف لا و اني الى الآن ما ادعيت الا العبود ة لله وحده و لاجل ذلك قد اظهرت اربعة كتاب محكم و عده عشره صحيفة متقن الذي كل واحد منه لو كان في يدی احد غيري ليسخر الارض كلها بحجة لامعة بالغة بحيث لايقدر ان ينكره احد اذا انصف ولكنی في غناي بالله مع ذلك الاسم الاكبر و الحجة الاعظم جلست في بيتي وحدة رضاء لوجه الله سبحانه و رضيت بظلمي اتباعا لفعل الحسين مع قدرته و جباريته فيا سبحان الله من هؤلاء الفرفة ان الناس لما كتبوا رسالة في الفقه يتبعونهم بعضا منهم بالاجتهاد و يجعلون رده رد الله سبحانه و ان

ص88

 الامر في يدي اطلع من هذه الشمس في نقطة الزوال مع ان المجلسي رحمة الله عليه قد كتب: " ان معجزة آل الله سلام الله عليهم هي كانت كلماتهم"حيث كتب: "بان من معجزاتهم نحن ما راينا شيئا الا كلماتهم" و هي اثبت للنفوس و أتم للعقول لنا كما ذهب الكل بان صحيفة السجاد انجيل آل الرسول و زبور اهل البيت و مشابهه بصحف السماء فاشهد اللهم بيني و بينهم يوم الذي تقوم الاشهاد فانهم قوم يؤمنون ببعض الكتاب و يكفرون ببعض و يتعجبون من امرك لاستكبارهم و علو علوا كبيرا بعد ما نزلت عليهم الكتاب: يا ايها الذين ءامنوا اتقوا الله و قولو قولا سديدا)

فانا ذا وحيد في البيت متكلا على قلمي انادي باعلى صوتي: فهل من ناصر ينصر حكم باطن الباطن بآيات محكمة بلسانه او بجسده او بماله او بآثاره او بكتابه فهل من ذاب يذب عني رد المعرضين و شبهة المشتبهين و طغيان المعتدين فهل من ذي رحم يبكي علي و يبطل من حولي شر الملحدين فهل من ذي روح يسمع بكائي ثم يقوم لنصرتي ثم يظهر آيات محبته في حقي فهل من عزيز يعزني بحكم الله الاظهر ان العزة لله و لرسوله و للمؤمنين و هل من ذي غضب يغضب على اعدائي ليقر بذلك عيني فهل من ذي قوة يقوينا و هل من ذي عزة ينقطع الينا فنحمد الله الذي لنريكم آياته فتعرفونها و لم يجبني الآن احد فيا ايها الملأ من المعتدين هل غيرت فيكم سنة او بدلت شريعة احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد حلل الطهر كاظم ام ادعيت في شان دون العبودية ص89

ام ادعيت شان الربوبية في دون هيكل العبودية فما لكم يا ايها الملا لاي شيء تنكروني و انا ابن العلي و لاي شيء تجحدوني و انا ابن الوصی فهل فيكم يا قوم ذي رحم فيدفع عنا كيد الجبابرة و هل فيكم ذي علم ليبطل جهل المعرضين بحکمه اللهم انك لتعلم قد اتممت الحجة و اكملت النعمة لمن ورد على تلك الآيات في ذلك اليوم الاكبر فيا ايها الشيطان فهل في حزبك ذي كتاب محكم و صحايف متقن يتبارز ابن محمد في وحدته و يحارب معه بآيات عزته التي جعل الله سيف قدرته فلم لم يجیب اليوم منكم احد اللهم انك لتشهد قد اسمعت الكل بكائي و لم يبارزني في اليوم احد و من قبل لم يقدر باثبات حديث و انه خوار ابخل من كل دني طلب دمي و انا فزت بنفسك و اجريت قلم المداد على لوح دعوته بما كتب الي لاكون بذلك من المستشهدين و ان بمثل ذلك فليحارب المؤمنين و يقتل الموحدون انا لله و انا اليه راجعون و لاتقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احياء ولكنهم قوم لايشعرون. فانا ذا اقرء نسبتي بمثل ما قرء الحسين ] عليه السّلام[ في ذلك اليوم وكفى بالله شهيدا:

كفر الناس لما قد اعرضوا عن جمال الله وجه الحرمين

و طعن الناس احمد ثم كاظما ثم اجمعوا للظلم ابن النسبتين

ما بجمع ما ارى وجه الحيا كوجوه مثل وجه الاولين

ثم قالوا بعد امر صغروا فاعرضوا من التقاء الشبهتین

ما باهل من اناس رذل اجمعوا للرد نور الاولین

يا ملا القوم اما تخافو الله من حكم الولي قد رموني بالتجاء الابترين

ما لذنب كان منی في كتاب قبل ذا دون ذكري بضياء الاولين

بحبيب احمدي عربي بكظيم القرشي الطيبين

خيرة الله من الخلق رسول الثقلين فاطم الزهراء جدي و انا ابن الحرمين وجهه قد عكست في طلعة و انا الطلعة نور الوجهتين

انا سر المقنع في سر الجلال محجب و انا النور في غيابت حكم العماء في الامرين

 من له فيكم كتاب شبه آيات الجليل قدرت ما فصلت من حكم رب العالمين

 من له فيكم كتاب مثل آيات الكليم احكمت ما سطرت من نور رب المشرقين

 من له فيكم كتاب بالتاويل من حكم الجليل من له بشاني و انا ابن السنتين

من له فيكم كتاب كان في جنبيه لا بظهور كبطون كظلال نيرين

من له اسمي بسرّ السر في السطرين مع من له حرف بمثلي و انا ابن القريتين

من له فيكم دعاء مثل ما فصلته له من له ذكر كذكري في كتاب العالمين

يقرؤن الناس علم الحكم في لوح حفيظ ما قرئت الجمع في شان و انا ابن الاختين

هذه احدى صحيفة ثم هذه احدى .... افي عندكم شيء يعادل بالخطبتين

انا ابن من صلى على العرش عدة و يرفع حكمه من حكم او ادنى بقوسين

أنا ابن مبايع العدل في البيعتين و انا ابن من دعى وصلى على الارض بالقبلتين

انا ابن منفرد الكون في لجة الاعلى و انا ابن من نجى بجلاله في النشاتين

انا العبد الزكي القرشي الابطحي طائف البيت مصلي الحجرتين

ناطق الطور مجلي المبدئين باطن النور ظهور الخاتمين

كاشف الرمز منادي البيعتين ساتر الستر بطون المصدرين

حامل النور جلال النقطتين رابع الركن بطون الحجلتين

منزل الماء على ارض جرز مرسل العدل مصلي الحرمين

من له فخر بمثلي في كتاب مسترق ذاك يكفي حين فخري و بغیانا بن المشهدين

ابن مجد قد رماني عدة سهم بغی كوكوف الهاطلين

بعد ما احسنت كراق عليه عندی في حكم ربي وانا بن الحرمين

و ابن حسن قد تجري ما تجروا عدة بعد ما لايجلس الارض معي في المطلعين

طلع الشمس و غاب القمرين و انا الطالع بعد القمرين

طلع النجم و غاب الفرقدين و انا الطالع بعد الفرقدين

قر الزوال و قرت الشمس و انا القائم بعد القرتين

قمر قد طلعت بعد افول القمرين و انا الطالع بعد شموس الاثنتين

طلعت شمس و قام محلها شمس غربت شمس و قام محلها شمسين

ذهب قد اخذت من فضة و انا الفضة بعد الذهبين

ذهب من ذهب فی ذهب و انا الفارق بین الذهبین

غربت شمس و كان افولها في مطلع في مغرب في مشرقين

طلعت نجم و كان طلوعها في مغرب من مغرب في المغربين

افلت شمس بعد ما طلعت شمس غربت شمس بعد ما طلعت شمسين

ختمت بدء بعد ما طلعت بدء و انا الطالع بعد البدئين

غربت ختم بعد ما ظهرت حكم وانا الطالع بعد الختمين

حدثت بدع بعد ما اخترعت عدل افلت فضل بعد ما طلع البدعين

نبتت غرس بعد ما احترقت بالنار رفعت بعد ما احترقت و انا بن الغرستين

طلعه قد عكست في الماء بعد ما قرنت و انا الطالع في الماء بعد افول العكستين

جلت مجلي طور بعد ما اندكت تجليه فاحييت بعد ما قتلت و انا ابن القتلتين

نعم مؤمن نعم ناصر بعد منكر من بلاد الوليان نعم من خوي نعم من قزوين قبل المنكرين

ثابتين خاضعين صابرين حافظين قانعين خاشعين

ابن طهر بعد ميم الجفر ذل الليلتين قد تعدى و افترى مثل ثان الاولين

بعد ما اثنى علي في كتابه مرتين وصف عدل ذكر حق من مداد الحمرتين

ما لدفع ما لطرد ما لحكم للخلاف قد كتبت ما سطرت بعد ذل الموقفين

فتحت ما ختمت خطي الى ارض البعيد ما لذنب ما لقهر قبل ذا في المحضرين

ويل عبد دخل الارض بعلم الاجلين خرج الارض بعلم و يقين و كتاب ورقين

من اي شيء عبد الله بلا علم اليقين من أي شيء عبد الشيطان بعد الحجتين

فلا و ربك لا مفر له دون الاختيار الكلمتين اول ايمان ثاني كفر او العكس بالعكستين

وكفى بذلك الاسم عبدين بعد الكتابين ومن ينقض العهد بالرحمن لأحرقته في العالمين

كتبت كتاب اللوح حين الذي كنت واحدا وكنت علاما حين اعترفت بالعدل بحق النييرين

الغيري شهد الحق بلسان الله خير الثقلين الغيري شرب دم الحسين بعد عدة خمس جرعتين

من بمثلي كان فيكم صابرا بالاربعين ليس ذا يكفي و هذا ذكر بعد الاثنتين

رب احكم بين قومي بعد ظلم الاربعين قبل رد المنكرين بعد جحد الحجتين

هذا كتاب الله ينطق فينا اينما كنا هذين الآيتين و تم الامر بعد الحجتين

يا قوم هذا شاني في كتاب الله ثم اقرؤا شئون انفسكم فهل من مبارز يبارزني بالآيات اللامعة فالحمد لله الذي لا يجيبني احد بسم الله و بالله و على ولايتك و الحمد لله رب العالمين.

**الباب الحادي و العشر**

ص90

**في تفسير ثلث أول دعاء**

"اللهم عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف نبيك"

هذا الدعا و ما جعل الله في معناه بما قد احاط علمه ظاهره كان عين باطنه و باطنه عين ظاهره و لا يعرف كلمات الله بما هو عليه و هي اهلها الا الله و كفى في معناه نفس ظهور الله في مقاماته و سبحان الله عما يصفون ولكن لما كان الناس ينظرون الى مقام التفصيل ارشح في كلمة الاولى من بعض قطرة هذا البحر ليكون الكل من الفائزين فاعلم ان للالف في مذهب اهل العصمة اطلاقات غير معدودة بل الى ما لانهاية بما لانهاية فمنها الف الانشائية و بها يصلح الكلمة معنى لا ينبغي لغيره ثم الابداعية ثم الاختراعية ثم الاحداثية ثم القدرية ثم القضائية ثم الامضائية ثم الاذنية ثم الكتابية ثم اللاهوتية ثم الجبروتية ثم القدوسية ثم السبوحية ثم الملكوتية ثم الملكية ثم الاسمائية ثم الصفاتية ثم المقامية ثم الانیه ثم الحقية ثم البيانية ثم المعانية ثم الابوابية ثم الاركانية ثم العرشية ثم السمائية ثم النارية ثم الهوائية ثم المائية ثم الترابية ثم الحدودية ثم الشجرية ثم الانتقالية ثم الغيبية ثم الظاهرية ثم الباطنية ثم القائمية ثم اللينية ثم المبسوطة ثم المكتوبة و ما قدر الله وراء هذه الاسماء اسماء محدودية و كل الف من هذه العدة المعدودة اذا ضربتها في عوالم الثمانية تظهر اعداد معدودة ثم اذا ضربتها في ضربتها في نفسها بتلك الاسماء المكتوبة مع حفظ سلسلة

ص91

الثمانية تظهر اعداد معدوده ثم اذا ضربتها في عدد الحروف يظهر اعداد غير محدودة و الى ما لا نهاية و كذلك يصح كل ذلك الاسماء بعد الضرب لهذا الالف في الدعا و له في كل مقام معنى و دلالة لايصح في غيره فاذا جعل احد معنى الف اللاهوتية في الملكية فكان مشركا بحكم الحديث: "و من قال للنواة انها حصاة ثم دان بها فهو مشرك" و لذا لم ياذن الامام لاحد بجعل الاسماء للاشياء الا لمن علم مواقع امر و عرف مواضع البدع فانه یضع الاشیاء باذن الله في امكنتها وكذلك الحكم لكل حرف من القرآن بل من الآفاق و الانفس بمثل ما ارشحت عليك في حكم الالف و كان الله عليك شهيدا و كذلك الحكم في اللام و الهاء و الميم و كل الحروف من هذا الدعا فكر ساعة في قدرة ربك تشاهد بركاته و نفحاته في نفسك و ان الله سبحانه في كل آن يتجلى لك بك بمعرفة نفسه ما لايعرفه سواه و لايفقده احد من عباده و ان لك في معرفة الله مقامين:

الاولى ان تعرف نفسه بوجودك بما تجلى لك بك و هي لاتعرف بالكيف و لاتوصف بالاين و لا تنعت بالحد بل كان الله و لم يك معه شيء و الآن بمثل ما كان و هو الحق بلا ذكر خلق سبحانه و تعالى عما يصفون و الثانية ان تعرف نفسه بماهية نفسك و هي لايمكن الا بالعجز و التقصير و النظر بالبداء و القضاء و ما يجري من الامضاء لأنه سبحانه قديم بحت و غني صرف لايعرفه احد الا بالعجز عن معرفته و كل شئون الخلق صفة هذه المعرفة و ان دعائك معرفة نفسک

ص92

اي نفسه الذي قد نسب الى ذاته تشريفا له بمثل قوله: (و يحذّركم الله نفسه) و قوله بيت الله و هذه النفس هي نفس النبي كما صرح الدعا بذلك ان عرفت ما عرفت في المقامين قد شهدت ما شهدت في الدعائين فكل شئون الازلية الحقية شان معرفة الاول و كل شئون العبودية الخلقية ثمرة معرفة

الثاني و انهما بحقيقتهما يرجع الى الیاس و القطع والسد و المنع سبحانه و تعالى عما يصفون و اعلم بان معرفة الله لاتكمل الا بمعرفة نبيه بل الحقيقة ان المعروف في الابداع و الموصوف في الاختراع هو مقام نبيه لانه على ما هو عليه لايعرفه غيره و لايوصفه سواه سبحانه و تعالى عما يشركون و ان معرفة النبي ]صلّى الله عليه وآله[ لم تكمل الا بمعرفة وصيه لان كل المعارف في العباد ما كان الا من شعاع معرفة وصيه و ان معرفة الحجة لم تكمل الا بمعرفة شيعة المتفرد في مقامه و القابل لتجلي ولايته و المرتضي لسره و الحافظ لعلمه و ان للدعاء فقرة رابعة مثل الثالثة فرض على القراء ان يقرئها حفظا لكلها عرفها من عرفها لم يشق ابدا و جهلها من جهلها ضل و غوى و لما كان الامر في هذا الدعا في قوس الصعود الفقرة الاولى ظاهر و الثانية باطن ظاهر و الثالثة باطن ثاني و الرابعة باطن باطن و كل مرتبة بالنسبة الى فوقها قشر حتى صح حكم النوم في كتاب الحجة

ص93

: "القشر بالقشر و الشعر بالشعر"عرف الحكم من عرف الاشارات وراء سبعين الف حجاب من ظلمة دهماء و سبعين الف حجاب من ظلمة الصغرى وسبعين الف حجاب من ظلمة الكبرى وكل الحجبات ترفع من العبد بقرائة هذا الدعا بشرطه الموجودة وشروطه المفقودة وكان الله على كل شيء شهيدا و سبحان الله عما یصفون والحمد لله ربّ العالمين.

**الباب الثاني و العشر**

**في تفسير ثلث وسط الدعا**

ان اعلم يا ايها الناظر ان تلك الكلمات بعضها هي لب كلمة الاولى "لا هي هو و لا هو غيرها" بل هو هي و هي هو التي جلت و علت و طرزت و تلئلئت و تلجلجت و سبحت و تحمدت و تكبرت و تهللت و تورقت و تقارنت و تفارقت و تحاكت و تعاكست و تنطقت و تشهقت و تلوحت و تيممت و قالت لا اله الا الله ربّ العالمين جميعا

بسم الله الرحمن الرحيم

اشهدك اللهم يا الهي بما تشهد لنفسك قبل كل شيء لا اله الا انت وحدك لا شريك لك قد عرفت الكل معرفة نبيك محمد ]صلّى الله عليه وآله[ لمعرفة نفسك و جعلت كل ما نسب الیه بمثل ما نسبه الى نفسك لئلايفوت من شيء شيء من تجلي ذاتيتك و لايجيب شيء بشيء من ظهور كينونيتك فلك الحمد بعرفان نبيك شعشعانيا متلامعا متقدسا متلئلئا بعلو نفسك على كل شيء و بعظم ذاتك الذي لايدركه شيء و لايساويه

ص94

 شيء انت الذي تعرفت نفسك بنبیك لكل شيء بكل شيء حتى لا يجهلك شيء في شيء و لايفقدك شيء في شيء و لايحجب عنك من شيء في شيء فسبحانك سبحانك قد خلقت محمدا لنفسك قبل كل شيء و جعلته آية كينونيتك الازلية في كل شيء فيا نعم الرسول حبيبك الذي اصطفيته لنفسك و اجتبيته لمحبتك وكرمته ولايتك و جعلته مقام نفسك في العرفان و الايقان بعد الاداء في الامضاء و قبل القضاء في البداء فلك العلو الاعلى و البهاء الاثنى و الثناء الاجلى بما تستحق به من وصف ذاتك لا سواک و بما انت اهله من تجلي كبريائك لا دونك ان قلت انت انت اعترفت حبيبك هو هو اذ كنت لم تزل لن تعرف بغيرك و لن توصف بسواك و ان قلت هو هو قد انقطع الواو بالهاء في تلقاء الجلال و اضمحل الهاء في نفس الجمال لظهور الثناء فسبحانك سبحانك باي صفة استدل على حبيبك و باي ذكر اذكره بين يديك حاش الظن فيه ان ايقنت في حبه او اعترفت بين يديك في عرفانه لان ما سواه مقطوع عنه بعلو ذاتيته و ممنوع من معرفته لجلال عظمته انت الاقرب له به و انا الابعد به اليه فسبحانك سبحانك انك لتعلم قد اتممت حجتي بعد الكتاب و الصحيفة لعبوديتي في حبیبك لئلا يقولاأحد في حقي دون ما قدرت لي و انك قد بينت من السن اوليائك حق المؤمن: "بانه لايوصف" لئلا يصعب على احد من طلوع نورك الاذعان بقدرتك فسبحانك سبحانك انك لتعلم ما تحملت في محبتك فقد اجترح الناس في حقي بمثل ما افترى النصارى في نفسك

ص95

 لا اله الا انت و اعتدى القريش في نبيك محمد رسولك صلواتك عليه و آله و حاربوا بنوامية بحججك اهل بيت حبيبك محمد ]صلّى الله عليه وآله[ اللهم انك خير عادل في الحكم و محمود في الفعل اشكوا حزني و بثي اليك فاحكم اللهم بيني و بين من كذبوني في حبك من اهل ارضك في يوم القيمة و هذه الدنيا انك تقدر على ما تشاء كما تشاء و لايتعاظمك شيء في السموات و لا في الارض و انك لعلى كل شيء قدير و بالاجابة قدير و الحمد لله ربّ العالمين.

اقرء هذا الدعاء فی ایام الغیبه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي تجلى على الامضاء بالقضاء و على القضاء بالبداء و تظهر على السيناء بالثناء و على السناء بالبهاء سبحانه و تعالى قد اقام العرش على الماء بالنور الحمراء و انزل الآيات على الالواح بالنور الصفراء و فتق الاجواء من عالم العماء بالنور الخضراء و خرق الهواء من عالم الاسماء بالنور البيضاء سبحانه و ]تعالى[ قد ابدع المبتدعات بلا مثال قبلها في الانشاء و اخترع المخترعات بلا اشباه قبلها في الاحداث لم يزل هو كائن بمثل ما كان في ازل الآزال و لم يزل هو قادر بذاته بمثل ما هو عليه في عز الجلال و الجمال و انه المنفرد بالانشاء ابداعا من ظهور الجلال و الكمال تقدس ذاته عن مشابهة الابداع بذاته و تنزه مثاله عن مطالعة الانوار بمعارضتها و هو الازل الظاهر المتجلي بالابداع بحقيقها و هو القائم المحيط على الاختراع بشئون حقايقها لم يزل هو القادر المنان من دون مشابهة ذكر الاتقان و الاعيان و لم يزل هو كائن من دون معارض الاشياء من اشباه الجلال لم يزل هو المنفرد

ص96

 بالبهاء من دون البهاء و هو الدائم من دون وصف و لاثناء سبحانه و تعالى تقدس ذاته عن ذات ما سواه و تقدس جبروتيته عن مشاهدة الابصار بلا وجه اختيار و لا اعيان و لا اضمحلال و لا جمال سبحانه و ]تعالى[ عما يصفون اللهم انت الحي بلا مثال و الملك القديم بلا اشباه تقدست ذاتيتك من اشباه الممكنات بحضرتها لانها معینة بالسد الطريق و المنع السبيل و تعالت كينونيتك عن الاعيان بكينونيتها لانها مشرقة عن وجه التعطيل و ضد التحويل يا الهي و ان لم اك قابلا لمشاهدة انوار بهائك و ملاحظة ايام لقائك ولكن الامر لما كان من بهاء صمدانيتك قد تحققت و من جمال ذاتية بهائك قد تذوتت ينسب اليك و ان الحكم لما كان من تلقاء جبروتيتك قد تذوتت فعكست الاشباه بالانتقال و الامثال بالامثال و انك على ما انت عليه لن تعرف بحقيقة ذاتك و لن تشار بصفة كينونيتك فانت المتفرد الازل لم تزل كنت بلا وصف الهوية و نعت الصمدانية و ان كل الاسماء مخترعة بحقيقتها من لاشيء العز بلا من شيء الذل لان جهة التفريق مثال بلا اشباه و ذوات بلا اعراض و جواهر بلا انتقال و صمدانية بلا اجمال فسبحانك انت الاقرب عن القرب بنفسه لنفسه و انت الاعز من العز لذاته بذاته و انت المتفرد بالتقديس اللاهوتية بجمال دون جمال يا محبوب انت الذي تعرفت بكل شيء و لا اعرف معروفا يعرف ذاتك و انت الذي

ص97

تجليت لكل شيء لا من شيء و لا اعرف معبودا من دونك اضمحلت الآثار عن مواقع الاسرار و دارت افلاك الانشاء في غياهب الانوار شهد الله انه لا اله الا هو عالم بذاته من دون ذكر معلوم تلقاء جماله و قادر بكينونيته من دون ذكر مقدور في مقابلة انوار بهائه و كان قويا بجبروتيته من دون ذكر قوة في تلقاء جمال صمدانيته انت الذي لن تعرف بنفسك لخلقك اذ المعروفيه شان الاقتران والإفتراق وانت الذي لن توصف بذاتك لعبادك اذ شان الوصفية حكم الفصل بعد الوصل لم تزل كنت بدوام عزة ازليتك من دون ذكر شيء و لانعت شيء و لاحكم شيء اذ انت لم تزل قد كنت على حالة الازل و الازل نفسك من دون ذكر الازل اذ انت لم تزل لن تقارن بوصف الأشياء و لاتشابه ببهاء الإختراع و لالك وصف في شان الذاتيات و لا اسم في رتبة الجوهريات سبحانك سبحانك ان قلت انت انت هي كلمة لايقابلها الا الاحداث و لايساويها الا الامتناع و لايعاكسها الا الانقطاع اذ انت لم تزل قد كنت بلا شان البينونية و لا الذاتية و لا الكينونية و لا البهائية و لا الائیه و لا الصمدانية و لا السبوحية و لا القدوسية بل انت لم تزل كنت بلا حكم الدوام و لا الازلية و لا حكم الثناء و لا الالوهية و لا حكم الربوبية و لا ثناء اللاهوتية اذ انت لم تزل لم تقترن بجعل الاشياء و لا بالمد لهمات من الثناء و لا بالتعاكسات من الجمال و الجلال سبحانك انت الذي لن تعرف و لن توصف و لن تحد و لن تحس

ص98

 و لن تشاء و لن تبين ان قلت انت انت ما رقت الاشباه انیتك و ان قلت لا لاشهدت الاشهاد وحدانيتك لم ادر باي صراط عبدتك و ان كنت خائفا من ملاحظة عدلك شوقني رجائي في حقك و ان كنت راجيا في مشابهة ابناء صمدانيتك لكنت هالكا بالاطمينان من بدائك و قهاريتك لم ادر باي سبيل عبدتك و باي طريق عرفتك ان كنت متوحدا في تلقاء جمالك تلهمني القهر في حكم الشرك و ان كنت ساكنا في ملاحظة بهائك تحركني الاكوان بالاعيان باني لست مخلوقا بالامتنان بل كنت فردا في مقابلة الانوجاد و حاشا الظن بكرمك يا خالق البيان اسئلك بحق محمد و آل محمد ان تشرفني في كل شان بما انت عليه من الآلاء و الثناء و ان تلهمني في كل شان بما انت عليه من العز و الكبرياء و اغفر لي و لابوي حيث تشاء بما تشاء و لمن اردت بما تشاء كما تشاء انك انت الله العزيز المنان لايتعاظمك شيء في السموات و لا في الارض و انك على كل شيء قدير و الحمد لله ربّ العالمين.

**الباب الثالث و العشر**

**في حكم ثلث آخر الدعا**

قد عرفناك في كلمة الاول ما شهدناك في كلمة العدل و هذه الفقرة بكلها هي لب فقرة الثاني و لا ذكر في المعرفة الا في هذه الرتبة و لايعرف الحجة الا بما وصفه رسول الله عليا: "بان لايعرفه دون الله و نفسه"و الآن كان الامر كذلك و ان ترد تفصيل هذه الفقرة اقرء حديث النورانية من علي ]عليه السّلام[ فانه يكفي في معرفة الحجة و لا معرفة في الوجود غيرها و سبحان الله عما يصفون.

و ان في ايام انشاء تلك الكلمات

ص99

اردت كتابا ثم رایت کتابا من رجل الذي سمآه الله بعد اسم محمّد جعفر و قد قسم في كتابه بدم الحسين ]عليه السّلام[ بعد اني ما قصدت جوابه يوم نزوله لاني ما اطلع بمحاريب القوم على اصطلاحهم ولكن الآن لما قد طلاطم بحر القضاء بالإمضاء اريد جوابه بما علمني الله سبحانه و لو لم ينفعه لانه قد اراد الجواب بمحاريب الفلاسفة و اهل الجدال و اني ما قرئت عند احد تلك المحاريب الخشنة ولكني على حد وسعي و ضري و عجزي ما احب رد السائل و لو لم يسد فاقته و يجبر كسره بل اقول باذن الله بمثل هدیة النملة لسلیمان بل اقل ذلك و استغفر الله ربي عن التحديد بالكثير و لا حول الا به فاعلم يا ايها السائل لما كان ايام الحزن اجيبك وراء الحجبات عريانا ليحزن قلبك بمثل ما احزنتني في كتابك لانك ما اردت الا تجربتي فما كبر همك في تلقاء وجهي بینا انت انت و صرنا نحن نحن فباي حجة بين يدي الله اردت تجربتي اجيبك على القهر بالعدل ليكون آية لمن قبلك و من بعدك فيا اخي انصف بالحق فكيف يليق بمثلي ان ادعو الناس من شرق الارض و غربها قبل اكمال الحجة و اتمام النعمة فهذا العمل لايصدر من ذي روح الا و قد علم بانه بنفسه يقاوم كل العباد او كان سفيها لايعرف شيئا قل لي قبل ان يخلقك الله ربك قال لك الست بربك او بعد خلقك؟ لاشّک انه بعد خلقك و كذلك الحكم في آيات قدرته فقبل ان يتم حجة محمد لم يامر باحد بالاعتراف بالحجه لنبوته

ص100

مع ان الكل لو لم يعترفوا بنبوته لم يوحدوا و كذلك الحكم في حكم الولاية و نوابها فحين وجود الشيء قد خلق الله فيه آيات تصديق الحق و ظهوراتها فكيف تظن بمثلي قبل ان اتم حجة الله عليك كيف ادعوك بالاذعان و الايقان ان التجار لو لم يكن من عنده لدى احد مالا لم يحوله باعطاء شيء فكيف تظن بي اقل من حكم التجار و انا اريد التصديق قبل ان ارسل عندك شيئا حاش الظن بي قد اتممت حجتي باربعة كتاب و عشرة صحيفة لاهل الوسوسة و الشك و لاهل البصيرة بآية واحدة التي قد شهد ناظرها بالفطرة المحضة من دون اخذ و لا فكر و لاهل التحقيق بنفسي من دون بينة لاني كنت صادقا في كلماتي من قبل و الآن قد ادعيت امرا كان وجوده ضرورية بديهية و اذا لم تشاهد خلافا كانت الدعوى ثابتة و الاصل خلافه و لقد اظهرت یقینی في ذلك الدعوى في المسجد الحرام برجل معروف كما فصلت في صحيفة الحرمين و ان ذلك فضل من لدي و الا ان الحجة لم يك ناقصة حتى تحتاج بشيء سواها قد فصلت كل ما يحتاج الخلق في كتاب محكم حتى لايكون لاحد في مسئلة عليّ سبيلا و اني قد جعلت الحجة شيئا التي كل الآيات مضمحلة و لو لم نات بشيء من علامات التي اراد الخلق مني بالفرض ان رسول الله لو لم يات بكتابه الذي هو فرقان اذا طلب منه التورية و الانجيل و ما قبلهما من الصحف فرض عليه بان يات به

ص101

و ان لم يات فليس بحجة على الكل ولكن لما كان كتابه مهيمنا على كل الكتب ان لم يات بغيره ليس لاحد عليه حجة انظر عندك بحر من ا كسير الاحمر و جاء احد و يطلب منك ماة حجر و انت لم يكن عندك حتى مات به هل يقول احد انت عاجز ام لا و لاشك ان العاقل لم ينسب اليك العجز و لا الفقر و سافر معي الى ارض العلى ان كان احد يطلب من بقیه الله قول كلمة التوحيد مثل عيسى و انه يقول لا اله الا الله و لا شك ان تلك الكلمة ليس مثل كلمة عيسى بل جاء ]عليه السّلام[ بكلمة كانت كلمة عيسى ]عليه السّلام[ عندها معدومة و ان الحجة لمن سئل بالغة مع انه ]عليه السّلام[ لم يات بمثل كلمة عيسى و لاتحجبک الاشارات فيما اردت لك باني لو لم اطلع بمحاريب القوم و لم نات بقواعدهم لم ينقص حجتي و لاعجز لي بذلك لاني قد اتيت باعظم من ذلك و هذا اعظم دليل بان الذي لم يقدر بالادنى قد جاء بالاعلى و ليس ذلك في حق عبد ممكنا الا من شاء الله و انك لو فتحت هذا الباب "ان الحجة لابد ان يات بكل شيء" يكذبك نفسك لان امامة ابراهيم الخليل لم يكن في الحجة بل فيه امامة هذه الامامة معدومة عندها و كذلك الحكم في امري قد جئت بعلم المعرفة بالله و اوليائه بعد ما لا اعلم من سبل القوم حرفا و ان كلمني لا اعلم محاريب القوم بمسامحة من الجلال و الا بكل العلوم اعلم و دليلها كانت معرفتي بالله و نقطة كل العلوم في يدي و دليلها تلك الصحايف التي ملئت شرق الارض و غربها فاذا تلجلجت

ص102

 بتلجلج تلك الكلمات فاعرف حكم ما سئلت من اجتماع الامر و النهي في شخص واحد بان الامر لم يزل امر و ان النهي لم يزل نهي و ان الحق لم يزل حق و ان الباطل لم يزل باطل و ان الشخص لم يزل واحد و ان امرالله ابدا لم يتغير و نهي الله لم يتبدل و ان في كل شان امرالله امر و نهي الله نهي انظر الى فرض صلوة الجمعة لم يزل تلك الصلوة فرض لاهلها و ان امرالله الواقعي هو امرالله الظاهري و ان القول بفرق تكليف الواقعي النفس الامري و الظاهري التشريعي سفسطة لاهلها و هذه الصلوة لم تزل لاهلها فرض فاذا نزلت في غير اهلها نهي و كذلك الحكم في كل جزئي و كلي من الاصول والفروع في كل شان و في كل حكم (و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا) فكلا ثم كلا و ان بسط هذه المسئلة في كتب الاصول يرجع بما ذكرت لك اذا خرجوا اهلها من كلمات الوقوف بآرائهم و استكبارات اهوائهم ليشهدن حق الواقع في هذه المسئلة قولي في كتابك و كفى به لمن استبصر و اهتدى الى الله سبيلا.

و انا ما اردت من دليل المجادلة على وحدة الواجب سبحانه فما كبر عصيانك و عظم تقصيرك ما عندي دليل لوحدة و لا عند احد من خلقه و من ادعى الدليل له فقد افترى عليه لانه سبحانه لايعرفه غيره و لايدل بذاته سواه ان الدليل دليل لمن لايدل بذاته لذاته من دون دلاله غیره و ان الآیه آیه لمن یحکی بذاته لذاته من دون حكاية غيره فاستغفر الله ربك و اقرء كتابه و لايجادل في آيات الله

ص103

الا الذين كفروا و انا ذا استغفر الله من قبلك عن مسئلتك انه جواد كريم.و اما ما سئلت من محاريب اهل الرسوم فاني بعزة ربي ما اعلم منها حرفا و ان سافرت الى ارضك ان اقرء عند اهلها معك و لاتزعم اني افرح في كتابك ولكني لافرح بعد ما كتبت لك الا الحق فكيف اجيبك الى نقطة تلك المحاريب الخشنة و ان الشمس قد انکشفت ان اردت ربما قرببا في اسمي و ان اردت ثلثا فثلثا في اسمي و من ورآئها برزخ الى يوم يبعثون.

و ان بمثل كتابك لدي كتب كثيرة ما اجبت لاحد و لا اريد الا ما شاء الله بلغ سلامي الى من ارادني بحب رسول الله فاني احب لمن احبني ان يكون عنده بعضا من صحائف العدلة بكل كتاب الحسنية المفصله على كتب القوم بشان آيات القرآن فارغبوا في ثواب الله بماء الذهب و احسن خط جلي و ان في ذلك الكتاب فليتنافس المتنافسون و لاتقل في حقي كلمة البابية و لاتكن مثل الخوار مفتريا علي بعد عجزه و عجز ابناء جنسه في آية واحدة قل فات بآية واحدة ان كنت من الكاذبين و لاتخف في اعلاء كلمة الحق من ابناء الجنس في البشرية و اني احد من تلامذة سيد المقدم بلغ معاشر شيعتنا ان لايعتقدوا في حقي دون العبودية فاني بعزة الله لا اعلم من الغيب حرفا و ما كان عندي علم كان و لايكون ابدا فكيف اذا علمت ارضی بما جرى القضاء في حقي بذلي و ظلم شيعتي عن يد الجبارين لاي شيء ما اخترت ارض المقدسة التي جمع خلق كثير لنصرتي لا وعزة ربي لااعلم مما نزل

ص104

بي حرفا و اني عبد مؤمن بالله و آياته و كفى بذلك علي فخرا و كفى بالله شهيدا.و انا ذا ادعوك و من على الارض لدى المحاجة بتلك الكلمة ليسد السبيل من كل نفس عن المجادلة معی و هي اني الآن قد جعلت اربعة كتاب و عشره صحيفة موجودة حجتي من مولاي فمن اراد التقابل فرض عليه بان ياتي بكلها حتى الحرف بالحرف فاذا جائت بكلها اقوم معه و اقرء عليه شهرا او ما شئت آيات الله من لساني بديعة بدون فكر و لا تامل و انه ان اقر بمثلي حتى الشان بالشان فحينئذ اباهل به ليمحو الله صور السجين من عند الرجل و يحق الحق في شانی بصور العليين الا يا اهل الارض ان استطعتم بذلك الامر فمثالكم مثال افلاطون الحكيم و الآخر فرض عليه بان يقر بعيسى و الا ففروا الى حجباتكم و اجلسوا مع نسائكم و لاتفضحوا انفسكم فان اليوم لايقدر ان يقوم معي احد و لمن اراد السؤال مني بالجدال فرض عليه اولا ان يظهر من عند نفسه ثلاثة امارة واضحة الاولى ان لايكون من اهل تلك الآية: (و جحدوا بها و استيقنتها بانفسهم ظلما) الثاني ان لايكون من اهل تلك الآية: (نشهد انك لرسول الله و الله يعلم انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون) الثالثه ان لايكون من اهل تلك الآية: (يخادعون الله والذين آمنوا و ما يخدعون الا انفسهم و مايشعرون) فاذا حلف لا اعتقد بحلفه مثل قوله تعالى حكاية عن الذين قالوا و الله: (ان اردنا الا الحسنى) و نزل الله في حقهم: (و اولئك هم الكاذبون)

ص105

و ان لم يقدر باتيان تلك الامارات لايحل عليه السؤال فمن اليوم يقدر باتیان تلک الامارات بذلك لا و الله قد سددت بعد تلك الحجتين بيني و بين الكل حرف السؤال بالسد الاكبر من زبر الحديد فو ربي ان هذا لسد ياجوج و ماجوج هذه الامة اعظم من سد ذي القرنين وكفى بالله و بمن فيه بعض روح الايمان شهيدا الا من يقدر بعد تلك الحجتين بالسؤال فانا حي مجيب فاسئلوا ما شئتم فان الله ربي حين اضطر بشيء يلهمني و انه لا اله الا هو لغني قدير .

يا ايها الملا لاتعجبوا من حكمي فان اول مؤمن بآيات الله بفضل الله و منه اولى من الناس و انه يكفي من قبلي لمن لايجد نفسي في الامر و لو كان مثله في العباد بالعلم لكثير ولكن الله قد اجیبه لسبقته فسوف يرفع الله المانع و انا بنفسي ادرس انشاء الله باصحابي فسبحانك اللهم يا الهي قرب ايام لقائك في حق عبادك فاني مؤمن بك و تائب اليك و اقول انت حسبي لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين و الحمد لله ربّ العالمين.

و لو اني في هذه الفقرة الشريفة من الدعا فررت عن التبيان لجواب العيان الى رجال البيان ولكن الامر لايختلف كل الشئون يكون تفسير تلك الفقرة و كل البطون رشح من هذه الطمطام العلية انظر الي فانظر عليّ من بواطن التورية فانها احرف الحجية في الظهور و تمام العمل في البطون لا اله الا الله روي عن امير المؤمنين انه قال: "اخترت من التورية اثني عشر آية فنقلتها الى العربية و انا انظر اليها في كل يوم ثلاث مرات: الاولى: يابن آدم لاتخافن سلطانا مادام سلطاني عليك

ص106

 باق و سلطاني عليك باق ابدا الثاني: لاتخافن فوت الرزق مادام خزانتي مملوة و خزانتي مملوة ابدا الثالثه: يابن آدم لا تانس باحد ما وجدتني و متى اردتني وجدتني بارا قریبا الرابعه: يابن آدم اني احبك فانت ايضا احبني الخامسه: يابن آدم لاتامن من قهري حتى تجوز الصراط السادسه: يابن آدم خلقت الاشياء كلها لاجلك و خلقتك لاجلي و انت تفر مني السابعه: يابن آدم خلقتك من تراب ثم من نطفة ثم من علقة و لم اعي بخلقك اعيیني رغیف اسوقه اليك الثامنه: يابن آدم اتغضب علي من اجل نفسك و لاتغضب على نفسك لاجلي التاسعه: يابن آدم عليك فريضتي و علي رزقك فان خالفتني في فريضتي فاني لااخالفك في رزقك العاشره: يابن آدم كل يريدك لاجله و انا اريدک لاجلك فلاتفر مني الحادیه العشر: يابن آدم لاتطالبني برزق غد الا اطالبك بعمل غدا الثانيه العشر: يابن آدم ان رضيت بما قسمت لك ارحت قلبك و بدنك و انت محمود و ان لم ترض بما قسمت لك سلطت عليك الدنيا تركض فيها كركض الوحش في البرية و لاتنال الا ما قدرت لك و انت مذموم" سبحان الله و تعالى عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين.

**الباب الرابع و العشر**

**في حكم البرائة من اهل الكفر و العناد**

فيا ايها الناظر فانظر باليقين و دع سبيل التدقيق و رق الاشارات في التحقيق و الق ما في يمينك و الشمايل من سبحات الدقايق فان الاكوار قد كورت و الادوار قد دورت و المشية قد طرزت و الارادة قد ذوتت و القدر قد فصلت و القضاء قد اقضت و الامضاء قد امضى و الاجل قد كتبت و الكتاب

ص107

 قد سطرت فانا لله لايصح المعرفة الا باركان اربعة قل بعد تلك الكلمات من الدعاء: "اللهم عرفني باب حجتك فانك ان لم تعرفني باب حجتك ضللت عن ديني" سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر قد ظهر الاسم المكنون بطراز مستور على افق الظهور بنور الغيوب الا ياايهاالملا فاحفظوا امر الله فان الاول لايصلح الا بالآخر و ل تقطعوا عما امر الله ان يوصل به فاني عبد الله معترف بذنبي بين يدي الله و شاكر بنعمائه التي قد اختصني الله بها دون احد من العالمين فاعرفوا امرالله جهرة فان المعرفة لايصح الا بالبرائة من اعداء الله و من شك في حكم البرائة من اعداء الله فهو عدو بئس للظالمين بدلا اللهم اني اشهدك باني بريء من عمل الرابع قبل الاول و من الثاني قبل الثالث و من نسب اليّ و يُردّ كلماتي فاحكم اللهم بيننا و بينهم بالحق و انت خير الفاصلين اللهم انك لتعلم ان من ركن معرفة باوليائك هي كانت معرفة شيعتهم اللهم صل و سلم على الاقرب بالاقرب و على الابعد بالاقرب انك مستوي على عرش العطاء فانصر اللهم من نصرهم و اخذل اللهم من خذلهم و انت الكافي في حقهم سبحانك و تعاليت عما يصفون.

و لما كان الدهر انزلني و ان الناس ينظرون الى المعروف بالذكر اذكر في ذلك الباب شهداء لحقي في ذلك الامر فالاول منهم احمد الاحسائي رحمة الله عليه حيث قد سلم علي في حياته في سبيل الحج برجل تاجر من اهل اصفهان المعروف بجرفادقاني حيث قد اخبرني

ص108

 رجل من الاذكياء بعد ما كتب في اشارات كلامه و الثاني منهم كاظم و انه لو كان ميت ولكن حي عند ربه قد كتب في شرح القصيدة و غيره ذكر ذلك الامر و كفى به لمن استظهر و اهتدى دليلا و الثالث و الرابع شاهدان بتصديق علمي و انهما معروفان بالعلم حيث قد كتب الشيخ و السيد في حقهما حكم الثناء و الاجتهاد و بالحقيقة انهما عضدان لهذا الفئة و كفى بشهادتهما في حقي على ذلك الامر شهيدا و سبحان الله ربّ العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله ربّ العالمين.

 قال رحمه الله في شرح القصيدة في اول خطبته: "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي طرز ديباج الكينونية بسر البينونية بطراز النقطة البارز عنها الهاء بالالف بلا اشباع و لا انشقاق و دارت باركانها على نفسها فبرزت ديباجة عنوان الازل فلاح عنها الطراز الاول باستنطاق الكاف بايتلاف و وفاق و تثنت فتكعبت و تذوتت فتم بها نظم الكلمة التي هي الاصل في اشتقاق فهي اثنتان فعززنا بثالث ثلاثة الاصل و اربعة الفرع فنسبت فكان مطلع قصائد ديوان الكون بظهور لا اله الا الله عند الانشاء و الاستنطاق فانتظمت و انتثرت و اختلفت و ائتلفت و اجتمعت و تفرقت و اجملت و تفصلت فملات بها الآفاق" و فيه في غير موضع امثال تلك الاشارات كثيرة كما عند ذكر: "قبة بلصيال" و غيره كقوله رحمة الله عليه عند شرح "قد سبحوا" الی آخر اشعار الى قوله رحمه الله

ص109

 "دقيقة انيقة مخفية الا عن العارفين الكاملين مطوية الا عن صدور المؤمنين" و هي ان القوم حملة السر و الحجاب و الاعلام لما وصوا الى باب، باب ذلك الجناب سبحوا اشارة الى ما قال علي بن محمد الهادي العسكري: "اذا صرت بالباب فقف و اشهد الشهادتين فان باب الله لا يعرف الا بذكر الله عنده فان ذكر الله عنده فهو الباب و الدليل و الجناب و السبيل و ان لم يذكر الله ولااسمه و لاصفة عنده فليس ذلك الباب باب الله و لا ذلك الجناب جنابه و فيه في آخره و البلبل المغرد على هذا الغصن هو الروح الملكوتية اللاهوتية الآية الكبرى اللسان القائل اني انا الله فلم يزل يغرد بلحن لاكيف له و لا اشارة بقوله تعالى: (قل هو الله احد الله الصمد لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد) و على الغصن الاول حامل الاسم الاعظم الاعظم الاعظم و الذكر الاجل الاعلى فيغرد بالذكر الجلي الذي هو الخفي الذي هو الاخفى بلا كيف و لا اشارة يا هو يا من هو الا هو" و الى هنا نختم الكلام ليكون ختامه مسكا

اما شهادة الشهادتین فهذه صورتها

 صورة كلمات ملا عبدالخالق ايده الله تعالى: "هو الله سبحانه السلام على ذكر الله الافخم للعرب و العجم و رحمة الله و بركاته: الحمد لله الذي فتح لباب الحطة بابا و جعله رفيعا منيعا و الشكر لله الذي وضح لذكره الاعظمذكرا و نصبه تاما سويا الصلوه و السلام على اول نوره نورالله فصيره سراجا منيرا ثم الصلوه و السلام على آله

ص110

 الذينهم آل الله حقا حقيقا و نهب هذا بأي لسان اشكر الله لتشرفي بخدمتك زمانا طويلا و بي بيان اعتذر اليك من غفلتي بحالک و احزنا كثيرا و باي خطاب اثني على الله حيث كتبت لي عبدا مطيعا فهنيئا لي ثم هنيئا بان اراني عین الله حول الباب مقيما فیا حبذا ثم حبذا بوعد لسان الله جنة العدن حتما مقضيا فيا ربي و الهي اسئلك الوصول الى خدمة سيدي و مولاي سريعا قريبا و احشرني في زمرته اعوانه و انصاره و اصحابه خالصا صفيا بحق الذكر الاعظم الذي جعله الله لنا شمسا مضيئا"

صورة ما كتبه ملا محمد علي القزويني البرغاني ايده الله تعالى:

بسم الله الرحمن الرحيم

"السلام من السلام و بالسلام الى السلام يعود السلام لا اله الا هو المعبود كل البرية اليه يرجعون ثم السلام من حضرة الابداع الذكر القديم لاهل الاسلام و التسليم اجمعين و له الحمد لا اله الا هو حيث عرفنا بهم حكم الابداع بالاختراع و جعلنا من الذاكرين و له المنة لانعامه علينا بفتح المجرة لنزول الرحمة منهم لو لم تكن من المؤمنين لان الرب عزوجل : (لايغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم) و ما يفعل بعذابنا لو كنا بانعمه من الشاكرين اللهم ]اجعلنا[ من المقربين بتوحيدك لا اله الا هو و الخاشعين لآياتك و للرحمن عابدين و له ساجدين كما امرت بالسجود و اهل العليين اطاعوك و خلق السجين من امرك اعرضوا و عادوك و لك الشكر يا مشكور قد الهمتنا بمعرفة الشجرة و نارها و دهن المتعصر منها و حصول المصباح و امر الزجاجة و تمام الكلمة بدوران النقطة و جعلتنا من المسلمين

ص111

و بعد قد بلغنا الرسول ما كان مامورا و سمعنا امره و قد كنا لالواحه من الناظرين و قد اكرمنا الله عزوجل عن ملاحظة الواح معرفة اركان التوحيد و تبين الرشد من الغي و انا انشاء الله لامره من المطيعين و مما اشتبه علينا من المتشابهات مسلما لامر ذكره العلي العظيم من المسلمين لعل الله انشاء لله تعالى يلهمنا معرفة سره بعد حين او قبل حين و نرجوا من الرب العلي الكبير ان يقرب الفرج للمستضعفين بحق آل الله عليه و حقه على آل الله اجمعين فالصلاة و السلام من الرب تعالى على قصبة الياقوت الاربعة عشر من المعصومين و بعدهم على فقراء شيعتهم من المسلمين و محبيهم المحبين المنتظرين و لسائر الافئدة التي تهوى اليهم من المذروئين و المبروئین اللهم صل على محمد و آل محمد و صلى الله عليه و آله و عجل فرجهم بحقهم يا كريم"انتهی

(این توقیع از سایت [www.oceanoflights.org](http://www.oceanoflights.org) دانلود و با سه نسخه جلد سبز 60 و پرینستون تصحیح و نواقص آن بر طرف شد)

**رساله سلوک (حقّ الایجاد فی رتبة الانوجاد)**

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله الّذی تعالی بذاتیة ذاتیته عن وصف المجرّدات و کنهها و الحمد لله الذی تقدّس بکینونة کینونیّته عن نعت المادیّات و حقایقها و الحمد لله الّذی تعظّم بنفسانیة نفسانیّته عن ذکر الموجودات و مایمکن فی رتبتها و الحمد لله الّذی تفرد بانیّة انیتّه عن عرفان الممکتات و ما یبدِع فی شانها و الحمد لله الذی تلجلجت متلجلجات

ص112

فی قصبات اجمّة اللّاهوت بآیات قدرته فی مثالها و الحمد لله الّذی تذوتت المتذوتات فی قصبات اجمّة الجبروت بدلالات مشیّته(مثلیه) فی مظا‌هرها و الحمد لله الذی تلئلئت المتلئلئات فی الظلمه و غیاهب آیات الملک و الملکوت بمقامات ارادته و ظهورها و الحمد لله الّذی تفردت المتفردات فی کینونیّات اهل النّاسوت بعلامات عظمته فی مثال متجلّیها و الحمد لله الّذی تجرسمت المتجرسمات فی قطعات الواع الیاقوت بظهورات ما لاح و اشرق من حقیقه ذاتها الی افق مقامها و انّ بها طلعت حضرة الطّلعات فی تجلّیات هیاکل اهل النّاسوت لیأخذ الکلّ حظّه من شئونات ظهور متجلّیه و یبلغ الی مقام ینطق کله عن ظهور شمس ازلیّة لا اله الّا الله ربّ العرش سبحانه و تعالی عمّا یصفون.

اللّهم انّنی انا فی ذلک الموقف مقامی هذا اعترف بانّک انت الله ربّ السّماوات و الارض و ما بینهما لم تزل کنت بلا وجود شیء و لاتزال انّک کائن بمثل ما کنت فی ازل الآزال لن یعرفک احد دون نفسک و لن یوصفک احدٌ دون ذاتک و ان کلّ الاسماء و الصّفات مقطعة عن طلعة حضرتک بعظمة کینونیّتک و ممتنعه عن ذاتیة نفسانیّتک لعزة انیتک و انا ذا من نفسی و کلّ ما احاط علمک اوحدّک بما انت علیه و اثنی نفسک بما انت اهله و لولا یقدر بذلک احد من خلقک و لکن انت تجزی الکلّ بعلمک سبحانکَ و تعالیت و اشهدک فی مقام محمّد و آل الله تجلیّات صمدانیّتک و ظهورات سلطنتک و شئونات ربوبیتک و دلالات ازلیتک و مقامات رحمانیتک و علامات الوهیتک و آیات کبریائیتّک بما انت قد خلقتهم بحقیقة الابداعیة و بحمد الاختراعیة و بما انت

ص113

 علیه من الامدادات و التّجلّیات و النفحات و البرکات فی علمک و قدرتک و اسئلک ان تصلّی علیهم فی کلّ شان بما انت علیه من الشّان و القدرة و یبقی الشّان و العظمه ثم بعد ذلک اشهد لکلّ حقّ بما انت تحبّ و ترضی و لکلّ باطل بما انت تسخط و تنهی و انّنی انا لا املک شیئاً الّا ما انت تملکنی بفضلک فاملکنی یا مالک الملک فواداً بارداً و قلباً ساکناً و روحا صاعدا و نفساً راضیه مرضیة الّتی وعوت المؤمنین فی کتابک حیث قلت و قولک الحقّ یا ایّتها النّفس المطمئنة ارجعی الی ربّک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنّتی.

 و بعد یا ایّها الطّالب حظّ الفواد و الرّاضی باخوة الجواد و السّائل عن حقّ الایجاد فی رتبة الانوجاد بانّ ما ارید ان ارشحناک فی قلم المداد علی ذلک الّلوح السّداد هو شأن الانقیاد لربّ العباد فانظر بالیقین ثمّ اطلع کتاب طلعة المستجلیة فی علم الیقین فانّ اسنی الّدرجات فی افق المبین هو الورود علی حقّ الیقین بعین الیقین و لما اکدت فی ذکر الجواب بحقّ الثّواب و حکم العقاب و نور الانجذاب بمحاریب اهل اللّسان فاشهد فی علم نقطة الثّواب و حکم فصل الخطاب فی کلّ شان بانّ اسنی الدّرجات و اعلی مقامات الخطاب هو مقام توجّه العبد بمولاه و انّ الله لم یزل متجلّی لک بک و انت فی کلّ حین تحتاج بمدد ربّک بمثل احتیاجک فی بدء وجودک حیث قد خلقک و لم تک شیئا کانّک فی کلّ آن خلق الاوّل لما خلق الله مراتب الثّواب بمراتب تجلیاته اذکر لک ص114

اشارات قدسیّةِ شعشانیة من مراتب الجلال لیجذبک الی ساحة القرب و الجمال و یبلغک بشان لاتری فی الوجود الّا طلعة حضرت محبوبک و لاتری الخلق الّا کیوم لم یک منهم احد مذکورا و یویّدک بحال وصفه علیٌ فی دعآئه حیث قال و قوله الحقّ حتّی تکون اعمالی و اورادی کلّها ورداً واحدا و حالی فی خدمتک سرمداً فو ربّکَ لو تجد لذّة ذلک المقام لن تغفل عنه و لو یقطعک احد ارباً ارباً لان العبد اذ قال لا اله الّا الله یجد لذّة ظهور الصّمدانیة و یتنوّر بنور طلوع شمس الوحدانیّة و یستعلی علی کلّ الممکنات بطلعة حضرة متجلّیه من حضیض قدس الرّحمانیّة و یشاهد فی ذلک الحین کلّ ما وقع علیه اسم شیء فی خزائن امره و ینظر الی اهل الجنان و الآئها و یشهد علی اهل النّیران و درکاتها و ینادی باذن ربّه فی هیکل جوهریّته بنداء ربّه حیث قال عزّ ذکره لمن الملک الیوم و هو یقول للّه الواحد القّهار و انت لاتعظّم لله ذکر الملک فان ذکر الملک عند الله کمثل ذرّة تراب فی الارض و اشهد بقوله لمن الذّرة الیوم قل للّه الواحد القهّار لانّ کل شأن هو یوم القیمة عندالله و عند الّذین یرون الفردوس فی الحیوة الدّنیا و انت ان تصف بصرک و تلطف نظرک لتشاهد بانّ المیزان فی نفسک و انّ الجنّة قدازلفت من یمینک و انّ النّار قدسعرت من شمالک و انّ حورالعین فی حجرات الرّضوان قداستقرن علی سرائرهن و ان انّیات

ص115

 المشرکین یعذّبون فی مقامهن و انت یا ایّها النّاظر لو تتفکر اقل من لمحة العین لتشاهد فی عینک کلّ ما خلق الله فی العلّیین حتّی الذرّة فی طین قبر کاظم قدس الله تربته ثمّ علی الشمائل کلّ ما خلق الله فی السّجین حتّی و هم الشرک و انه شرکٌ فی کتاب الله و انّک لو شئت بخیر ففی الحین یجزیکِ الله ربّک فی نفسک و ان فی الحیوة الآخرة تظهر ثمر ما اعطاک الله فی الحین لانّ الله عالم قدیر و سریع فی الحساب و لایتعاظمه شیءٌ فی السّماوات و لا فی الارض و لایوخّر جزاء عبد لعلوّ غنائه و عظم قدرته و کذلک حکم فی الشّر فان خطر ببالک فی حقّ بانّه هو لیس هو ففی الحین فینتقم الله عنک و تعذّبک فی نفسک و انّ النّار فی الدّار الاخرة هی ثمرة ذلک الشرک لانّ الله لهو الغیور المقتدر و لکن انّ تبت یبدل الله سیئاتک بحسنات من فضله لانّک فی کلّ حین خلق جدید فان اخلصت فتکون خالصاً و ان اذنبت فتکون مذنباً و کفاک فی السّلوک الی سبیل المحبوب تلک الکلمة من عنده و لاحول و لا قوّة الّا بالله کن لله و لخلقه بمثل ما کان الله لنفسه و لخلقه فکما انّ الله خلقک لا من شیء فانت فاعبده خالصاً مخلصا لوجه بدون طلب الثّواب و الخوف من العقاب و کذلک فی کل الشّئونات و الدّلالات و انت ان فتحت علی قبلک ذلک الباب لتخلّق باخلاق الرّحمن و ان ظلموک الکلّ انت تعفوا عنهم و تحسن الیهم کما انّ الّذین کفروا بالله انّه سبحانه یرزقهم بفضله و کذلک انت فابسط

ص116

 القاعدة فی کلّ الدّلالات و العلامات و اشهد بانّ فی خزآئن الله کلّ­شی موجود و انّه سبحانه لم یقبل من احد هدیة کانت فی خزائن جبروتیته و انت فاهد الی الله ما لم یک عنده و فی خزآئن عزّته و هو العجز و شئوناته و انّه به یقبل الله عمل کلّ­شیء و انّ ذلک اعظم الهدایا فی دین الله الیه و انّه سبحانه لمّا لم یک عنده فقر یحبّ الفقر بمثل ما انت لم یک عندک جواهر او اکسیر و تحبّ ذلک متی وجدته و کذلک انت تعرف کلّ شئونات العبودیّة فی تلقآء حضرة الرّبوبیة و جلال الصمدانیّة و جمال الرّحمانیّة و کبریآء الازلیّة لانّ یعلم ذلک السّبیل تشاهد فی تلک الظلمات الصّماء الدّهماء العمیآء الطخیآء الصیلم المظلم الجهنام آیات السّنآء و علامات البهآء و مقامات السّنآء و دلالات الاسمآء و شئونات القضآء و ظهورات البدآء و تجلّیات الامضآء و کلّ مایمکن فی الانشآء فسبحان الله لو تعلم بعلم الحقیقة انّیتک فی رتبة ظهورک لتعمل فی سبیل الله بمثل ما یفعل الله بعباده فی رتبة قیومیّته و تشاهد حکم البدآء فی نفسک مثل القضآء فانّ العبد لم یرتق الی معراج الحقیقة الّا بمشاهدة البدآء فی کلّ شئوناته حتّی لو عمل بکلّ خیر یخافُ من ربّه بانّ الله یبدله اذا شآء بما شاء و ارضی فی کل حین بقضآء ربّک فی نفسک ثمّ علانیتک و حد الرّضاء هو ان ترضی بالذلّ بمثل العزّ و بالفقر بمثل الغناء و بالمشقّة بمثل الرّاحة و بالحزن بمثل السرّور فی شئونات

 ص117

نفسک و ما قدرالله لک و انّ کلّ علم الاخلاق یجری من عین هذا الماء الحیوان لانّ لک مقامات ما لانهایة لها بما لانهایة لها و فرض علیک اذا اردت الله ربّک ان تکون راضیاً فی کل مقاماتک و شئوناتک و انا ذا اشرق علیک من نور شمس الرّضآء مایغنیک فی سبیل الله عن غیره و هو انّ لک فی حاله رضآ مع الله فی لجه الاحدیة بانه لو یتجلّی لک بک فی کل شأن بشأنه لترضی او بشانک لترضی فان یجعلک فی مقام الفواد بظهور عنصر النّار فی اسمه القابض لترضی بمثل عنصر التّراب فی اسمه الممیت و کذلک فی الهواء فی اسمه الحیّ بمثل الماء فی اسمه المحیی ثمّ فی مقامات العقل بان یجعل لمن عبده نار جهنّم کلّه و لمن اطاعه الاء الجنان کلّها فرض علی العبد بان یعبده و یرضی بالنّار مع ماکان الامر دون ذلک و کذلک فی کلّ شئونات رتبة الفعل حیث یعرف النّاظر بنور ربه ثمّ لک فی مقام رضآء فی احکام محمّد رسول الله بان ترضی منه فی کلّ ما فعل فی الدین و امر به و نهی عنه و ان یخطر ببالک فی حکم دون ما امرالنّاس فی الکتاب به فکنت فی مقام الاخلاق ناقصاً عن رتبة اهل المیثاق کما ذهب محی الدّین اجلّ الله فی نقمه فی فصوصه الّتی هی ثلاث مائه و ستّین کتاباً حیث قال بانّی وجدتُ فی الدّین ثقبات و سترتها و انّ منها ما قال محمّد رسول الله صلی الله علیه وآله سبحان الله لانّ علیه حق بان یقول سبحانی و عذبه الله بما افتری فی

ص118

الدّین و ما عرج محمّد رسول الله الی السّمآء الّا و قد اکمل الدّین کلّه و انّ ما ذهب فی حکم سبحان الله کفر محض فی مذهب آل الله و انّه لمّا ذهب الی حکم وحدة الوجود فلا مفر له الّا بان یقول بتلک الانیّات العرضیّات الّتی هی جوهریّات درکات اهل النّار و ان اکثر الحکما لیعذّبون فی النّار بما اعتقدوا فی معرفة الله ما لا نزّل الله فی القران و انّنی انا بحکم ما فصّلت فی نسخة الفین فی تفسیر الهآء لیبطل کلّ شبهات الحکما لو انصفوا بین یدی الله و انت لو تحمل ذلک الکتاب فهو انفع للموحّدین ممّا یطلع الشمس علیها و اذا تلجلجت بتلجلج رضاء الله ثمّ تلئلئت بتلألو رضا رسول الله فاعرف کلّ المقامات بمثل ما اشرقناک من نور شمس الجلال فی رتبة الانسان فرض حکم الرّضا بان ترضی من اخیک فی دین الله بمثل ما ترضی من الّذین لایعصون الله و هم معصومون مطهّرون و تحبّ له کلّ ما لاتحبّ لهم فانّ حقّ الایمان للمؤمن مشتقّ من حق الله و من اضاع حقّ اخیه المؤمن (فکانّه-فکانما) اضاع حق الله و لک بعد حق الاخوان فی الدّین فرض بان ترضی من والدیک و ان ظلماک و لاتقل لاحدهما اف و لاتنهرهما و تطعهما فیما اراد قبل یسئلا عنک و ان طاعتهما کان احب لدیّ من الثّلج فی صدرک فی یوم الحّر و لو ان احدهما یسخطک فی شیء فانت فی مقابلة سخطه فاظهر رضاک عنه من سخطه حتّی لایقع بقلبه قدر خردل حزن منک و انّ امرهما لو لم یکن فی معصیة

ص119

 الرّب‌ لاکبر عندالله من کلّ الحسنات و ارضیهما عن نفسک فانّ رضآئهما هو رضا الرّب جلّ سبحانه و لک حقّ فی سرّک بان ترضی من علانیتک و کذلک الحکم بالعکس بانّ لو اراد سرک صلوة اللیل و انّ علانیتک لم تظر ارادته فلست باهل الرضاء عنه و کذلک لو اردت علانیّتک بشیء من آلّاء الطیّبة فی الحیوة الدّنیا و انّ سرّک یمنعها فلست فی کتاب الله من الرّاضین بقضآئه و ان الیوم کلّ الرّضا یثبت لمن یرضی بوجود الآیات من عندالله بدون بیّنه من غیرها و لو لا تخلق باخلاق الرّوحانیة فی‌الرّضا فی کل العوالم و انّ هنالک تقول لم یرض قلبی بالآیات من دون رویه شیٌ من خوارق العادات فیبطل کلّ رضآئه فی کتاب الله و لم ینفعه کلّ شئونات رضآئه لانّ فی ذلک المقام قد اراد بان یختار لنفسه او للنّاس ما لا اراد الله باظهاره ذلک لمن اراد ان یشاهد طلعة حضرت الرب و الفردوس رای العین بان یرضی فی تلک الایّام بتلک الحجة من عندالله کما فرض الله فی القرآن بانّ آیة واحده من عنده یثبت الحقّ و یبطل الباطل و لو کره الکافرون کما اشار الله فی دعوة هارون و موسی الی فرعون و ملائه قدجئنا بآیة من ربّکَ و السّلام علی من اتبع الهدی فی سبیل الله و لا شک بان بآیه واحده یثبت الحجه و یکفی من اتبع الهدی فی سبیل الله و لایرید ان یضلّ و لایشقی.

 فیا ایّها الانسان ایقن بالیقین کانّک فی علم الیقین بطلعة حقّ الیقین فی نفس عین الیقین بانّ الیوم کلّ الثّواب لمن اثبت للنّاس تلک الآیات من کتاب الله و یبطل عمل الّذین ینکرونها و انّ کلّ (120) العقاب هو من اغفل نفسه بان لایشاهد عجز نفسه و لا عجز الناس کلهم اجمعین و لایثبت الحق بتلک الآیات و لایبطل الباطل بتلک البینات فی بحبوحه الانس فی ذروه مقامات الفردوس و اعلی مکفهرات الافریدوس ان لک الذات فی عرفان الذات یدور فی حول ان الذات هو الذات و مذوت الذوات لا من ذات و ان ذاتیته مقطعه الذاتیات عن ذکر الذات فی ذوات و کل الصفات فی عرفان الذات یدور فی حول ان الصفات صفه الموصوف و ان الذات لن توصف بالوصف بشهاده الوصف بانها غیر الموصوف بان لا وجود للصفه فی رتبه ذاته و ذلک فی مقام عرفانک لله و صفاته و کذلک انت تعرف کل المقامات الموجودات بان لکل ذات وصفه و ان الذات لعرفان ظهور الذات فی الذات بانک تعرف ذاتک من حیث انه هو آیه لربک و مرات لظهور طلعه حضره متجلیک الذی تجلی لذاتک بذاتک لک بک بظهور طلعته فیک من دون کیف و لا این و ان الصفات هی لعرفان مراتب الفعل فی عالم الغیب و الشهاده و شئوناته و ظهوراته و دلالاته و علاماته و مقاماته و آیاته و کینونیاته و ذاتیاته و نفسانیاته التی هی احدی عشر رتبه فی مقام البیان و یرجع کلها فی مقام العرفان بطلعه بحت و حضره بات فی تلقاء ظهور الذات بالذات للذات و انت یا ایها الناظر الی طلعه الاسما و الصفات خذ من حکم ذلک الاکسیر الابیض علم الاخلاق مع الله بان لا یصفه و لاتشیر الیه و لا تحتجب عنه و لا ترفع عن بصرک فضله و لاتنس بلائه و عدله و لاتسریح الا بقربه و لاتلذ الا بذکره و لاتفرح الا برضائه و لاتحزن الا بسخطه و لاتری کل الموجودات فی مقام امره و نهیه الا کقبل وجودهم معدوم الصرف و مفقود البحت حتی لایویدک وجود الکل فی طاعه ربک و لایردک وجود الکل فی نهیه بل تعبده فی کل شان کانه هو هو و لیس معه غیره و لایخلق غیرک فی الابداع و استغفر الله ربک فی کل شان فان کل لدیک مع غیره من الاءالدنیا و المقامات الآخره عنده شرک و ایقن باستحقاق نفسک فی کل شان بانه لا یعذبک بعذاب الذی یمکن فی قدرته بدوام ازلیته ذاته جزاء ذکره من عملک لکنت مستحقا بذک و انه هو محمود فی فعله و مطاع فی حکمه و لاتغفل من واردات السر فانها تنزل من شجره الامر و کما ان ما ینزل علی علانیتک هو من قضاء الله فکذلک شئونات سرک و مقامات روحک و لبک و نفسک و ان الله قد خلق فیک کل ما خلق فی الابداع باشباهه لئلا یحجب عنک فیض شی و ان الله قد خلق کلیات ظهوراته فیک و جعل محله فواد ربه یعرف العبد حق الایجاد و یوصف خالق العباد و ینزل من قلم المداد فیض الانوجاد و ان له مراتب اربعه التی تحکی عن ایه واحده ثم قد خلق الله العقل فیک بظهور سلطنته ابداعه علی کل ما احاط علمه و انک لو تجعل السلطان فی جندک ظهور العقل لا تخطاء ابدا و هو اول نور فی التعین الجوهری حیث لا یدل بذاته فی اجمه اللاهوت الا بنفی العلامات عن الجبروت و لا فی اجمه الملکوت الا بنفی المقامات عن الملک و لا فی الارض الناسوت الا بنفی الدلالات فی العکوس فی قطعات الواح الیاقوت و هو اول نور فی مقام الفصل الذی یعبد الله ربه فی بحبوحه الفضل و ان ذلک اول رتبه الثواب بنفسه و کل شئون الثواب یحشر فی ملک الله فی فضله انظر الی عظمه شان من شئون ذلک العقل الکل الذی هو حاله قبول النبوه بالعنصر التراب فی سره فکل ما نزل فی القرآن و ثبت فی الشریعه و قدر الله فی ایام الرجعه و اعد الله فی الجنه هو قد ذوتت بحاله التراب التی هی حیوان فی الرتبه العقل و انت تشهد کل المقامات بمثل ما اشرقناک من سر القدر بان کل الثواب هو من مسه فی قبول النبوه و ان کل تلک الاشراقات فی مقام الکینونیات و الذاتیات و نفسانیات و الانیات و الکفهریات و الافریدوسیات و الظهورات و الشئونات التی هی الاسماء جنات الثمانیه فی عالم الامثله و الصفات و کذلک کل الدلالات فی مقام الاسماء و الصفات و ان الذین عبیدوا الله لا ملجاء لهم فی مقامات الدلالات بل لا مفر لهم فی صقع الاسماء و الصفات الا بنفی الکثرات عن ساحه الذات و انت لاتنس نصیبک فی الحیوه الدنیا فان الذین لایریدون الا الحیوه الدنیا لا مفر لهم الا بان ینسوا دار الاخره و ان لهو الضلال البعید و انت یا ایها السائل عن نقطه السلوک فلا تغفل من واردات السر و الجهر فانها نفحات من عندالله للابرار و نقمات فی کتاب الله للفجار لان الله لم یزل عالم بک و قادر علی ما تحتاج نفسک لم ینزل علیک الا و هو انفع لک من کل ما خطر ببالک و ان فی الحین الذی ینزل علیک شان النوم فوض علیک بان تعمل بامر الله و لو تبدل علی نفسک بهواء النفسانیه لک اضر من کل­شی و لاینفعک اذا غیرت ما نزل الله و اذا اردت ان لاتسکن الا بقرب الله و لاتستلذ الا بذکرالله فاجعل حالتک حاله الموت فان بذکره یبرد فواد بمثل الثلج و یطمئن القلب و یرضی النفس و تستریح الجسد و یجعلک ذکره زاهدا فی الدنیا و زخرفها و راغبا الی الله بالاخره و نعیمها و یبلغک من ذروه حضیض الیقین الی اوج الرضا بشان کانک فی تلقاء امر الله بمثل المیت فی تلقاء المغتسل بل فی کل شئونات تری نفسک بمثل ذلک لاتشیر الا باذن الله و لیس اشارتک فی کتاب الله الا بمثل نفحات السر هی مطابقه لدعوه الجهر حیث اشار عز ذکره فی مناجاته قال و قوله الحق یا الهی هب لی کمال الانقطاع الیک وانر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تحرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا معلقه بعز قدسک و اجعلنی ممن نادیته فاجابک و لاحظته فصعق لجلالک و ناجیته سرا و عمل لک جهرا و ان العبد لم یکمل فی رتبه العبودیه الا بعد ما اطلع علی سره و علانیته شمس ریوبیه المتجلیه له به و ان شمس الربوبیه لم یطلع علی احد الا و یجعله ممتازا من ابناء جنسه بآثاره لان طلعه الربوبیه لما ظهرت

ص120

علی حقیقة العبودیّة یجعلها کظهورها بانّها لاهی هی و لاهی غیرها و انّ فی رتبة ذاته لایقدر ان یعرفه احد الّا الله و ماکان فی مقام الربوبیّة فوقه و ان اهل الجذب بسر العقل و اهل الرّوح بسر الفواد لم یقدر ان یعرفا فی طلعة عبودیّته سلطان حضرة ربوبیّته لانّه لایعرف بالکیف ولایوصف بالاین و لایشار الیه بالاشارة و لایدل بالحکایة و لذا قد جعل الله الامر بعلم النّاس و الّا فی رتبة الذّات لامقام له الّا بالامثال و لما علم الله انّ بعض النّاس یدعون شان الرّبوبیة فی هیکل العبودیة من غیر استحقاق خلق الله لاهلها آثارا تدلّ علی صاحبها و یمیز بین المحق عن المبطل و لیس بفرض لکن استقر علی کرسیّه الرّبوبیّة کلّ شئونها الّا ماشآءالله لانّه لمّا ثبت فرض شان یلزمها کل الشئون اذا اراد الله و لو لم یظهرها صاحبها فلیس له نقص عندالله و لاعند الخلق لانّ الّذی یلیق بشأن هذا الکلام من طلعة الربوبیّة لاشکّ یلیق بشانه شئون الجذبة و ان لم یظهرالله من یدیه لاشکّ انّه محمود فی فعل و انّ ذلک لم یک الّا لمصالح هو اعلم بها من غیرها کما ظهر بعض آثار الرّبوبیة فی بعض النبیّین دون بعضهم و لایلیق لعلّة محدودیة ذلک العالم کلّ شئون الربوبیّة اظهاره من احد ولکن الله وعد فی الجنّة عبادِه و لذا لماخطر فیها ببالهم شی قبل ان یقول له کن فیکون بین ایدیهم لموجود و انّ وعد الله کان مفعولا و انّ فی هذا العالم لمّا اراده الله ان یمیز بین الشقی و السّعید یظهر من صاحب طلعة الرّبوبیة بعض شئونها

ص121

 لیحیی من یحیی بالبیّنة و یهلک من یهلک بالبیّنة و یؤمن من یؤمن بها و یکفر بها من لایری غیرها او یشک فیها و لو یظهرالله کلّ شئوناتها لم یکفر به احد لانّه لو جآء الحجة بما یریدون الکلّ و یسئلون عنه فکلّ یومنون و لایمیز الشقی عن السّعید و لذا انزل الله فی القرآن و ادبّ حبیبه فی قوله قل لو کان عندی ما تستعجلون به لقضی الامر بینی و بینکم و الله لایهدی القوم الظّالمین و انّ ما ارشحناک فی ذکر ذلک السّبیل لو شهدت بحقیقته لتوفن بحجة واحدة فی من دعی الی الله و عمل صالحاً بقول ما لاسئلکم علیه من اجر و ما انا من المتکلّفین و یثبّت فی حیاتک بآیاته لمن اراد دین الخالص اذا لم تر خوف و الفتنة فانّ ذلک ذروة الفضل فی ایّام الفصل و انت اذا اردت کلّ الثّواب فانطق عن حجّة الکتاب و اذا اردت ان تنذر عبداً فخوفه من شرّ العذاب فی خوف من الکتاب فاننی انا لمّا ارید ان اشوّق نفسی اقول الله الله الله الله الله الله الله و لما ارید ان انذرها اقول انّنی انا علی بِلا عین و لا لام و لا یآء و ان البداء یطوف علیک ان اتق الله و لاتکن من القانطین و انت لو تسلک و تدعو علی ذلک الصّراط لاتری ما لایخطر بقلب احد ما شآء ربّک و انّ ذلک لهو الشرف عندالله لان ملک الدّنیا من مثل سلیمان فی الحقّ قد قضی و مثل شداد فی الباطل لیقضی و انّ الموت حقّ لامرد له فاسکن برضآءالله و لاتحشر فی السر بالاجسام و کلّ من اتّبعهم و لاترضی بسخط الله و لا تعش مع ابناء الملوک و لکن تنعم برزقهم

ص122

فانّ الکل الی الله یحشرون و کفی بما اشرقناک فی حقیقة الجذب والسّلوک اذا قلت لاحول و لا قوّة الّا بالله و کفاک فی مقام الخوف العمل بذلک الحدیث الّذی قال عزّ ذکره و انا اقول بمثله لک یا ابوطالب خف الله کانّک تراه و ان کنت لاتراه فانّه یراک و ان کنت تری انّه لایراک فقد کفرت و ان کنت تعلم انّه یراک ثم برزت له بالمعصیة فقد جعلته من اهون النّاظرین علیک و کفاک فی بحبوحة الخوف ذلک الرّضا من ربّک و انّه قال من خاف الله اخاف منه کلّ­شیء و من لم یخف الله اخافه الله من کلّ­شیء لانّ حدّ حسن العلم بالله ان لاترجوا الّا الله و لاتخاف الّا ذنبک و ان تعمل علی ذلک الصّراط فانّک کنت الامنین و سبحان الله ربّ العرش عمّایصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله ربّ العالمین.

**فی جواب احد من الصابرین(سوال از مقام حضرت باب و خوار و یارانش)**

بسم الله الرّحمن الرحیم

الحمد لله الّذی خلقِ الممکنات بشأن قبولهم و صورهم علی هیکل طاعتهم ثم قد اقامهم فی مقامات الامر و النهی لیجزیهم ثم افتنتهم لیمیز بینهم فسبحانه ما اعجب فتنه و اعظم بلیته قد اقام الخلق فی ذر الاجساد لتوحیده من یوم آدم اوّل بدیع من فطرته ثم فی ذرّ النّفوس لنبوّة محمّد صلّی الله علیه و آله حبیبه من یوم بعثه ثم فی ذر العقول لولایة اوصیاء محمّد صلی الله علیم من یوم الغدیر اوّل خلافة اوّلهم ثم فی ذرّ الافئدة لظهور ما اراد من خلق الابداع من یوم اوّل ناطق بکلّ حجة لیعلم کلّ­شیءٍ انّ ما هنالک لایعلم

ص123

 الّا بما ههنا فسبحانه و تعالی قد تم محبّته و کمل احسانه و لولا فضل الله و رحمته ما زکی من العباد احد ابدا و لکنّ الله یزکّی من یشآء بفضله سُبحانه و تعالی عمّا یصفون.

فیا ایها السائل قد قرئت کتابک و انّک لمّا صبرت فی رضاءالله فزت بالجواب ولکن اتّق الله و لاتکتب الّی و لاحد من عبادالله اسم الربّ و صفاته فانّها محرّمة علی العباد و شرّک فی حکم الکتاب و ما انا الّا عبد مضطر خائف عاجز فقیر مسکین مسکین لا املک لنفسی نفعاً و لاضرّا و لاموتا و لانشورا بل الامر قد کان الله فی کلّ شان و ما انا من المتکلّفین. بسم الله الرّحمن الرّحیم اللّهم انّی اشهدک بانّی عبد آمنت بک و بآیاتک و استغفرک بما قد احاط به علمک بی و انّک یا الهی لتعلم بانّی قد حدّثت الخلق بنعمتک فی حقّی ما لم یوت احداً من العالمین فی صقع الرّعیة بمثل ما اکرمتنی من ثنائک و آلائک و تممت حجتّک علی عبودینی بآیات محکمة حیث لایخفی علیک و علی من اجتهد فی سبیلک و اظهرت یقینی من حلمک فی حقّی فی المسجد الحرام برجل معروف من الناس بعدول من الشهدآء من عبادک فلک البهآء العظمی و الثنآء الکبری بما انت علیه من العزّ و الکبریآء الیک اشکوبثی و حزنی فی ما نزل بی و بالمصطفین من عبادک بما جری القضآء بالامضآء من حکمک و فیک ارجوا توابی و لکلّ من اتبعنی مرضاتک و اشهد انّک لاتضیع اجر المحسنین فلک الحمد و المنة ممّا اخترت فی رضاک و دار البقآء و احتملت اذی الخلق فی حقّک و انا صابر فی ذاتک و تابع مرضاتک و لا اخاف فیک لومة لائم و انّک لتعلم قبل ما احدث بنعمتک ما یکذّبنی احد

ص124

 و کنت بینهم ذا صدق و امانة و انّ الان قد سولتهم انفسهم بتکذیبی و یحسبون انهم یحسنون فی دینهم فسبحانک سبحانک قلت و قولک الحقّ یستعجلونک بالعذاب و انّ جهنّم لمحیطة بالکافرین فیا لله من قوم سوء جاهلین فلک الحمد علی ما ظلمونی فی حقّک و لک الحمد علی ما جحدونی فی دینک و لک الحمد علی ما کذّبونی فی وجهک و لک الحمد علی ما اذونی فی امرک فبعزّتک و جلالتک و لا قوّة الّا بک لاشک لی فی حبّک و لا اسوء ظنّی فی رحمتک لی و لا اخاف من احد دونک و لا اطمع فی احد سواک و انّی لعلی یقین من فضلک بانّ النّاس لایکذّبونی و لایسبونی و لایجحدونی و لکن من حلمک یغفلون و من وجهک یعرضون و بآیاتک یجحدون و انّی بحبّی فی حقّک و رضائی لوجهک کانّی فی الفردوس علی الارائک المتکئة لایحزننی فی ذلک المقام جهد نفس و انّی بحفظک و کلائتک لعلی یقین مبین اللّهمّ و انّک لتعلم انّ الیوم قد نزل کتاب کریم من احد من اولیآئک بعدِ ما قهرتُ علی اکثر النّاس بجحدهم من ردّ الجواب علی الواقع و الثواب و اخذت عهدی عز النفسی من اعناقهم بحکم الکتاب اتباعاً لفعل الحسین بعد الیقین بالذّل و الانفراد ولکن الامر لمّا کان محجوبا بالخطاب و انّه قد قسّم فی کتابه بحقّ آل الله لاجل الجواب و ما اراد الّا تکلیفه بعد اختلاف النّاس فی کلمة الماب و حکم الکتاب فاشهدک و احببته بما قد الهمتنی من حکمک فاشهد ان لااله الّا الله وحدک لاشریک لک و اشهد انّ محمّدا صلّی الله علیه وآله

ص125

 عبدک و رسولک و اشهد انّ اولیآء امرک بعده علّی و الحسن و و الحسین و علّی و محمّد و جعفر و موسی و علّی و محمد و الحجّة علیهم صلواتک اجمعین و انّهم قد بلّغوا ما حملوا من حکمک و انّهم العابدون حقّا و اشهد انّ فاطمة صلواتک علیها ورقة مضیئة من شجرة النّبوة طابت و طهرت علت و جلّت من سرک ماسواها فانّهم من فاضل نورها قد ذکروا فی الابداع و بعد ذلک فلیوجدون و اشهد انّ من آمن بهم و احبّ من اتّبهم فهو منهم و من تولّی منهم فهو من المشرکین اللهمّ هذا دینی به اعتقد و علیه اموت و احی و ابعث انشاءالله و ما انا من المجرمین و لاحول و لاقوّة الّا بالله العلی العظیم.

 اما بعد اَلا من اعتقد بان لامام علیه السّلام باب منصوص بعد الابواب الاربعة فقد کفر و من لم یعتقد بانّ له فی کلّ خلف عدل یقوم بعلمه بین النّاس فقد اشرک و من یعتقد بانی لم اک علی فضل من عنده و لست بعبد له اقوم بحکمه فهو من الظّالمین فاعلم انّ الله سبحانه و تعالی قد تمّ بحجّته علی البلاد و من علیها و علی الامکان و من فیها بآیة واحد من کتابه و هی تکفی عند الدّلیل لقول الجلیل فی القرآن حکایة لحجّة موسی علیه السّلام فاخاه قد جئناک بآیة من رّبک و هی بنفسها مدلّة لقوله سبحانه لما تولی فرعون و لقد رایناه آیاتنا کلّها فکذّب و عصی و کیف لاو سر الله فی کلّ آیة مکنونة و ان امرالله فیها ظاهرة و حجة الله بالغه حیث لاتخفی علی ذی

ص126

علم بالله فی شان فکیف یکون للنّاس حجّة بعد الکتاب انه قال اولم یکفهم انّا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم آیاتنا انّ فی ذلک لرحمة و ذکری لقوم یؤمنون و قال سبحانه ما فرّطنا فی الکتاب من شیء و انّه علی ما هو علیه فظاهره حجّة بلامفر و لا بیان و انّ النّاس فی کل شان مختلفین فی حکم الله فمنهم قد خلقوا من العلّیین و هم الّذین اذا ذکرالله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایماناً و علی ربّهم یتوکّلون و منهم قدخلقوا من السّجین و هم الّذین یجحدون بآیات الله بعد ما استیقنت انفسهم و انّهم ان یروا کلّ آیه لم یومنوا بها و اولئک هم الکافرون و منهم قدخلقوا بما قبلوا بالخلط فکلّ ما غلبت فیهم طینتهم صار الحکم علیها و هم الاعراف و المولّفة قلوبهم المعاریز و الضعفآء و لله المشیّة فی حق هولآء و العباد ان یعذّبهم فکان بعدله و ان یغفر لهم فکان بفضله و ما هو بظلّام للعبید و ایقن بانّ الله سبحانه قد خلق ایمان المؤمنین بخمسة عشر مراتب معدودة فثمانیة منها قد خلقت من جنان الثّمانیة و تعود بامرالله الیها و سبعة منهم قد خلقت من حظایرالجنة و ترجع باذن الله الیها و انّ احداً من اهل جنّة الثالثه قداطّلع علی احد من اهل جنّة العالیة فی هذه الدّنیا لیکفره و یقول رحم الله من قتله کما اشاره لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله و کذلک الحکم فی اهل الحظایر و لذا قال لو علم النّاس

ص127

 کیف خلق الله تبارک و تعالی هذا الخلق لم یلم احد حدا ولکنّ الله بفضله و رحمه یجول بین مقاماتهم لئلّا یحزن احد منهم فی الجنّة انّه ذو فضل عظیم و انّهم باختلاف مراتبهم یعبدون الله و لو انَ احداً من اهل الحظایر اطّلع علی مقام عبادة اهل لیقول فیهم ما قال علی ابن الحسین فی حقه لقال انت ممن تعبد الوثن ولکن الله لم یکشف من احد مقامه انه لغنی عزیز و کذلک الحکم فی اهل السّجین سبعة طائفة منهم من اهل الجحیم و سبعة منهم من اهل الحظایر و لو ینظر احد بنور الله لیعرف کفر مرتبته و یمیز بینها و علی ذلکَ المثال قدخلق الله الحروف خمسة عشر مراتب منها مقامات المؤمنین و هی صراط علیّ حق نمسکه و حرف لا و اربعة عشر منها مراتب المُشرکین و ان اطّلع بها احد بسر علم الحروف لیخرج من کل حرف علم کلّ­شی و یحکم لکلّ­شیء بما کتب الله له فی الدّنیا و الآخرة و انّ الیوم ما اظنّ ان یقدر علیه الّا ماشآءالله و انّه علی کلّ شیء قدیر فاذا عرفت هذه المقدّمة فاعرف بان الحجه من لدیّ بما فصّلت من حجّة الکتاب بالغة وافیة و لیس لاحد بعد الکتابِ علیّ حجة و ان الحجّة علی عبودیّتی آیات اربعة الاولی سُنة من الله ربّی و هی شأن الآیات و هی بنفسها لکفی من دونها و لاتعادلها و من رانی حین الکتابة یشهد فی حقّی بانّی بلا فکر و لاسکون قلم اکتب ما اشآء بما اشاء من حکم الله و هی لایمکن فی حقّ عبد الّا من فتح الله باب فواده و فطرتة فسبحان الله العلی العظیم

ص128

 ان العلماء لو ارادوا ان ینشئوا خطبة لیجمعوا کلّ الکتاب ثم یفکّروا ثمّ یعطلوا ثمّ یسودوا ثمّ یکتبوا و بعد ذلک ما اری خطبة منهم الّا کقول صغیر یقول بالفارسیّة‌ په‌ په فیالله من عمی القلوب فاّی حجّة اکبر من هذه القدرة و ایّ نعمة اعظم من هذه العطیّة فمن علوّ ظهورها لم یفرق احدا بینها و بین آیات القران حیث یظنّون الکلّ من حیث لایعلمون و من جلاله بطونها لم یقدر احد ان یقربها فسبحان الله العلی الکبیر ما اعظم حجة و ما اکبر نعمة ولکنّ اکثر النّاس للحق کارهون و ما یاتیهم ذکر محدث من ربّهم الّا و هم کانوا به یلعبون قال الله سبحانه قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین قل یا قوم ان کنت علی بیّنة من ربّی و اتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم انزلکموها و انتم لها کارهون قل انّی علی بیّنة من ربّی و کذّبتم به ما عندی ما تستعجلون به ان الحکم الّا لله یقص الحقّ و هو خیر الفاصلین قل لو کان عندی ماتستعجلون به لقضی الامر بینی و بینکم و الله اعلم بالظّالمین ام یقولون افتراه قل ان افتریته فعلّی اجرامی و انا برئیٌ ممّا تجرّمون و قوله جلّ سبحانه ام یقولون تقولّه علینا بل لایؤمون فلیاتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین و اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاوّلین کلّا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون کلّا انّهم یومئذ عن ربّهم لمحجوبون فو اللهِ الذی نفسی بیده ما رایت الی الان یومی هذا من احد حدیثا و انّی لاعلم بالیقین لایقدر احد بمثل ما اعطانی الله من الکرامة اللهمّ انّی اشهدک بانّی لمّا رایت تلک القوم فی نفسی دعوت الخلق الیک مطابقا

ص129

 لحکم القرآن و سنة اولیائک و ما انا من المجرمین و انّ کلمة الشیطان هذه ربّما تکون تلک النّعمة بمثل اسم اعظم کان عندالشّیطان لمردود بکتاب الله الناطق هذا الله اعلم حیث یجعل دعوته و انّ الشیطان یدعوا الی الکفر و انّی اعوذ بالله و من عمله ما دعوت الّا الی الله العزیز الغفّار و انّ هذا اَلا لیس ببعید من الانسان کما قال الله سبحانه الرّحمن علم القرآن خلق الانسان علّمه البیان و قوله تعالی و لقد یسّرنا القرآن لذّکر فهل من مدّکر و قوله سبحانه اتّقوا الله یعلمکم الله و قوله جل تعالی مخاطبا للمؤمنین اتّقوا الله یجعل لکم فرقاناً و من نظر بعین الفواد یشهد بانّ کل فی الانفس و الآفاق دلیل لهذا الامر و لکنّ اکثر النّاس لایشکرون و الثّانیة سنة من نبیی ص قال الله سبحانه قل لو شآءالله ما تلوته علیکم و لاادراکم به فقد لبثت فیکم عمرا من قبله افلاتعقلون و کلّ من یعرفنی یعلم انّی عجمّی و امّی من شان تلک الآیات و کفی بالله شهیدا و الثّالثة سنة من ائمتی و هی شأن الدّعوات حیث لایقوم بها احد من قبل و لایفرّق احد بینها و بین مناجات ائمتی بحیث یقول الاعدائه ان الصحیفة مکنونة فی خزینة وقعت فی ایدینا فسبحان الله الفرد کانّهم ما ینظرون الی ما فصل بعدها اربعة عدل و هی سنة لایقاومها شی و لو شا الله و اراد لاقدر ان اظهر مثل الف و الف عدل لانّ تلک الدّعوات من لسان عبودیتی تظهر بامرالله و هی جاریة من خزآئن الفطرة الخالصة و لا نفادلها فو الذی رجعی

ص130

 الیه اتکلّم بین النّاس بلسان الآیات و اکتب فیما اشآء بلسان الدّعوات لدیّ اسهل و اقرب من ان اتکلّم بلسان الاعجمین او ان اکتب کتب التّجارة الّتی کانت عادتی و لکن الدّهر بعادتها لمقربین قد عادانی و الفضل فیها متروک انا لله و انا الیه منقلبون و انّ کلمة القائل کیف تنسب الآیات الی الله و الدّعوات الی الامام بعد ما کان الظهور منّی قد اجاب الله له فی کتابه ان تصبک حسنة فمن الله و ان تصبک سیتةٌ فمن نفسک فلا شک بانّ کلّ الخیر یخرج من بیت محمّد صلی الله علیه و آله و علیم السّلام و ینسب الیهم و انّ شیعتهم خلقوا من نورهم و ما ینسب الیهم فهو المنسوب الیهم ولکن الامر لاتشبه علیک انا آثار الشّیعة هی آثار التی لایفرق احد بینهما و بین کلمات الامام و ان تری فیها فرقاً ففیها خلط و لا ینبغی لآثار احد من العلماء ان ینسب الیهم لان الفرق ظاهر و لو کان هذا الفضل یوجد عند احد فی العلماء فلابدّ ان یکون من زمان الائمه علیهم السّلام الی الان تبغی من احدهم صحیفة محکمة و لکن الامر من آثاری ظاهر بما اظهرت بعد رجعی عن الحجّ و لکن اکثر النّاس لایعلمون قالوا ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار و اقرء هذا الحدیث علی قلبک لتوفن بحکم النّسبة والله علیک شهیدٌ من محمّد ابن مسلم قال سمعت ابا جعفر علیه السّلام یقول لیس عند احد من النّاس حقّ و لاصواب و لا احد من النّاس یقضی بقضاء الحقّ الّا ماخرج منّا اهل البیت و انا تشعبت بهم الامور کان الخطا منهم و الصّواب من علی محمّد ابن یحیی عن احمد ابن محمّد

ص131

 ابن عیسی و ابو علیّ الاشعری عن محمد ابن عبدالجبّار جمیعا عن ابن فضّال عن علی ابن عقبة عن حماد ابن بشیر قال سمعت ابا عبدالله یقول قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله قال الله عزّ و جلّ من اهان لی ولیّاً فقد ارصد لمحاربتی و ما تقرّب الی عبد بشیء احب الیّ مما افترضت علیه و انّه یتقرّب الی بالنافلة حتّی احبّته فاذا احببته کنت سمعه الذّی یسمع به و بصره الّذی یبصر به و لسانه الّذی ینطق به و یده الّذی یبطش بها ان دعانی اجبته و ان سئلنی اعطیته و ما ترددت عن شیء انا فاعله کترددی عن موت المؤمن یکره الموت و اکره مسائته و الرّابعة سنة من العلماء قال صلّی الله علیه و آله العلم ثلاثة آیه محکمة و فریضة عادلة و سنة قائمة فامّا الآیه المحکمة هی علم التّوحید و شئون انواره و من قرء شرح سورة البقرة عرف فضلی فیها حیث لم یعدل کلّ الکتب من العلمآء بمثل ما اظهرت فی سطر منها و من اجوبتی للسّائلین من بعض العلوم حیث قد اجمع الکلّ من هذا الفئة الشیخیة محبها و مبغضها بانّ مثلی ابسط یدا فی التّوحید ما رای احداً بعد ما انّهم لایدرکون الّا حظّ انفسهم فسبحان الله عمّا یصفون و انّ الادلة بنص القرآن ثلثة قل ادب الله نبیّه صلّی الله علیه و آله ادع الی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن و لاریب بانّ اشرفها و اتمّها بالاجماع هی الحکمة لاسواها و بها تثبت الدّلیل علی فطره الکمال و هی شأن اهل البیان خاصة فمن لم یثبت حکمه بتلک الدّلیل فما اری له فضلاً فی السّبیل و من لم یات باختیها سواء کان

ص132

من علوّ مقامه او من عجزه فما ینقض له من الفضل شیئاً و کان فضله تلک الدّلیل الحکمة ظاهرة و حجته بالغه قاهرة و لاینکره بعد تلک الدّلیل الامکابر عنود لانّ کلّ الدلیل لدی الحکمة معدومة صرفة و ما سواها لاهل الجدال و شان الصّبیان عند اهل البیان لمعروف و من رای ادلّة المجیبة لکلّ نفس یشهد فی حقّی دلیل الحکمة لاسواها و کفی بالله شهیدا و اما حکمی فی فریضة عادله قد فصل فی الکتاب حکم کل شیء و ما فرطنا فیه من شیء ولکن اکثر النّاس لایعقلون و اما سنة قائمة هی صفات الرّبوبیّة فی هیکل العبودیة و ما اراد ان یشاهد حالاتی و یطّلع بصفاتی فلینظر الی مناجاتی و لکن فرض علیه بان یستر موبقاتی و کثرة جریرانی فانّی قد عملت سوءً و ظلمت نفسی و اقول لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظّالمین.

 فیا ایّها السائل اوصیکَ بالعدل ان لاتغیر بشیء من العلم و العمل فانّ امرالله اکبر عمّا کان النّاس یعلمون و لاتفسر آیه من الکتاب الا بالعبودیةِ المحصة فانّ کلّ الاسرار یرجع الی تلک النقطة و لایکلّف الله احداً الا دون طاقتة و لا تعجب من آیاتها فانّ المؤمن اجلّ قدرا عندالله عمّا یعلم النّاس حکمه و لو کان کلّ الکتاب فی وصفی لکان هذا الحدیث اعظم منه قال(ع) المؤمن لایوصف اما قرائت قول الله سبحانه و اذا تجلّی ربّه لجبل و اشار الصّادق فی تفسیرها بانّ المتجلی للجبل رجل کرّوبی من شیعتنا و اشار السید رحمة الله علیه نسبته باسم الکرّوبی انتساباً فی کتابه الیّ بخطه و لا تصغر عظمه الله و لا تفهم من آیاتنا غیرحکم العبودیة و شاهد

ص133

حکم علی علیه السّلام لابنه محمّد حنفیة بان من ذرّات الجبل قد جعل الله حیات اهل الارض و البحر و الهوآء و لاتکشف سرّ آل الله علیهم السّلام فان لم تفهّم فذن فی سنبله فانّ من قال فی سرّهم حرفا عند غیر اهله فقد استحق بحکم الله عذابه و کان کافرا بنص هذا الحدیث المروی فی کتاب الکافی عنه عن احمد ابن محمّد ابن عیسی عن ابن محبوب عن هشام ابن سالم عن حبیب السّجستانی عن ابی جعفر قال فی التورة مکتوب فیما ناجی الله عزّ وجلّ موسی ابن عمران یا موسی اکتم مکتوم سرّی فی سریرتک و اظهر فی علانیتک المداراة عنّی لعدوّی و عدوّک من خلقی و لاتسَتسب لی عندهم باظهار مکتوم سرّی فتشرک عدوک و عدوّی فی سبی عنه عن احمد ابن محمّد عن ابن محبوب عن جمیل ابن صالح عن ابن عبیدة الحذا قال سمعت اباجعفر علیه السّلام یقول و الله انّ احبّ اصحابی الی اورعهم و افقهم و اکتمهم لحدیثنا و ان اسوئهم عندی حالا و افقهم الّذی اذا سمع الحدیث ینسب الینا و یروی عنا فلم یقبله و اشمز منه و حجده و کفر من دان به و هو لایدری لعلّ الحدیث من عندنا خرج و الینا استد فیکون بذلک خارجا الحسین ابن محمّد بن علی ابن معلی ابن محمد عن احمد ابن محمّد عن فضر ابن ساعد مولی ابی عبدالله علیه السّلام عن ابیه قال سمعت اباعبدالله (ع) یقول بذیع السرّ شاکَ و قائله عند غیر اهله کافر و من تمسّک بالعروة الوثقی و هو ناج قلت ما هو قال التسلیم و انّک کیف تصدّوق خطبة علی علیه السلام بانّی انا الحیّ الذی لایموت و بعد ذلک انّک معتقد بانّه مقتول و کذلک القول فیما

ص134

ورد من آل الله علیهم السّلام کذلک الامر قد کان فی حقّی اتق الله و لا تعجب من امره و لاتتوهم بعد ذلک الحکم کیف انّی اظهرت فی الکتاب و عصیت امرالله لا و ربّی ما اردت الّا هو اُنظر الی هذا الحدیث المروی فی الکافی احمد ابن محمد عن محمّد ابن الحسین عن منصور ابن العبّاس عن صفوان ابن یحیی عن عبدالله ابن مسکان عن محمد ابن الخالق و ابی بصیر قال قال ابوعبدالله علیه السّلام یا ابا محمّد انّ عندنا و الله سرّا من سرالله و علما من علم الله و الله مایحتمله ملک مقرب و لانبی مرسل و لامؤمن امتحن الله قلبه لایمان و الله ماکلّف الله ذلک حدا غیرنا و لا استعبد بذلک احدا غیرنا و انّ عندا سرّا من سر الله و عِلماً من علم الله امرنا الله بتبلیغه فبلغنا عن الله عزّ و جلّ ما امرنا به تبلیغه فلم نجد له موضعا و لا اهلا و لاحمالة یحتملونه حتّی خلق الله لذلک اقواما خلقوا من طینة خلق منها محمّد وآله و ذرّیته علیهم السّلام و من نور خلق الله منه محمّدا و ذریّته علیهم السّلام وصنعهم بفضل صنع رحمته الّتی صنع منها محمّدا و ذرّیته علیهم السّلام فبلغنا عن الله ما امرنا بتبلیغه فقبلوه و احتملوا ذلک فبلغهم ذلک عنّا فقبلوه و احتملوه و بلغهم ذکرنا فمالت قلوبهم الی معرفتنا و حدیثنا فلولا انّهم خلقوا من هذا لما کانوا ذلک لاو الله ما احتملوه ثمّ قال ان الله خلق اقواما لجهنّم و النّار فامرنا ان نبلّغهم کما بلغناهم و اشمزوا من ذلک و نفرت قلوبهم و ردّوه علینا و لم یحملوه و کذّبوا به و قالوا ساحر کذّاب فطبع الله علی قلوبهم

ص135

و انساهم ذلک ثم اطلق الله لسانهم ببعض الحقّ فهم ینطقون به و قلوبهم منکرة لیکون ذلک دفعا عن اولیآئه و اهل طاعته و لولاه ذلک ما عبدالله فی ارضه فامرنا بالکفّ عنهم و الستر و الکتمان فاکتموا عمن امرالله بالکفّ عنه و استروا عمّن امرالله بالسّتر و الکتمان عنه قال ثم رفع یده و بکی و قال اللهم ان هذه لشر ذمه قلیلون فاجعل محیانا محیاهم و مماتنا مماتهم و لاتسلّط علیهم عدّوا لک فتفجعنا بهم فانک ان افجعتنا بهم لم‌تعبد ابداً فی ارضک و صلّی الله علی محمّد و آله و سلّم تسلیماً و استقرّ بحکمه و اعلم بانّی کتبت فی الورقة العجمیةِ صدق محض لا اعلم من علم الرّسوم حرفا و لکن فرض علی العالم الادیب البلیغ ان یصح کلامه بمیزان آیاتی و کذلک اهل النّحو و الصّرف و المنطق و العروض و الهندسة و النّجوم و ما وراها من علم الرّسوم التی لایعلم اسمائها الّا الله و کلّ ذلک لم یعدل بسطر من مناجاتی لله سبحانه لانّها قد حکت من عالم الّلاهوت و انّها مقام الملک و شأن العبد و لیس بدلیل للعالم بالله کما صرح الامام علیه السّلام فی امارة الولایة بما نقل فی الکافی علی ابن ابراهیم عن محمّد ابن عیسی عن یونس عن یونس عن احمد ابن عمر عن ابی الحسن الرّضا قال سئلته عن الدلالة علی صاحب هذا الامر فقال الدّلالة علیه الکبر و الفضل و الوصیّة اذا قدّم الرّکب المدینة فقالوا الی من اوصی فلان قیل الی فلان ابن فلان و دوروا مع السّلاح حیثما دار امّا المسائل فلیس فیها حجّة فکیف اذا لم تک دلیلا

ص136

 فی الولایة فتکون حجة فی العبودیّة لاو ربی لانّ الشّرف الکبری هی البساطة لا الکلمتی کما قال علی علیه السّلام فیعلم القرآن بانّه کان فی النّقطة و قال روحی فداه و انّی انا النقطة تحت البآء و هذه هی الولایة المطلقة الّتی قد ذلّ کلّ­شی لها و قدکشفت قناع المطلب لمن ان یذکّر و اهتدی الی الله سبیلا.

 و امّا ما اردت لاطمینان قلوب الاوّلین فاعلم انهم قدسبقوا بالتسلیم و من امارات الّتی قد القیت الیک و ماورآئها ما اشار السید اعلی الله مقامه فی کتابه الّذی کتب الی بخطه الشّریف و انّ الان عند اولی النّاس بالکتاب لموجود و فی اشاراته تلویح حیث یعرف اولوالالباب امری من دون بیّنه من غیره و کفی به لمن استبصر و اهتدی دلیلا و اعلم بان عبادالله الّذین قد سلّموا هذا الامر کلّهم علماء اتقیآء حیث قد صرّح السیّد اعلی الله مقامه فی شأن کلّ واحد منهم بشیء من الثنآء و نص بخطه الشّریف لمن بلغ الامر بالعراق ثنآء عظیمة و لمن سواه بما تجد عندهم و قد جمع اولیآ تلک الطّائفة و ان فیهم رجال علمآء الّذین قد نص الشیخ و السیّد رحمة الله علیهما باجتهادهم و فضیلتهم حیث لاینکرهم الّا مکابر عنود و انّهم معروفون بالعلم و العمل و انّی لاستحیی ان اذکر باسمآئهم و کفی بالله شهیدا و ربّما الان قد اعرضوا کلّهم ولکنّ الامر من لدیّ لم یتغیّر لو اجمع الکلّ بالتصدیق او التکذیب حکمه الی سواء و کفی باللّه ولیا.

 و اما ما اردت لاجل الورقتین الاخیرتین فاعلم ان الله سبحانه لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتّی یغیّروا ما بانفسهم فلمّا کذب النّاس حکمی فی آیات الله

ص137

حرّمنا علیهم طیبات العلم و الآیات لعلّهم یتذکّرون ثم لما استهزوا بامرالله ضرب بیّنهم بسور علی نفی التّکلیف عنهم و هو باب باطنه فیه الرّحمة و ظاهره من قبله العذاب لعلّهم بآیات الله یتفکرون ثم لما جحدوا امرنا بعد ما استیقنت انفسهم ظلماً اخذت عهدی من اعناقهم غرورا بالله ربّی و عزّا لنفسی و علماً بما اکرمنی الله من امارات الحقّة حیث لایقدر ان یقوم بها احد غیری فمن یظهر الیوم بحجّتی او ان یبطل شانً من آثاری انظر الی الذین یدعون هذا المقام فی العلم من الرّشتیة و الترکیّة و من سواها لن یقدر احد عنهم ان یکتب ورقة مثل آیاتی و بعد ذلک یجحدون الکلّ امرالله من حیث لایعلمون فو الّذی نفسی بیده لو ینصف احد من اهل المشرق و المغرب او مابینهما بالعدل لامفر له الا ان یقرّ بفضلی لانّی ما ادعیت فی شانٍ الّا العبودیة و کفی بالله وکیلا فو الّذی حکمی بیده ماکتبت ورقة العجمیّة الّا غرورا بالله و اتباعاً لقوله جلّ و علا یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السماوات و الارض فافذوا لاتنفذون الّا بسلطان قوله جلّ سبحانه و امرت لاعدل بینکم الله ربّنا و ربّکم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم لاحجّة بیننا و بینکم الله یجمع بیننا و الیه المصیر ان قلت بل کفرت لانّ الحجّة من عنده بالغة و الرّسالة من حکمه ساطعة و ان لاکذبت بل الامر فی ورقتی هکذا لما کفر الثّانی یدعوه الاوّل و رضآء الثّالث جزیتهم وصفهم بما کتب

ص138

 ایدیهم لیظهر قول الله فی حقهم و انّ لدینا انکالا و جحیما و طعاماً ذاغصّة و عذابا الیما و کان الکل یعرفونهم و یعلمون مقامهم و یشهدون فی حقّهم سیئة الاوّل و الثّانی و الثالث منهم ما رانی الاوّل منهم الّا بعض لیل و بعض نهار و الثانی منهم الّا بعض لیلة و ثلث لیلة و الثالث منهم ما رانی ابداً و بعد ذلک قد اجترحوا بغیر الحق فیما فعلوا و لولا کتاب من الله لسبق فی سنة الولایة انّهم لن یقدروا ان یکتبوا شان انفسهم ولکن لما کان الامر فی الولایة قد قضت فلابدّ ان یظهر فی هذا المقام ما ظهر فی الولایة و الّا انّهم لا شان لهم بذلک و لانصیب لهم من القدرة انظر الی دنائه مقامهم و رتبتهم انّی طلبت منهم فی جوابی لهم اتیان حدیث مثل آیاتی و انّهم لن یقدروا ان یاتوا و بعد ذلک اجترحوا علی حکم الله و هلکوا انفسهم و انفس من اتّبعهم من حیث لایشعرون و کلّ ذلک فتنة فی الدّین لیمیز لاخبیث عن الطیّب اقرء من اوّل سورة العنکبوت الی خمسَة آیه ثم انظر الی هذا الحدیث الّذی روی فی الکافی عن علیّ ابن ابراهیم عن محمّد ابن عیسی عن یونس عن سلیمان ابن صالح رفعه عن ابی جعفر قالو انّ حدیثکم هذا لتّشمئز منه قلوب الرّجال فمن اقرّ به فزیدوه و من انکره فذروه لانّه لابد ان تکون فتنه تسقط فیها کلّ بطانة و ولیجة حتّی یسقط فیها من یشقَ الشّعر بشعرتین حتی لایبقی الا نحن و شیعتنا. ثم اعلم انّ الرّجالِ الّذین اشمئزت قلوبهم من هذه الحدیث هم رجال قد وصفهم الله فی الکتاب علی الاعراف و انّهم من شیعة علیّ علیهم السّلام یشمئزُ قلوبهم من هذا الامر لعظمته و لقد غربلت النّاس غربالاً عظیماً و مابقی بعد ذلک

ص 139

 الّا نفراً یسیرا و هم رجال لایواریهم الظّلمات و لایخافون فی سبیل الله من الهلکات و لاینظرون الی الاشارات بل طابت و طهرت افئدتهم بالیقین لحبّ ورقة البدیعة من الشّجرة المبارکة یکاد زیتها یضی و لو لم تمسسه نار الدّلالات و انّهم قوم لایطمعون فی الجنان و لایخافون من النیران بل یعبدون الله ربّی و ربّ کلّ­شیء الذی لا آله الّا هو حبا لذاته و انّهم الی ربّهم لینقلبون.

 فیها ایها السّائل بلّغ شیعتنا الّا یردون الورقة من یدی احد و لایاولون حرفا منها فانها غربال من حکم الله یخرج منها خلق کثیر و الا لانعدّ من شیعتنا فقیهاً حتی یعرف لحن القول تادبوا من قول الله سبحانه یا معشر الانوار و عبادالرّحمن الّذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً و لقد نزّلت فیها اشارات لطیفه تمیز بها الصّادقون عن الکاذبین فامّا اهل البیان یستدلون باسم الله العزیز القهار و یرضون بالّنار الجلال فیها و اولئِکَ هم الفآئزون حقّا و امّا اهل الجنّة الاولی یستدلون بذکر اسمی لانّه لیس شعاری فی احد من آثاری و انّی الی الان ما ذکرت اسمی ابداً فی احد من آیاتی حیث اشار الامام فی حکم باطن الباطن لایسمّی باسم صاحب هذا الامر الّا کافر و انّ ذکر الاسم فی الآثار هی شان الفقهآء والّذین هم صبیان فی امر البواطن و الاسرار و انّی بعد ما حرّمت ذکر اسمی قد عصوا امرالله و ظهروا بعض الاولین اسمی و لذا قد ظهرت الفتن لاجله و انّ المنکرین لمّا شاهدوا انّ النّاس من کلّ شطر خرجوا لحبّی حیث قدجعل الله افئدتهم رافعة الّی قد حسدوا بذلک و لو اخذوا نصیبهم بماکتبوا ایدیهم لیعرف النّاس

ص140

 الاعتقاد بحبّی الّذی هو اعلی امارات الدین لاو ربّی انّ شیعتنا لم یخرجوا من حبّی و لو قطعت ابدانهم ارباً ارباً و اقول بحکم الله حسبی الله و من اتبعنی من المؤمنین لا اله الا هو علیه توکّلت و هو ربّ العرش العظیم و امّا اهل جنة الثانی یستدلون بکلمة الاولی الاعجمی و ماکان و رائها من حکم الظّاهر فی الابواب حیث ما کان و لایکون الّا فی هذا المقام لان فی ابواب الاربعة علیهم السّلام لم یکن هذا الوصف و انّهم ابداً لن یقدروا ان یتکلّموا بمثل آیاتی و لو یقدروا بذلک لابد ان تبقی منهم آیه و کذلک الحکم من بعد هم لمّابلغ الامر الی الله حیث کان ظاهراً بانّ الشّیخ و السیّد رحمة الله علیهما لن یحیطوا بکلّ العلوم بعد ما لم یعرف فی مقام التّوحید منها شی و لو کانا یستطیعان بشان الآیات لامفرّ لهما الّا ان یظهروا و لکن الامر فی حقّی لایعلم احدٌ الّا الله و امّا فی آثاری ظاهرة بالغة وافیة و هی قوله الحق الّا انّ آیه ممّا نزّلنا الیک تعدل فی کتاب الله آیات النبیین و ما من بعد ذلک کلّ الخلق من حجج الله لیسئلون و انّهما لو یعمّرا الی عمرالدّنیا ما استطاعا ان یکتبا آیه من الکتاب و لاسطرا من الصّحیفة و انّ الّذین یدّعون المثل فی آثاری فاولئک هم الکاذبون.

 و امّا حکم خوارق العادات فلا و ربّی ما رایت من باب الله المقدّم فی ایّامی الّذی کنت عنده و ایّ آیه اکبر ممّا نزّلت علی الناس و لو اجتمع الکلّ بالمثل لن یستطیعوا و ان کنتم فی شکّ من هذا قل فاتوا برهانکم ان کنتم صادقین فو الّذی جعلنی عبدا لولیه لو اراد الله

ص140

فی حقّی لاظهر مثل ما اظهرت فی بدو الامر من الامارات العالیه الف عدل و کان الله علی کلّ­شیء قدیرا و امّا اهل جنّة الثّالثه یستدلون بلفظ الفطرة الّتی هی التوحید حیث قد ملئت آثارها شرق الارض و غربها فکیف من لم یعلم بحرف من العلم یقدر ان یکتب مثل ما کتبت الّتی قد عجزت عقول الموحّدین عن درکها و حارت اوهام الحکماء فی بلاغتها و لکنّ النّاس بآیاتنا یکذبون و امّا اهل جنة الرّابعة یستدلون بالکلمات الّتی هی نفی صرف فی علمی بالرّسوم و عجزی بالعلوم و هی منتهی الکمال عند اهل الجلال لانّ العلوم هو المعلوم و من اراد اظهار بلد الجلال فعلیه محرّمة ذکر العلم و القدرة و هی اشرف الکبری الّتی قد جعل الله لاولیآئه قد ذکرتها لمن اراد ان یتذکر بآیات ربة و یعرف ما صرّحت فی تفسیر حدیث الجاریة و ما یتذکّر بها الّا اولوالباب و امّا اهل جنّة الخامس یستدلون بآثاری الّتی قد ذکرت فیها بان الکلمات هی خلاف قواعد القوم لانّ آیات الفطرة شاهدة علیها و انّ القوم یجعلون الهم هواهم و انّهم بنصّ القران قوم سوء کافرین و انّهم مکروا مکراً و مکرنا مکراً کانّهم لایعلمون قل الله اسرع مکرا فسبحان الله عمّا یشرکون و امّا اهل جنة السادسة یستدلّون بکلمة الّتی هی دلیل بان لا تدلّ الکلمات بشیء من الامر لان الامر فی مقام الفعل و شان الآیات مقام الوجه فی الذّات العباد و هی رمز خفیّ لاهل تلک الجنّة بانّ تلک الورقة لیست بامرهم بل نهی صرف فیهم و اولئک هم الصّادقون و امّا اهل جنّة السّابعة یستدلون بکلمه الاعتقاد

ص142

لانّها لاتقبل الّا ان یکون نفس ایتها فی الانفس و الآفاق و من عرف غیرها لم یذق العلم عرف الله من عرفه بلا دلیل و جحد الله من عرفه بعلم سبیل و کان امرالله مقضیاً و اماّ اهل الحظایر یستدلّون بکلمة الضّلالة و یقرئون لحکمها هذا الحدیث الذی رواه الکلینی ره فی الکافی عن ابی جعفر علیه السّلام قال یا زرارة حقّ علی الله ان یدخل الجنّة کانّه علیه السّلام ما نطق و ما اراد الّا لاجل ذلک و یشهدون بعدها بذکر النّار الّتی قد نزّلها الله حکمها فی القرآن ناراللهِ الموقدة الّتی تطلع علی الافئدة بما قد فسر الامام بحجة الله صاحب الزّمان و لاشک انه نارالله فی کلّ­شی و انّه روحی فداه کان نار الحبّ و الجلال و نار العزة و الجمال و نار المعرفة و الالاء سبحان الله عمّایصفون و لقد نزّلت ورقه العجمیه و لیعلم الکلّ بانّی ما اطمع فی تصدیق احد و لقد بلغت حکمی الی الکلّ فمن شآء فلیومن و من شآء ان یکفر و انّ العلما لو لا یعرضون من حکمی لن یقدر الظّالمون بعملهم و کل ظلم و حکم غیرحقّ صدر من ذی روح من یوم ذکر الامر الی دولة الحقّ فکان ذنبه علیهم و کان الله لغنیّ عمّا یعملون و امّا اهل النّار یستدلّون بظاهرها و یعلمون انّها دفاع لسکون المعاندین حیث کنت علی تلک الارض و تطلع بفعالهم حیث لایخفی علیک امر الّذی اخذ الورقة لنفسه بالقآء قرینه بعد کتابه الّذی کتب الی قریباً من صور العلّیین و مهاجرته الی بحبّ نفسه و بعد ذلک فعل بدعوة

ص 143

 الشّیطان ما القاه انظر الی نکراه و ادباره و بعد نظره امر الّذی قد ثبت بکتاب محکم و صحیفة متقنة و اجماع عدول من الاخیار انه قد اراد باطفائه بعد ما ظلم احد بالقسطنطنیة و اربعة بالعراق لحبهم بهذا الامر فی سبیل الله بغیر اذن احد فاعوذ بالله و عمله و انه لما عصی امری بالخروج و کلّمه الله الی نفسه فاذا نظرت الی جوابه لکتابه الّذی هو صور السّجّین تعلم حکمی بانّی ما اراه قابلا لنظری و ما التفت الیه و لمّا کان و استطه الّح کثیرا اجبته من تلقآء الغضب بدلیل الحکمة فی دُعا ما لم یکن فی الامکان اعلی منه فی الجواب و انّه لمّااراد الجحود ما التفّت الیه و طلب جوابا اخر و انّی ادفعته بجوابی مختصرا بانّی ما اقدر دون ذلک و طلبت منه اتیان حدیث و انّه لم یشعر و لم یات و ردّ حکم الله فی کتابه و املیت کتابا الیه بنفی التکلیف من الکلّ لئلّا یجترح علّی و یفضح نفسه و یحتمل اثما عظیما و لکن الخبیث قد خرق حجب الحیآء و اذاع اسرار آل محمّد علیهم السّلام عند رجل من التّجار لیعینه و اخویه للّذین کانا فی الجحد معه و انّهم قد جحدوا امرالله و جعلوا الهم هواهم بعد ماعلموا بان الطیر لن یرقی الی و السّیل لاینهدر عنّی فسبحان الله من بعد هم لو کان خصمی حمالاً لیشعر بانّه بعد ما اتی بحدیث مثله لیس علیه الجحد ولکن الله قد اخذ عقلهم و شعورهم و ترکهم فی ظلمات لایبصرون صمّ بکم عمی فهم لایرجعون سوآء علیهم و انذرتهم ام لم تنذرهم لایؤمنون فو الّذی نفسی بیده ان فرعون مع کفره

ص144

 کان اقرب فهما منهم و انّه لما اراد ان ینکر حجّة موسی علیه السّلام قد امر باتیان السحرّ شیئاً و انّهم لن یأتو بشی و مع ذلک بنعمة الله یجحدون فو الّذی خلقنی ما ظلمونی و لکنّهم یفضهون انفسهم من حیث لایشعرون انظر الی المبلّغ بالعراق و من معه و مقام اجتهاده و امارات صدقه ثم انظر الی الثلاثة المنکرة و مقامهم و اماراتی عندهم ثمّ ایقن بوعد الله و اخذه و کذلک نجزی الظّالمین و اعلم بان جواد القزوینی قد کتب فی کتاب الاعجمی علی ما کتب من صورالسّجین بکلمات باطلة و منها اختبار الحجّة من شیعة آل الله علیهم السّلام مستلزم اختبار الامام و اختبار الامام (ع) یستلزم اختبار النّبی صلی الله علیه وآله و ان اختیار النبی (ص) یستلزم اختبار الربّ جلّ و علا و هذا کفر صراح و لکنّ اکثر النّاس لایعقلون و انّه قد طلب منّی لمعنی الّذی لیس له دلیل الّا الحکمة و لایثبت بغیرها بنص الشیح رحمة الله علیه فی الفواید اربعة و عشرین دلیلا من دلائل الّتی کانت شأن الصّبیان بعد ما قرء فی کتاب الله ادلة الثلاثة الکافیة للکلّ ثمّ قوله جلّ شأنه قل لو کان عندی ما تستعجلون به لقضی الامر بینی و بینکم و الله اعلم بالظّالمین فما الفرق بینه و بین الذین قال الله فی کتابه فی سبعة مواقع فاتوا بآیاتنا ان کنتم صادقین فاعوذ بالله من الشّیطان فانّ الله قد قال تنزّل الشّیاطین علی کلّ افّاک اثیم و انّه قد طلب بزعمه ادلّة معدودة و جعلها حجّة عند نفسه و غیره لو طلب مائة ادلّة و یجعل عند نفسه تسعة و تسعین منها صور السجّین فما الفرق بینهما و کذلک الحکم الی ما لانهایة له فسبحان الله

ص145

الحیّ قول الله اصدق من قوله حیث ادبّ حبیبة صلی الله علیه وآله ادع الی سبیل ربّک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالّتی هی احسن و احدی من تلک الادلّة تکفی بنص القرآن و انّه قد ضلّ نفسه بذکر تلک الموارد الهلکة و طلب فی کتابه المباهلة بکذب نفسه کانّه ما قرء کتاب الله بانّ المباهله حکمی و آیتی و لیس له حکم مباهلة کما قال الله سبحانه حکایة عن قول عبدة الاصنام اذ قالوا اللّهم ان کان هذا هو الحقّ من عندک فامطر علینا حجارة من السمآء او ائتنا بعذاب الیم فمن ایّ حکم طلب المباهلة بعد ما فوضت الامر الی احد من النّاس و انّ اکثر من اهل التّصدیق یباهلون به یقینهم مثل ما قد سمعت انّ مهدی الخوئی جزاه الله خیرا من عنده قد ارسل الی عبدالعلی لاجل المباهلة و انّه لم یقبل من کذبه فسبحان الله عمّا یصفون و لقد اتممت حجّة المباهلة فی المسجد الحرام بشهادة الشهود و من اطّلع بهذا الکلام بما ذکرته فی صحیفة الحرمین و هو المحیط و اظنّ انّ الّذین قد سمعوا هذا الامر فی مکّة و منهم الشهدآء و هو الحاج سیّد علی الکرمانی و الحاج سیّد محمّد الخراسانی و الحاج سلیمان خان و الحاج محمّد علی المازندرانی و ما کان ورائهم ما لم اک فی الان ببالی و انّ الحجّة لم تک ناقصة حتّی تحتاج بالمباهلة بل کلّ الآیات بنفسها تکفی عند الدّلیل و هی الحجّة لنفسی اذا اردت اظهاره لمن یشاء کما اظهرت فی المسجد الحرام فو الّذی نفسی بیده لو اجتمع

ص146

اهل النجران لاباهل بنفسی بهم و لاحول و لا قوّة الّا به و الیه یرجع الامر کلّه من هولا المنکرین کانّهم لایشعرون بمراد الله بان الله سبحانه ما اراد من ظهور هذا الآیات الّا ان یثبت بها ولایة الی الله و فضلهم و غلبة فرقه الشّیعة علی العامة بالحجة الّتی لایقدر احد منهم ان یردها اذا انصف فسبحان الله من هذه الفرقة المشهورة بالشیعة کانّی اردت اجتهادهم او فتواهم و لذا لایرضون بامری فیالله من فرقة الشیخیة و لولا هذا الامر فکیف یقدرون باثبات الحقیة للشیخ و السّید رحمة الله علیهما بعد ما ذهب الاکثرون علی ردّهما و لیس عندهم حجة بالّغة الّتی عجزت عنها کلّ المنکرین فسبحان الله ما ینکر هذا الامر من الشّیخیة الّا من لم یصدّق فی السرّ احمد و کاظماً و الّا لاسبیل له الّا ان یقرّ بهذا الامر الغیری قد ظهر حکم باطن الباطن بالکلمات المحکمة الّتی لایجحدها الّا مکابر عنود و بعد علمی بعداوت الکلّ و جحدهم و انّهما رحمة الله علیهما لمّا اراد باظهار رشح من حکم باطن الباطن خوفا من الناس قد اشارا بالتّلویح و انّهما ابدا لن یظهرا بالتصرّیح و لکن الامر فی حقّی ظاهر و لا اخاف فیهذا السرّ من احد الّا الله و کفی بالله وکیلاً فای قوی یوجد مثلی فی امرالله فسبحان الله من بعد الخوار و ملقیه و شیطانه کانهم لن یخافوا من الله و لن یسمعوا کلام علی السّجاد فی الشّام و من سآئنا سمآء میلاده فقد افتضحوا بانفسهم باستکبارهم و علو علوّاً کبیر فاعوذ بالله من عمل الخوار فقد عمل بما لایعمل احد من الاشرار و لقد فتح کتابی الّذی کتبت فی جواب احد ممهوراً فکانّه ما

ص 147

قرء حدیث الرّسول من ینظر الی کتابة اخیه بغیر اذنه فکانّما نظر الی فرج امه فاقول علی شان تکلیفه لهواه بانّی لست علی الامر المطاع و لکن حکم الله لحدیث لم یخرج فی حقّی لاتخونوا الامانة و لو کان کافرا فاعوذ بالله من عمله فاضاع سرنا عند غیر اهله و یحکم هذا الحدیث من فعل ذلک کان کافراً و قد دخل فی بیت احد من النّاس حیث اخیرنی بغیر اذنه فسبحان الله العلی الحلیم انّ بهذه الدّیانة المردودة عند اهل الکفر قد اراد الهدایة و اطفآء نور الولایة فالحمد لله الذی قد اخرجه من دیواننا و لقد کتب اقبح من کلّ ذلک بالقآء شیطانه فی مسودّة کتابه الاعجمی بانّی قد اخذت کلّ ما کتبت من القرآن و الادعیة و کتب الشّیخ کانّی اعمی محض لا و ربّی انّه قد ایقن بانّی ما اخذت من کتب و جحد بشرکه کانّه ما قرء حدیث العدل انّ ادنی الشرک ان یقول الحصاة نواه ثمّ دان بهاء و قد علم کلّ نفس بانّ کلماتی بدیعة مجریة من خزائن الفطره فامّا فی الآیات ثلث مقابل القرآن قد ظهرت حیث قد ملئت شرق الارض و غربها و امّا فی الدّعوات قد ظهرت بشأن لم یک قبله لابمعنی و لا بلفظ فی دعوات الائمة علیهم السّلام و امّا فی الخطاب کذلک و امّا من داب العلمآء فکیف یقابل کتب الشّیخ و السیّد بما کتبت فی شرح سورة البقرة و اجوبة النّاس فاعوذ بالله من جحده بعد علمه و من تصدیقه بعد انکاره و انا بریءٌ من المجرمین.

 فیاایّها السائل من قال فی حقّی کلمة البابیّة للامام فهو مردود لانّه لیس له بعد الابواب الاربعة باب و ان کان من شان اسم الخیر للمؤمن فلا باس

ص148

 بذلک و لکنّی ما احب لعداوة النّاس فیا ایها الملاء من الاخیار ان اتقوا الله و لاتقرّبوا الفتنة فانّها اشدّ من القتل فی حکم القرآن و اعملوا الخیر سرا فانّ الله کان بما تعملون بصیرا.

 و امّا ماسئلت لاجل الدّین اقرء هذا الدّعآء المروی عن الکاظم عقیب کلّ صلوه مفروضة اللّهم انّی اسئلک یا لا اله الّا انت بحق لا اله الّا انت ان ترحمنی بلا اله الّا انت اللّهم انّی اسئلک یا لا اله الا انت بحق لا اله الّا انت ان ترضی عنّی بلا اله الّا انت اللهمّ انّی اسئلک یا لا اله الّا انت بحقّ لااله الّا انت انّ تغفر لی بلااله الّا انت فانّ الله ربّک واسع المغفرة یمنّ علی من یشآء بفضله و هو الغنیّ الحمید.

 و امّا ما سئلت من اجل توسعة الرّزق فاقرء اربعین یوما فی کلّ یوم احدی و الف مرة و من یتّق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب و من یتوکّل علی الله فهو حسبه انّ الله بالغ امره قد جعل الله لکلّ شیء قدرا فانّ الله یتفضّل علیک بمنّه انّه جواد علیم.

و اماّ ما اردت من اشارات کتابکَ ان الله سبحانه لایفعل بعبده المؤمن الّا ما هو خیر له و انّه لغنیّ حکیم.

فیا ایّها السّائل اجمع کتب الجواد و قرینه لیمیز الحقّ عن الباطل و کان الکلّ بهذا الامر من الشاهدین فلعن الله من اتّبعنی قبل ان یری الکلّ عاجزا باتیان آیه من آیاتی و ان الله و الملائکته بریئون منه و هو من المشرکین فلعن الله من ارادنی ورای ابسط یداً منی فی التوّحید ثم لعن الله من احبنی و عرف افضل منی فی العلم و هذا آخر فی کتابی

ص149

 الیک و کان الله علی کلّ­شیء شهیدا و انک کنت علی تلک الارض و اطلعت بما فعلو الجواد لاطفاًء امری و انه بهوآء نفسه و الشّیاطین الّذین قد ارادوا باطفآء نوری لاو ربک کلما اطال الظّل ما کان الّا من نور الشّمس و انّ الله قد جعلهم بذمّهم متّبعاً لآیاتی فمن الیوم یقدر بظلمی و ان یأخذ الملک الّذی هو العلم بنص الامام (ع) من یدی و ان الظّالمین بحکم القرآن ما ظلمونا و لکن کانوا بانفسهم یظلمون و لو اجتمع الکلّ بجحدی و کتبوا الف کرور فی ردّی لاطردهم بتلک الآیه من نفسی و کفی بالله حجة و دلیلاً قل موتوا بغیظکم و ادخلوا النّار بشرککم ثم کونوا حجاره من سجّین منضود و کذلک الحکم فی العکس لن یزداد فی علمی بالله من شیء و انّی بفضل الله مطمئن به و مسائل من جوده و متکّل علیه و اقول من حکمه لن یصیبنا الّا ما کتب الله لنا هو مولئنا و علی اللّه فلیتوکّل المؤمنون و انّ عیش الدّنیا فی دولة الباطل محرّمة علینا بحکم هذا الحدیث عده من اصحابنا عن احمد ابن محمّد عن ابن محبوب عن ابی الصّباح الکنانی قال کنت عند ابی عبدالله فدخل علیه شیخ فقال یا ابا عبدالله اشکوا الیک ولدی و عقوقهم و اخوانی و جفاهم عند کبر سنّی فقال ابوعبدالله (ع) یا هذا انّ للحقّ دولة و لباطل دولة و کلّ واحد منها فی دولة صاحبه ذلیل و انّ ادنی ما یصیب المؤمن فی دولة الباطل لعقوق من ولده و الجفاء من اخوانه و ما من یصیب شیئاً من الرّفاهیّتة فی دولة الباطل و یوقرّ له حظّه فی دولة الحق فاصبر وابشر فاجعلها نصب عینک فانّا للّه ص150

و انا الیه منقلبون و ما انا مدعی امرا الا العبودیه قد دعوت الکل الی صراط الله العزیز الحمید بما اعطانی الله من فضله و انا ذا مصدق بحکم القرآن و رجعه آل الله علیهم السلام و ما انا من المشرکین و استغفرالله ربی فاتوب الیه انه کان بالمومنین غفارا و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین.

**شرح بیان سید کاظم رشتی (سیاتی زمان..)**

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

الحمد للّه الّذى جعل طراز الواح صبح الازل طراز الالف القائم بين البائين فلاحت و اضائت بعد ما بدعت قبل ما اخترعت حين ما انشأت فاستقامت و استنطقت فملاء بها آفاق العماء فى سماء اللّاهوت و ارض الجبروت حتّى قام كلّ بوجوده و استضاء كلّ بظهوره و استنطق كلّ ببطونه حيث ما دل نور الّا بنوره و لا ذكر لشئ الّا بظهوره سبحان موجده ربّ السّماوات و الارض عما يصفون و الحمد للّه الّذى جعل طراز الواح شمس الازل طراز نقطة المنفصلة عن ظهور الالف فلاحت و اشرقت و استشرقت لما بدعت و اخترعت و انشاءت و احدثت و عيّنت و قدّرت و فصّلت و اقضت و اجلّت و احكمت و اقبلت حتى قام تلقاء مدين عزّ الصّمدانيّة و خضعت تلقاء مدين جود الربّانيّة و خشعت تلقاء عرش الوحدانيّة و سجدت تلقاء عرش الرّحمانيّة و صعقت و قالت ما لى و نور الاشواق ما لى و عهد الميثاق ما لى و يوم الّذى يكشف السّاق بالسّاق

ص۱۵۱

ما لى و يوم التّلاق ما لى و ما عملت ايدى رجال النفاق ما لى و هذا الكفّ التراب الملفّق بالوثاق و هذه الشئونات الدّالة على حكم الطّلاق ثم قعدت و تبلبلت و تشهقت و تفرقت و باكت و قالت اين نور الّذى ينطق عن شمس الجلال ثمّ هدى اين نور الّذى تجلّى لى و اضحكنى ثمّ ابكى و اين نور الّذى اطعمنى من جوع ثم اسقى و اين نور الّذى اكرمنى ثم هدى و اين نور الّذى خلقنى من نطفة فجعلها حوريّة حسنى و اين نور الذى نزل ما فى الصّحف الاولى ثمّ موسى ثمّ عيسى ثمّ نزل لمحمّد دنّى فتدلّى فكان قاب قوسين او ادنى و اين نور الّذى اهلك قوم عاد و ثمود و نوح و ما كان اظلم و اطغى و اين نور الّذى خلق الشّعر و ما ينطق الصّبى عن العُلى و اين النور الّذى قال ما يكذّبنى بما رايت و لقد راه نزله اخرى ما كذب فواد ما راى فيكذّبونه بما اطّلع عن احكام منظرا الاعلى لا فو ربّك علّمه شديد القوى و انّ سعيه اليوم يرى و ليس له الّا ما بلغ و سعى و انّ اليه المنتهى و انّ اليه يرجع الأخرى ثم اولی هذا نذیر من الأفق الکبری هو الذی یرکم آیاته لعل احد منکم یتذکر او یخشی و ان اقول القول هذا فمن اتّقى و هدى ام للانسان ما تمنّى فللّه الآخرة و الاولى قل لمن يصلى فى نار لظى كيف آمنت و هاجرت ثمّ كذبت و اغوى هذا کتاب لما فی صحف الاولی و لقد اريناه كلّ آياتنا الكبرى فاستكبر و كذّب و طغى قل ءات من قبل بآية اخرى ان استكبرت على حكم ربّ الاعلى لاتسرفوا ثم ائتو بالكلام الاولى مثل هذا الفتى يأت بما كان عربى انّ هذا هو حكم لمن اتّقى ثمّ هدى و لقد كفر هذا ثم ما فعل اللّات و العزّى و انّ فرعون

ص ١٥٢

 من قبل اتى بشئ ادنى و انتم لتكفّرونه و لاتاتون بآية كبرى هذا نصيب لمن اعرض ثمّ هوى و لقد التقى الملتقيان ثمّ طغى و ان افترى قد فعل قرينه الاخرى قل ادخلوا المقابر ثمّ تنسى انّ هذا النار لظى احاط اليوم بانفسكم و انتم اليوم لاتبصرون و لاتخشى و لا يليق جحدكم امرأة انثى و انّها لاحدى القانتات الكبرى و انّ رجال الاعراف يلعنونهم فى بكرة و ضحى و انّ هذا بآية من آياتنا الكبرى قل انّ العاقبة للمتّقين و لمن اتّقى من نار تلظّى قل ربّ كانهم بنات انثى لايقدرون ان ياتوا بآيات كبرى ثم استقامت و قالت يا ربّ العُلى و الثّرى فاحكم لمن كذّب و طغى و ارنى من آياتك الكبرى فانّ طير الفواد قد تغرّد على اغصان شجرة الطّوبى و انّ بلبل نور الجلال قد تغنّى بما لايغنّى فسبحان اللّه ربّ العُلى و الثرى كانّ طيور العماء تغرّدن و استكفن فى جوّ الهواء ليوم الّذى انشق الارض ثمّ السماء طوى ثم تنفّست و استفادت و تفرّقت و اجتمعت و قالت انّ اليوم قد قاموا كلّ ذي الاسطاط بعد صيصيتهم بالاسطاط و انّ هذه شقشقة انحدرت لصيصيتهم اذا قاموا بحكم الفراق و ينسوا يوم الّذى يكشف السّاق بالسّاق و يعرضوا من تلك الكلمات النّازلة من مكفّهرات سماء الاشراق و كفى فى يوم الوثاق عهد اللّه فى يوم الميثاق و اعوذ باللّه رب الفلق من كلّ ما فتق بين الشّقاق و النّفاق و استعين باللّه فيما استنطقت و تكعّبت و ملأت بها الآفاق.

 و لقد نزل بى كتاب من الوافد الى نور الفواد و سئل من حكم الجواد من ذوى الاسرار و الاشهاد

ص۱۵۳

بما اراد اللّه من اسرار المعاد و انا ذا انزل من قلم المداد ما شاء اللّه ربّ الغيب و الاشهاد و انّ هذا الكتاب قد اقتدى بما نزل من قلم الجواد يا ذكر اللّه العليّ سلام اللّه عليك ها انا واقف ببابك سائل من جناب عزّك بانّ السيّد العالم و الحبر الملّى كاظم عليه سلام اللّه قال سيائى زمان يقرء الحِمد للِّه رِبّ العِالمين بكسر الهمزة و الرّاء و يكون هذا صحيحاً اسئلك ان تعلّمنى شيئاً من تاويل هذا الكلام و تطفح عليّ رشحاً من هذا البحر القمقام و تطفى سراج عقلى و تطلع صبح فوادى و تنثره نظمى و يكون عاليها سافلها.

 يا ايّها الخليل قرّب اليّ فانّ منادى الجليل فى النّار الخليل ينادى بالرّحيل فى غياهب ذلك السّبيل بتلك الحجج البالغة فى هذا الدّليل فاستعد لما نريد ان اسقيناك من ماء السّلسبيل و دع القال من اهل المقال فانّ سرّ المأل صرف الجلال بعد كشف قناع الجمال من ذو الجلال و انّ ذلك لهو الكمال للمسبّحين الكرّوبيّين في سماء الاعتدال و المهلّلين المقدّسين فوق تلك الجبال و انّ الوبال لمن اعرض عن ذلك الجمال و اغرق نفسه فى بحر الضّلال الّتى احاطت اليوم كلّ الرّجال و انّ اللّه فى سلسلة الحدود يغلّهم بما طلبوا بانفسهم تلك السّلاسل فى منطقة الزّوال ثمّ فى الغدوّ و الآصال فاعرف يا ايّها السّائل من سبحات آيات الجلال فانّ اللّه ربّك ذو الجلال و الجمال قد نزّل الفرقان على غاية الاعتدال بحيث يكون نسبة كلّ الحروف الى نقطة الجلال فيه بحدّ سواء و انّ لكلّ نصيباً منه يعرف رجال الجلال منه ما لايدركه رجال القيل و القال و ان انت

ص ١٥٤

تذكر لاحد منهم من حكم تلك الورقات المنبتة من شجرة الجلال فيقولون ما سمعنا بهذا فى حكم ان هذا الّا فى ضلال قتلهم اللّه بما لايدركون تغرّد هذا البلبل الفصيح على تلك الورقات من شجرة المبدء و المال و لكن لمّا انت اهل ذلك الحال ارشحناك ما شئت من يمّ الجلال لما سئلت من اعراب كلمة الِحمد للِّه رِبّ العالمين فيما فصّل من قبل كاظم بعد احمد صلوات اللّه عليهما من سبحات دلائل الجلال و الجمال و انت ان كشفت المسبّحات و الاشارات و ادخلت روحك فى ذلك البيت المآل يصحّ ان تقول الحمدُ للّه ربّ العالمين بمثل اللّه نور السّماوات و الارض لان فى لجّة الاحدية ليس مقام الافتراق بل الحمد اسم ثمّ اللّه اسم ثّم الربّ اسم ثمّ العالمين اسم لله خالق الاشياء و الجلال و يصحّ فى ذلك المقام بالرّفع و النّصب و الكسر لانّ كلّ الجهات كان اسمائه و كلّ الاعراب كان صفاته ولكن بشرط ان لا ترى الكسر غير النّصب و لا النّصب غير الرّفع و لا كلمة الاوّل الّا نفس كلمة الآخر لانّ اشراق النّور من صبح الازل لاح على هياكل تلك الكلمات بحدّ الاستواء من دون حدّ الانشاء ولكن اليوم لن يصحّ لك ان تقرء بمثل ما القيناك لان له يوم وعد اذا شاءاللّه ليظهره و ان قرئت لايقبل اللّه عنك لانّ تلك الكلمة من القرآن الان مقتول بمثل نفوس الائمة عليهم السلام و لذا قدّم حرف اللّام و ینكسر الكلمة و انّها تترقى اذا رجعوا آل اللّه سلام اللّه عليهم هنالك يأمرون الناس بالاعراب ما يشاؤن و ما هم ان يشاؤا الّا ان يشاءاللّه لانّ ذلك حكم من لجة الجلال و لايعرف منه اهل القيل الّا كلمة

ص ١٥٥

 الضّلال و انّك اذا نزّلت الآية عن ذلك المقام تجرى عليها الاحكام بما احاط علم اللّه و ان قلت فى اوّل ايّام الرّجعة كلّها مرفوع او منصوب او مكسور لقلت حقّ و ان قلت كلمة مرفوع ثمّ كلمة مكسور ثم كلمة منصوب لقلت حقّ و ان قلت بمثل اعراب اليوم لقلت حقّ و ان قلت بمثل ما ذكر الكاظم ع لحقّ و انّ دليله رشح من ماء ذلك الطّمطام الذّاخر المجرى من تحت جبل الازل و انّ على محاريب اهل الجدال دلائل يعرفونها فمنها آية من القران و ما من دابّة فى الارض و لا طائر یطير بجناحيّه الّا امم امثالكم ما فرّطنا فى الكتاب من شئ ثمّ الى ربّهم يحشرون و انّ منها نصّ عن رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله قال و قوله الحق فوق كلّ حسنة حسنة حتّى احبّنا فاذا احبّنا فليس فوقها حسنة و منها دليل من العقل بانّ اللّه قد خلق الكلّ لامره و ما كان لفيضه من نفاد و منها من الآفاق حيث يترقّى الكلّ بما شاء ربّه و كذلك فى الانفس بما ترى بانّ هذا العبد ترقّى فى سلسلة الشّيعة بما لايدرك احد من اهل الحقيقة حيث يتكلّم فيما يشاء بلحن الفرقان من دون تعطيل و لا زوال و انّ ذلك من فضل اللّه عليّ و لكنّ اكثر النّاس لايشكرون و انّ ما اعطيناك هذه شقشقة انحدرت ثمّ قرّت و صيصية ارتفعت ثمّ رجعت و لا يعرف الفلسفيون منها سفسطة سفسطه و لا الاشراقيون الّا فلسفة فلسفة و انّ اليوم انّهم لايقدرون ان يعارجوا الى معراج الحقايق و لايدركون كلمات الدقايق لانّ آيات اللّه قد ظهرت قل قوموا يا اولى الاسطاط بكلّ صيصيتكم ثمّ يا اولى القسطاس

ص ١٥٦

بكلّ قوتكم فانّ طير العما يقول فى الجوّ هل من مبارز يبارزنى بآيات بيّنات من كتاب اللّه و هل من ذى صيصية يعادلنى بتلك المناجات العاليات بفضل اللّه و هل من ذى قدرة يقاوم معى و يعجزنى باتیان مثل تلك الكلمات الطيّبات من حكم اللّه و هل من ذى قوّة يقعد بين يديّ و يجرى من قلمه بلا سكون بمثل ما يجرى من خزائن اللّه من مداد قلمى بمثل تلك البحور المسجورات فى آيات الظّهور البالغات مثل شأن تلك القلازم المكفوفات فى مناجات الزّاكيات و مثل تلك اليمايم التجاجات فى تلك الخطبات الوافيات و مثل تلك الانهار المملوّات فى تلك الكلمات بالاشارات الحقايق و الآيات الدقايق و المقامات الرّقايق و العلامات الشوارق فاين المخلصون فى تلقاء يمّ الجلال و اين الموحّدون القائمون فى تلقاء مدين الجمال و اين المنقطعون الى لجّة الاتّصال و اين السالكون فى لجّة الانفصال و اين العرفاء البالغون الى ذروة الاعتدال و اين الطّالبون المجاهدون الى مقام الاعتدال و اين المستضعفون الباكون لما وعد اللّه فى يوم المال و اين المشفقون الخائفون من سلاسل الحديد و الاغلال ثمّ اين الاشراقيّون من حكماء العدل و الكمال و اين الفلسفيّون من علماء القيل و القال و اين المجتهدون المجادلون بالدّلائل و البرهان و اين المدقّون فى اشارات الحقايق و الاعيان و اين الشّجاعون فى مقام العلم و الايمان و اين النّاظرون الى حقايق الامكان و اين الصّيصيّون الّذى يقومون بكلّ قوّتهم اذا طلعت بيّنات الانسان و اين الشقشقيّون الّذين يجادلون

ص ١٥٧

فى آيات الرّحمن فاين الشّمس و القمر لما يختفيان فى الحسبان لم لاتبارزون لم لاتركبون لم لاتُسبّحون لم لاتستعدون لم لاتلبسون عمل الدّاود فى الحديد لم لاتخرجون اسيافكم من وراء قلوبكم زبر الحديد لم لاتقاتلون فى ميدان الجدال لم لاتقرئون رجائزكم بمثل هذا الفتى القائم الرّاكب على فرس الاستدلال لم لاتنطقون عن الجلال بالجلال فى الجلال الى الجلال لم لا ترمون اليّ برمى الآيات من الجلال لم لاتقتلون انفسكم و لاتعتذرون و لاتؤمنون و لاتتفكرون و لاتعقلون و لاتشعرون و لاتهتدون اليّ سبيلا يا الهى انت تعلم موقفى فى ميدان الجدال بآيات الجلال و قد ضاق صدرى على الفرس و اجهدنى ثمّ انّ ثقل الحديد و آلات الحرب عجّزتنى و لايبارزنى اليّ الان احد من خلقك فقرّب اللّهمّ يا ربّ لقائك فانهّم و ان كانوا احياء ليوقنون و انّك لتعلم انّى لعلى يقين من فضلك و رحمتك و انّك انت خير الفاصلين فيا ايّها السّائل الخليل و المعتمد المعتدل الجليل بلّغ الى الكلّ ذلك الرّجز من نفسى لعلّ النّاس يتذكرون فيه و يتفكّرون و يعقلون و انّى لاعلم انّ اليوم لايقدر ان يبارزنى احد لا من الموحّدين المخلصين و لا من المنقطعين البالغين و لا من السّابقين الاوّلين و لا من المهاجرين الآخرين و لا من الاشراقين الكمّلين و لا من الفلسفين المجاهدين و لا من عرباء اليمانييّن و لا من فصحاء الحجازيين و لا من المغرب البحريّون و لا من المشرق عباد البريّون و لا من شطر اليمين الصّادقون المسلمون و لا شطر الشّمال عباد المقترون المكذّبون و لا احد من أولى الالباب المستصيصيوّن

ص ١٥٨

و لا من اولى الابصار المستشققيّون و لا السّالكون فى لجّة افريدوس و لا المتعارجون الى سماء القدّوس و لا المتنعمون فى الحيوة الدّنيا بآلاء الفردوس و لا المستطيعون من اولى الباس و الجرسوم و لا المكيّون و لا المدنيّون و لا البصريّون و لا الشاميّون و لا احد من السّابين فوق الارض و ان قال احد انّ ذلك لم يطابق حكم الاوّلين قل هات برهانك ان كنت من الكاذبين فو ربّ السماء و الارض انّى كلّما قلت و كتبت شاهدت بفوادى مثل علم اليقين و انّ النّاس لو يسلكون الى اللّه و يجادلون فى آيات اللّه و يبارزون فى سبيل اللّه ليصيرون في مقام انفسهم و لايقدر ان يرقى اليّ اليوم طير احد و انى لاحبّ ان اقبل بجسدى رمى حقّ المبارزين و لكن الى الان لم يرم اليّ احد شيئاً و ان البعد فيكون النّاس بمثل حكم القبل فويل الّذين يفترون و يكذبون و لايشعرون و لقد نزّلت فى جواب ما سئلت من نفسى شقشقة من شقشقات العظمى و صيصية من صيصيات الكبرى ليكون حجة لمن فى السّماوات و الارض و لايقول احد لو عرّفنى هذا الفتى دلالة من آياته لاقوم معه و كنت من الغالبين بلّغ ذلك الجواب الى الكلّ فان السّبيل لا ينحدر عن الدّليل و الطّير لايرقى الى السّبيل و انّا للّه و انّا الى ربّنا لمنقلبون.

**تفسیر آیه لیله القدر**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

الحمد لله الذي ابدع ما في السموات و الارض بامره ثم الذین آمنوا بالله و آیاته فاولئک

ص159

هم الي الله یحشرون و الحمد لله الذي ابدع الجواهریات لا من شيء قبلها بعلیة نفسها ثم جعلها مقام ظهورات قدرته في ملکوت الاسماء و الصفات لئلا یري احد شیئا الا و یري ظهور بارئه فیه اظهر من کل­شيء و یشاهد قمص طلعة جمال محبوبه في کل­شيء بحیث لایري نورا الا نور جماله و لا صوتا الاصوت بهائه فسبحانه و تعالي قد علي کل­شيء بعلو ذاتیته بحیث لایري الشيء في‌ مقام ظهور ربه استواء علي عرش العطاء فوق کل ما وقع علیه اسم شيء فما اعلي ثنائه و ما اعظم جلاله و ما ابهي ثنائه و ما اجل امضائه کل ما احاط به علمه و انا ذا في موقفي هذا یوم الجمعه في وسط الجبال اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لم تزل کنت بلا وجود شيء معک و لاتزال انک کائن بغیر وجود شيء في رتبتک ان قلت انت الله تکذبني نفسک بان الوهیتة التي یعرفها نفسک لا ینبغي بان یوصف بها ربک و ان قلت انک رب تکذبني نفسي بان ربوبیة ربک لایقدر ان یعرفها احد غیره فسبحانک سبحانک ان الذاتیة الکافوریة القدیمة المتشعشعة المتلئلئة المتلامعة المقدسة المتجلیة عن نفسک منقطعه الممکنات عن الصعود الي ساحة قرب ذاتک یا رب الاسماء و الصفات و ان کینوینة السازجیة الابدیة المتنورة المتنزهه المتلامعة‌ المتقدسة المتجلیة عن نفسک منقطعه الممکنات عن الصعود الی ساحه قرب ذاتک یا رب الاسماء و الصفات و ان کینونیه الساذجیه الابدیه المنوره المتنزهه المتلامعه المتفرده المتجلیه عن ذاتک مسددة‌ الموجودات عن العروج الي مقام عرفان نفسک یا اله الموجودات فکیف اثني حضرتک یا محبوب بعد

ص160

علمي بسد الطریق و منع الدلیل و کیف لا اذکرک بعد ذکرک نفسي و دعوتک سري فسبحانک سبحانک انت العالي الذي لیس فوقک شيء و المتکبر الذی لیس مثلک شیء عرفت الکل نفسک بانک انت لاتعرف بغیرک و لاتوصف بسواک و لاتنعت بدونک و لاتنثي بسواک ان حد الابداع مردود الي مقام نفسه و شأن الاختراع شاهد بالانقطاع عن بابک عرفتک یا الهی بما انت علیه و لو لم اقدر ان اعلم ذلک سرمد الذات و قدم الصفات فسبحانک سبحانک فاي لذه تعدل مناجاتک و اي راحة یعادل انسک و اي سرور یقابل قربک و اي مقام یقدر ان یقارن قیام العبد بین یدي طلعتک و یا طوبي لي بموقفي هذا و مشهدي هذا و جبلي هذا و سبحني هذا الذي ینطقني بالثناء علیک و بالمجد لنفسک و بالحمد لذاتک فلک الحمد یا الهي حمدا انت تعرف حقه لادونک و انک تحیط بشانه لا سواک و تقربني‌ بذلک اذا شئت لدیک زلفي و تبلغني الي مقام ظهورک في‌ جنة الماوي و الدرجة القصوي و الافق الاعلي‌ و العالم الذي کان او ادني فاشهد ان لا اله اله انت بما تحب و ترضي ثم اشهد لمحمد عبدک و رسولک صلواتک علیه و آله بما قدرت له في المنظر الکبري و نزلت حکمه في القرآن حیث قلت و قولک الحق ما ینطق عن الهوي ان هو الا وحي یوحي فصل اللهم بما بلغ وحیک الي کل عبادک و صبر في ذاتک بما احتمل الاذي في حبک بما انت علیه الفضل و العطاء و العظمة و البها و انک

ص161

انت الله العزیز المتعال و اشهد لاوصیاء حبیبک و حبیبه بما انت قد قدرت لهم في کتابک حیث لایحیط بعلم ذلک احد دونک انک انت الله الجواد المنان و اشهد لنفسي یا الهي عبدک و فی قبضتک فقیر الیک محتاج الي غفرانک و انک اجود الاجودین و اکرم الاکرمین و ارحمن الراحمین و انني انا عبد من المبتلین.

 اما بعد فیا ایها الذاکر ذکر الجمیل و الطالب سر الجلیل قد قرئت کتابک و اطلعت بما اردت من تفسیر انا انزلناه في لیلة القدر و ان الان اجبناک بما سئلت فخذ ما اتیتک من ظهورات اسماء الجبروت في معاني اللاهوت و کن من الشاکرین فاعلم ان لهذا السورة معني لایحیط بعلم احد الا الله لانه انزله بعلمه و لایحیط بشانه احد من خلقه و انه هو العزیز المتعال و ان المنزل في مقام الابداع هو المنزل في مقام الاختراع و الیه الاشارة في قول الله في لیلة المعراج خاطبا لجبیه انت الحبیب و انت المحبوب و اذا تنظر الي حروف هذه السوره و ذلک المقام تري الهاء روح السوره و اصلها و علیها یدور رحي الظهورات و الاسماء و الصفات من معانیها و الیه الاشاره في قول الله عزوجل في الانجیل تعرف نفسک تعرف ربک ظاهرک للفناء و باطنک انا و ان المراد هو ظهور الذات لک بک في رتبتک الا تري ان الاقوال یدل علي‌ معاني التي یدل علي مقام الذات فان ذلک لیس مطلوب عند اولي الالباب لما لایري السبیل لانفسهم في معرفة الذات الا بنفي الاسماء و الصفات و ان المنزل هو الله وحده لا اشرک معه شیئا و ان المنزل به هو المنزل علیه و هو الهاء رتبة ظهورات التوحید في مقامات التجرید و مراتب حقیقة محمد

ص162

 في عوالم الامر و الخلق و ان المراد باللیلة في رتبة الاحدیة هي مقام عقله و في مقا م التفصیل هي الفاطمه بشرط ان یلاحظ في ذلک المقام معني الهاء رتبة الولایة الکلیة الاولیه التي جعلها علي، لانه هو نور الذي انزله الله في مقام فاطمه حیث اشاره الیه عنها في کتابه حیث قال و قوله الحق فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم الخ و ان المطهرون هو علي، الذي کان معني الهاء و ان اردت تفصیل ذلک التفصیل هو الحسین و لذا رقم شکل الهاء هي اشارة بمقامها لمن عرف اسمها و استدل بظهورها و ان ذلک الشکل هو حرف من حروف اسم الاعظم الذي قال عليه السلام في قوله و ان صورته هي هکذا( ) و ما من عبد نقش علي خاتم عقیق حمراء یمني الا و قد جمع کل الخیر و یکون حرزه من کل سوء لان ذلک هو الاسم الاعظم الذي حکي مراتب الثلاثه عن التوراة و الاسماء الاربعة من الانجیل و الاسماء الخمسة من القرآن فاعرف ما عرفتک من اکسیر الاحمر فانه لعزیز عظیم و ان معني الآیه الآخره هو کان نفي علم ما سوي فاطمه بحقها حیث قال الله عز ذکره و ما ادریک ما لیلة القدر مع ان في الظاهر مقام الاستفهام ولکن في الباطن مقام السد السبیل للموجودات کلها ثم اعرف حکم ظهورها من قول عزوجل لیلة القدر خیر من الف شهر و اعلم في ذلک المقام بان الاشیاء

ص163

 لم یخل من مراتب ثلثه السرمد و هو الذي لابدء له و لا ختم و الدهر و هو الذي له بدء و لیس له ختم و الزمان و هو الذي یتحقق من حرکة فلک الافلاک بطلوع الشمس و القمر و ظهور النهار و اللیل و ان تجري‌ معني اشهر في عالم الدهر فهو المراد لا دونه و کذلک الحکم في عالم السرمد ولکن اذا تنزل الامر في عالم الحد فهو اشارة الي الف مراتب آدم الذي خلقه الله قبل ذلک الآدم بانها هي خیر منها و ان في سبل الظاهر ان لیلة القدر هي لیلة الثالث و العشرین من شهر الصیام شهر رمضان الذي نزل فیه القرآن فمن قرء فیها سورة العنکبوت بازاء یمین الهاء و الروم بازاء الشمائل هیکل الهاء مع الاعتراف بحقهما و ظهورها في هیاکل شیعتهما فیجب علیه الجنة و اني لا اقسم بالله بان لایخرج الیه احد من ذلک القسم و لا اري ذبنا في‌ذلک الاعتمادي‌ علي حسن عنایته و عطائه انه هو ذو الفضل العظیم و المن الجسیم و انه لهو الوهاب الکریم و لایصعب علي نفسک بان في کل الف شهر لابد بلیالي قدر معدوده فکیف یمکن تصور تلک الشهور التي یعادلها الیه لها بلي انها کان مده ملک بني امیه لعنهم الله دهر الاولین و سرمد الآخرین و لیس فیها لیلة القدر لان مناط التساوي هو الف شهر توضع عنها لیلة القدر و لیس المقام مقام التامل و ان المراد بالروح في قوله تعالي تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر هو القائم و المراد بالملائکه هم الائمة لانهم خرجوا عن مقام عصمتها و ینزلون في لیلة القدر علیها و ان معني قوله تعالي

ص164

سلام هي حتي مطلع الفجر اشارة الي فاطمه و المراد بالسلام هو سلام الرب جل و عز لان الله عز ذکره لم یزل یسلم علیها لان فیض الله في حقها الذي کان مدد وجودها هو السلام من عنده و ان المواد بطلوع الفجر هو مقام افتقار البحت العبد الذي یحتاج في کل شان منه بمدد ربه و للآیه في مقام الباطن مقامات لایحتملها الافکار و لایصل الیها ایدي اولي الابصار بل لکل­شيء منها ظهور و لظهوره ظهور الي ما لانهایة لها بها دق نظرک و ابسط یدي بصرک فان البحر لو کان المدادا لحروف من هذا السوره لنفد البحر و لو نفدا علیه قوله عز ذکره و لو جئنا بمثله مددا و ان تفسیر هذه السوره علي ما سئل الخضر عن الباقر هو الذي انا اذکره لک لیجذبک اسمائه و صفاته الي عالم القدس و یوصلک معانیه و حقایقه الي عالم الانس و هو علي ما روي في الکافي و لکل عبد حق بان لایشاهد في القرآن و معانیه الا باحاطة علم الله لان الله اجل و اعظم من ان یقدر ان یحیط بعلم کلامه احد و کل یدرکون بمثل ما ادرکت النمله توحید ربه و لایبلغوا معشار من عشر ما اراد الله من معانیه و لذا قال الامام بالمعني ان کلام الله لیس بقدیم و لاحادث لانه وقع في‌ مقام البرزخ و الصنع الاکبر و لیس شيء الطف و اعلي ثم اعظم و اجلي عن الکلام و ان الله عز ذکره لم یجعل بینه و بین اصفیائه واسطة الا کلام لان الکلام مرات التي یحکي عن ناطقها بما هو علیه من العزة و العظمة و الجلال و الهیبة و لایقدر احد ان یعرف حق حقیقة

ص165

کلام الله عز ذکره لانه دال علي قدر ازلیته و عز قیومیته و جلال قدوسیته و جمال قمص طلعة حضرت احدیته و هي‌ الاجل من ان یصل بساحتها اعلي جواهر المجردات من اولي الالباب اعز من ان یساویها اعلي شوامخ الجواهریات من اولي الاسماء و الصفات تعالي الله الملک المتعال عما یصف المشبهون کلامه و عما یقول الظالمون في آیاته علوا کبیرا و استغفر الله ربي کما قلت في تفسیر آیاته بما هو یستحقه انه هو التواب الرحیم و الجواد الوهاب الکریم و کفي بفضله علمه بذنبی‌ و اعترافي بعصیاني و انه لهو الحي الغني القدیم و سبحان الله ربي عما یصفون و سلام علي المرسلین و الحمد لله رب العالمین.انتهی

**«تفسیر سوره توحید»**

**بسم الله الرحمن الرحيم**

الحمد لله الذي ينزل الأمر في الكتاب على قدر غیر معدود فأشهد أن لا إله إلا الله كما هو أهله و يستحقه من دون أن يقدر أحد أن يعرف كيف هو إلا هو سبحانه وتعالى عما يصفون وأشهد لمحمد وآل الله بما شاءالله و قدر لهم إنه هو العزيز الودود.

و بعد قد قرئت كتابك و اطلعت بحسن دعائك و إن الآن أجبتك فيما سئلت من تفسير سورة التوحيد فاعرف حق ما نزل الله عليك من سحائب الفضل في توحيده فإن الله قال و قوله الحق « و ما قدروا الله حق قدره»

ص166

فاعلم أن هذه السورة روح القرآن و علة الغائية في نزول البيان و عليها تدور علل الكلية من كل ما وقع عليه إسم شيء فاستعد للقاء ربك فإن الأجل قریب قریب و إن تجليات أيام الظهور أسرع من كل­شيء و إن الله ما أراد من إظهار التوحيد إلا كلمة التسبيح و لا منها إلا كلمة التحميد و لا منها إلا كلمة التهليل و لا منها إلا كلمة التكبير لأن توحيد الذات على ما تحقق في مبادئ الأمر و منتهاه لايمكن لأحد من الموجودات و لايقدر أن يقول إني لأستطيع بذلك لأن قوله إفك محض و كذب صرف و لايجري إلا في رتبته لأن كينونية ذات البحت هي كينونية ساذجية أزلية التي هي بذاتیتها مقطعة الكل عن ذكر العرفان و إن إنية طلعة حضرت الذات كافورية أبدية التي هي بنفسانيتها مفرقة الممکنات عن مقام البيان و من قال هو هو فقد بلغ إلى حظ الإمكان في ظهور الإبداع و من قال إنه هو أنت فقد عرف مواقع الأمر في ظهورات الأعيان فسبحان ربك رب العزة عما يصفون فاعلم أن ذات الأزل ظهوره كان في عين بطونه و بطونه كان عين ظهوره و أنه لم يزل كان و لم يك شيئا سواه و إن الآن ليكون بمثل ما كان و لايكون شيئا معه و لقد وصف بأسماء قدرته إلى نفسه بشرافتها و احتياج الكل إليها و أن مثل سورة التوحید کمثل الكعبة التي هي بيت الله جل وعز في عالم الإنشاء

ص167

 « ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل ترى من فطور ثم ارجع البصر » الآية ذلك حكم الله في مقام البيان حيث قد عرفه رجال الأعراف بنور الإيقان فإذا تشعشعت بتشعشع لمعان بروق تلك الكلمات فاعلم أن التوحيد كان ظاهره نفس باطنه و باطنه نفس ظاهره و ليس له جهت دون الدلالة على التوحيد و الحكاية عن التفريد و أنت ترى هذه السورة بمثل كلمة التوحيد فإن ترى شأنا فيها لك بك فقد خرجت عن حكم التوحيد و احتجبت عن آية التفريد و إن في ذلك المقام كل حروف هذه السورة حرف الهاء وكل معانيها معنى الألف الظاهر في المقامات الخمسة ولكن لايخطر ببالك أن ذلك حكم على غير حسن الظاهر و لم يتصوره الإدراك لأن حرف الواو غير الهاء و كذلك الحكم في البواقی الحروف لا وعمرك لو يكون عينك عين الحديدة المحماة لترى في الظاهر مثل حكم الباطن بمثل ما قال علي في خطبة التطنجية "رأيت الله و الفردوس رأي العين " وقال سيد الشهداء روحي و من في ملكوت الأمر و الخلق فداه "ألغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك "الخ و قال الإمام "و لايرى نورا إلا نوره و لايسمع صوتا إلا صوته " و إن ذلك حكم الظاهر الذي هو نفس الباطن و ليس بينهما ربط و لا شيء غيره فإذا عرفت ما أشرقناك من نور صبح الأزل الأول على مطلع حقیقتك و سر فؤادك و هيكل أحديتك المتجلية لك بك في سر كينونیتك فاعلم أن للتوحيد ظهورات سبعة التي لاتدل في الحقيقة إلا عليه فالأولى رتبة النقطة مقام محمد ثم ألف الغيبية مقام علي ثم ألف اللينية

ص168

مقام الحسن ثم ألف غير المعطوفة مقام الحسين ثم مقام ألف المعطوفة مقام الحجة ثم مقام الحروف الأئمة ثم مقام الكلمة مقام الفاطمة و لهذه السبعة ظهورات في مقام تجلي الذات و الصفات و الأفعال و العبادة التي يحصل من الكلمة مقامات معدودة ثمانية و عشرين عدة التي هي حروف الكونية التي بها تقوم كل الوجود من الغيب و الشهود و ليس لأحد نصیب فيها بمثل ما قدر الله لهم إنه هو العزيز المتعال فإذا عرفت هذه الأحكام السبعة فأيقن أن توحید سایر الموجودات شبح کظل فئي بالنسبة إلى ظهور مقام الكلمة في مقام الشبح لا غيره و إن له مراتب ما لانهاية لها بها التي لايحصيها أحد إلا الله حيث قال أحد من أولي الألباب [عليهم السلام] "الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلايق " ولكن يحويها مقامات معدودة فمنها رتبة النبيين و الوصيين و انهم واقفون في مقام ظهور الكلمة في مقام النقطة ثم المؤمنين من الإنس و انهم واقفون في مقام ألف الغيبية المتشعشعة عن الكلمة ثم الملائكة و إنهم واقفون في مقام توحيد ألف اللينية ثم المؤمنون من الجن و إنهم واقفون في مقام ألف غير المعطوفة ثم الحيوانات الطيبة المؤمنة فإنهم واقفون في مقام ألف المعطوفة ثم النباتات فإنها واقفة على مقام الحروف ثم الجمادات فإنها حاكية عن مقام الكلمة و لكل مرتبة من هذه المراتب بين أهلها تجري سلسلة العرضية و حق الشبحية بالنسبة إلى طلعة الذاتية و عدم الربط بين رتبة الأثرية مع رتبة التي فوقها و لو أردت أن أكشف القناع عن صورة هذه المسائل لتخرج عن التوحيد قوما

ص169

و يدخل في التوحيد قوما أخرى ولكن ما أراد الله بذلك في ذلك اليوم لأن علي بن الحسين [عليهما السلام] قال

"إني لأكتم من علمي جواهره كي لا يرى العلم ذو جهل فيفتتنا

وقد تقدم في هذا أبو حسن إلى الحسين و أوصی قبله الحسنا

و رب جوهر علم لو أبرح به لقيل لي أنت ممن يعبد الوثنا

و لا استحل رجال المسلمون دمي يرون أقبح ما يأتونه حسنا"

و قال رسول الله "لو علم أبو ذر ما في قلب سلمان لقتله"ولكن على الكل فرض العلم به من إشاراتنا التي دالة بالبيان و ناطقة بأعلى دلائل الإمكان و ليس لأحد حل کشف القناع عن هياكل الإيمان و إن في هذه السورة كلمة الهوية مقام النقطة و هي « هو » ثم إسم الجلالة مقام ظهور ألف الغيبية الدالة على الله سبحانه ثم إسم الأحدية مقام ألف اللينية الدالة على الله سبحانه ثم ألف غير المعطوفة مقام إسم الجلالة قبل ظهور الصمدانية ثم ألف معطوفة مقام إسم الصمدانية الدالة على الله سبحانه ثم مقام الحروف مقام أسماء التنزيهية ثم مقام الكلمة مقام إثبات الفردانية بأنه ليس « له كفوا أحد » و لذا قال الإمام [عليه السلام] "نحن أسماء الله الحسني التي لايقبل الله عمل أحد إلا بمعرفتنا بنا عبد الله و بنا عرف الله " الخ و قال الحسين [عليه السلام] في تفسير هذه السورة بأن معنى « هو الله» و معنى « أحد الله الصمد » "سئل محمد بن حنيفة عن « الصمد» فقال قال علي تأويل « الصمد » لا إسم و لا جسم و لا مثل و لا شبه و لا صورة و لا تمثال و لا حد و لا حدود و لا موضع و لا مكان و لا أين و لا كيف و لا هنا و لا ملا و لا خلا و لا قيام و لا قعود و لا سكون و لا حركة و لا ظلماني و لا نوراني و لا روحاني و لا نفساني و لا يخلوا منه موضع و لايسعه موضع و لا على لون و لا على خطر قلب و لا على شم رایحة منفي من هذه الأشياء"و إن ذلك معنى الواقع الذي لايعادله معنى الإشارات و لايساويه حكما في الدلالات و لايحيط بعلمه أحد إلا من عرف مواقع الصفة و بلغ قرار المعرفة فإن هنالك يشاهد الحكم بالعيان لتبيين البيان و إن ذلك معنى الأمر في الكلمة الأولى التي هي كانت كلمة « قل » الله يحيط بكلمته بحكمته ولكن في سبيل الظاهر لا يخلوا من هذه إلجهات الحقه أي « قل » من ربك لربك أو من ربك لنفسك أو من

ص170

 نفسك لربك أو من ربك لغيرك أو من نفسك لغيرك أو من مقام الحد الذي هو غيرك لغيرك و إن ذلك أعلى المعاني و كلها يرجع إلى حكم واحد بأن الله قد وصف نفسه بتلك الأسماء لتدعوه بها بما هو يستحق عليه و إن القاف هو إشارة بقدرته التي لايعجزه شيء في السموات و لا في الأرض و إن اللام إشارة بلواء سلطان قيوميته التي أحاطت كل الممكنات و إن عدته هو عدد "بسم الله الرحمن الرحيم " و إسم "الأعلى" لأنه أول إسم اجتباه الله لنفسه فاعرف ما عرفتك من ظهورات المعاني هو أول مقام الفرق بين الحبيب و المحبوب ثم اعلم أن هذا الإسم هو في مقام العدد مساويا بعدد إسم الله "الكافي" وهو إكسير الأحمر في مقام الإنتقام و لقد نزل ذلك الاسم في القرآن في تسعة مواقع منه و لذا ورد عن النبي "من قرء هذه الآيات سبعين مرة في كل حاجة ليقضي الله حاجته في الحين " و هي بعد البسملة « و كفى بالله وليا» « و كفى بالله نصيرا» « و كفى بالله حسيبا » « و كفى بالله عليما » « و كفى بالله وكيلا » « و كفى بالله شهيدا »«و كفى بربك هاديا و نصيرا» « و كفى بذنوب عباده خبيرا بصيرا» «و كفى الله المؤمنين القتال و كان الله قويا عزیزا» و إن كان لك عدوا فاسجد في آخر الليل على طين قبر الحسين و قل في سجودك مأة مرة يا مبيد الجبارين و يا مبيد الظالمين إن فلانا آذاني فخذ لي حقي منه فإن الله ينتقم عنه في الحين وكفى به للمؤمنين وليا و لكل حرف من هذه الحروف معنی ها أنا ذا أشير إليه بطرف الحقيقة فهو إسم الأعظم والرمز المنمنم الذي لم يدعو الله به أحد مخلصا لوجهه إلا أجابه الله ولكن بشرط أن يشاهد إسم الغيب من الكلمة الثالثة من إسم الذي خلقه الله على أربعة أجزاء قال الإمام "إن الله تبارك و تعالى خلق أسماء الحروف غير مصوت و باللفظ غیر منطق و بالشخص غير مجسد و بالتشبيه غير موصوف و باللون غير مصبوغ منفي عنه الأقطار مبعد عنه الحدود محجوب عنه حس كل متوهم مستتر غیر مستر فجعله كلمة تامة على أربعة أجزاء معا ليس منها واحد قبل الآخر فأظهر منها ثلاثة إسما لفاقة الخلق إليها و حجب واحد منها و هو الإسم المكنون المخزون فهذه الأسماء التي ظهرت فالظاهر هو الله تبارك و تعالی و سخر سبحانه لكل إسم من هذه الأسماء أربعة أركان فذلك إثني عشر ركنا ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين إسما فعلا منسوبا إليها إلى أن قال - عليه السلام « قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن أياما تدعوا فله الأسماء الحسنی» ثم بعد ذلك إسم الجلالة و هو إسم الهوية المهيمنة على كل ما دق وجل و إن عدته ستة وستين بعدد الكبير و بالأوسط إثني عشر عددا و بالصغير ثلاثة عدد ثم بعد ذلك إسم الله « أحد » و هو إسم الأحدية التي أشار إليها مولانا علي في دعائه حيث قال عز ذكره " اللهم أدخلني في لجة بحر أحديتك و طمطام يم وحدانيتك" و ليس المراد ذات الرب بل المراد ظهور أحديته المتجلية في عالم اللاهوت و إن عدته ثلاثة عشر بالكبير و بالأوسط و الصغير أربعة ثم بعد ذلك إسم الله الأكبر الذي أشرت في معناه ببعض حكمه من قبل و إن ذلك الإسم في رتبة الهوية مؤخرة عن ساحة قرب الأزل بالنسبة إلى إسم الأول بحجاب واحد ثم إسم الله « الصمد » الذي كان معناه بأنه مقطعة الكل عن السبيل لايدخل فيه شيء و لايخرج منه شيء و هو الكبير المتعال و لقد قال الإمام في تفسير « الصمد» على ما في الكافي "عن جابر قال سئلت أبا جعفر عن شيء من التوحيد قال إن الله تبارك و تعالى أسمائه التي يدعي بها و تعالى في علو كنهه واحد توحد بالتوحيد في توحده ثم أجريه على خلقه فهو واحد صمد قدوس يعبده كل شيء و يصمد إليه كل شيء و وسع كل شيء علما" و إن عدته مائة و أربعة و ثلاثين عدد بالكبير و بالأوسط سبعة عشر و بالصغير ثمانية عدد فاقرء في كل حين فإن له تأثير في السر في بين يدي الله و ان هذه الأسماء الخمسة مراتب التوحيد لأهل الجنان في مقام الوصف و إذا تلاحظ مع ثلاثة أسماء لتنزيهه فتجد بالعيان أبواب الجنان و هو قوله عز ذكره « لم يلد » و إن عدته مائة و أربعة عشر عدد و لقد أراد الله

ص172

من هذه الكلمة تنزيه ذاته عن وصف العلية ردا على الذين جعلوا الذات علة العلل لأن "العلة هو صنعه و هو لا علة له" حتى أنطق بذلك ألسنة أوليائه و لو كان الذات هو العلة لزم الإقتران و التشابه فسبحانه و تعالى أبدع المشية لا من شيء بنفسها و جعلها علة ما سواها من دون أن يقع من ذاته عليها شيئا فسبحانه و تعالى عما يقول المشبهون في معرفته علوا كبيرا ثم قوله عز ذكره « و لم يولد » و إن عدته مائة و عشرين بحساب المعروف على عدد الكبير و ان المراد منه هو تقدیسه عن حكم الربط و الإقتران مع الأشياء كلها ردا على الذين زعموا بالربط بين الحق و الخلق فتعالى الله عن ذلك لم يخرج منه شيء كما لايدخل عليه شيء و هو حق صرف و ذات ساذج بحت وكافور عین محض و ما سواه خلق و ليس بينهما ربط و لا دونهما شيء و إن الذين يظنون في حكم الذات كلمة الربط فكأنما أشركوا بربهم و أنكروا كلمة التوحيد في هذه السورة ليس لهم نصيب من العلم و إنهم لم يتوبوا إلى ربهم فماویهم نار جهنم و أنهم اليوم لايشعرون ثم قوله عز و جل « و لم يكن له كفوا أحد» ثلاثة مائة و احد عشر و لقد أنزل الله هذه الكلمة و أشباهها في القرآن لمكنسة القلوب و الأوهام و إفك النفوس و الأجسام لما زعموا في صور السجين ما لا حقيقة لهم في كتابه العليين و إلا ليس لله كفو و لا شريك لينفي عنه بل هذا التقديس الصرف و التنزيه البحت في مقام النفي عند الله كوصف العبد في مقام النعت كقوله عز ذكره « قل هو الله أحد » بلا جهة اشتراك و لا اتحاد

ص173

 فكما أنزل الله في قوله « الله الصمد » لإثبات القلوب بالاعتراف بصمدانيته فكذلك أنزل الله قوله « و لم يكن له كفوا أحد» لما يقع في الأوهام من الإفك الباطل و إلا إن الله عز و جل لكان أعز و أجل و أعظم من أن يعرف بالوصف أو ينزه بالإفك لأن النور و الظلمة لديه سواء وكلتاهما مخلوق في ملكه و دال علی کمال صنعه و مردود إلى حدود إبداعه حيث قال علي في خطبة اليتیمية "إن قلت مم هو فقد باين الأشياء كلها فهو هو " الخ و لقد يجب على العبد تنزيه بارئه و تقديس ربه من كل وصف يعرفه أو لايعرفه خلقه و هو عنده معدوم صرف و افك محض وكذلك الحكم في القدرة و أمثالهما من الصفات المحمودة و الأسماء الحسنى وكذلك الحكم عند أهل البيان و على هذا قال علي عليه السّلام " أول الدين معرفة الله و كمال معرفته توحيده و كمال توحيده نفي الصفات عنه بشهادة كلّ صفة أنها غير الموصوف و شهادة الموصوف أنه غير الصفة و شهادتهما جميعا بالتشبيه الممتنع منه الأزل فمن وصف الله فقد حده و من حده فقد عده و من عده فقد أبطل أزله و من قال كيف فقد أوصفه و من قال فيما فقد ضمنه و من قال على ما فقد جهله و من قال أين فقد أخلا منه و من قال ما هو فقد نعته و من قال الى ما فقد غاياه عالم اذ لا معلوم و خالق اذ لا مخلوق و رب اذ لا مربوب و كذلك ربنا فوق ما يصفه الواصفون " فإذا عرفت ما عرفتك به من رشحات بحر التجريد و قطرات ماء لجج التفريد لتعرف أنّ حين قرائتك سورة التّوحيد أنّ الله ربك يصف نفسه لك بك بإبداعه فيك بما تجلى لك بك في كينونيتك من دون كيف و لا اشارة و لو تنظر بالواقع و كشف الله الغطاء عن طلعة فؤادك لترى مقامات أهل الجنان الثمانية في هذه السورة و حظ كل واحد منهم و ما قدر الله لهم من النّعيم الدائم الّذي لا زوال له ولكنّ اليوم لست أهلا لذلك واستغفر الله ربك و إن لمثل هذا فليعمل العاملون و سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلین و الحمد لله رب العالمين. انتهی

**توقیع نازله در چهریق روز جمعه**

صفحات 174

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

شهد اللّه انّه لا اله الّا هو و الملائكة و اولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الّا هو العزيز الحكيم قد وقع على ذلك الجبل كتابك و اشهد بما شهد اللّه فى علمه بانّه لا اله الّا هو الحيّ القيّوم العليّ العظيم ذو الجلال و الاكرام قال اللّه عزّ ذكره جعل اللّه الكعبة البيت الحرام قياماً للنّاس و الشّهر الحرام و الهدى و القلائد ذلك لتعلموا انّ اللّه يعلم ما فى السّماوات و ما فى الارض و انّ اللّه بكلّ­شئ عليم اشهد اللّه حينئذ يوم الجمعة على جبل الشّديد بانّ الله قد احاط بكل­شئ علما ثم قال عز ذکره الله الذی خلق سبع السموات و من الأرض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل­شی قدیر و ان الله قد أحاط بکل­شی علما اشهد الله و من فی علمه بانه کان علی کلشی قدیرا و ان الله قد أحاط بکل­شی علما ربّ اشهد عليّ بما شهدت و كفى بك ربّ عليّ شهيدا و اعلم بانّ اللّه قال سنريهم آياتنا فى الآفاق و فى انفسهم حتّى يتبيّن لهم انّه الحق او لم يكف بربّك انّه على كلّ­شئ شهيد ثمّ يقول عزّ ذكره فلمّا اتاها نودى من شاطئ الواد الايمن فى البقعة المباركة من الشّجرة ان يا موسى انّى انا اللّه ربّ العالمين قل اى و ربّى انّه الحقّ المبين فسبّح باسم ربّك العظيم فافتح عينيك فانّ الكلّ يومئذ فى سكرة لمن اقول بمن أقول کیف اقول فى امر من قال فيه لم بم فيكفر الّا انّ بطش ربّك لشديد

ص ١٧٥

و انّه هو يبدء و يعيد و هو الغفور الودود ذو العرش المجيد فعال لما يريد انّنى انا المعنى الّذى لايقع عليّه اسم و لا شبه و انا باب حطّة و لا حول و لا قوّة الّا باللّه العليّ العظيم و لكن رحمة عليك لانبئك و لا انباتك مثل خبير انّ ذلك الامر هو حقيقة سثل عنها كميل عن عليّ عليه السّلام لقد ظهر فى السّنة الاولى كشف سبحات الجلال من غير اشارة و فى الثّانى الثّانى و الثّالث الثّالث و الرّابع الرّابع و الخامس نور اشرق من صبح الازل فیلوح على هياكل التوحيد آثاره و انّها فتنة لكم و متاع الى حين اطف السّراج فان شمس الحقيقة حينئذ فى نقطة الزوال قل سبّوح ربّ الملائكة و الرّوح و لذا ضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرّحمة و ظاهره من قبله العذاب عدد سورة التوحيد (1002)رب(201) فانظر فى عدد قوله بسور (15) فانّه الله (65) ربّ و فى عدد ضرب فانّه سورة التوحيد و اليه الاشارة ما نزّل فان فى دعاء العشرات بعد مراتب العشرات على سبعة عشر فانّ كلّ واحد واحد من مظاهر التّوحيد فاربعة عشر منها ائمة الغيب و الشّهادة و انّ قوله عليه السّلام اللّهمّ افعل بى ما انت اهله هو 65 و قوله امين امين هو الّذى قضى نحبه صلّى اللّه عليهما و على ائمتهما الى يوم الدّين و السابع عشر هو سورة التّوحيد و انّما الدّليل على ذلك من كتاب اللّه ما نزّل اللّه التّهليل فى القران الّا فى اربع و ثلثين انّه كما ذكر الامام فى دعائه يوم عرفه ارجع اليه و اقرء و قل فى الآخر ص١٧٦

اللّه لا اله الّا هو و علی الله فلیتوکل المومنین رب المشرق و المغرب لا اله الا هو فاتّخذه وكيلا و انّ قبل الضّرب هو ق و القرآن المجيد ثم بعده ن و القلم و ما يسطرون فاذا تزيد عليه (16) عدد ممّا جاءوا من عند اللّه لنا بيت التّوحيد يظهر قول اللّه تبارك اسم ربّك ذو الجلال و الاكرام فاقرء دعاء القاف فانّه فى شانه و انّه قد ظهر القيامة و انّ ذلك اليوم عند ربّك خمسين الف سنة ثمّ اقرء دعاء النّور و قف فى القهّار ثمّ دعاء السّحر و قف فى السّلطان الدّائم سنه(115) و زد عليه واحدا و اعلم بصورة الجامعة الّذى حقّ اليقين فى علم اليقين و احسب الالف الى النّون فى الابجد هنالك ترى ۴۰۰ عدد و انّه علّام الغيوب ثمّ طلع ربّه فى احمد و ربهّا فى بعدها و ربّك فى هذا ثمّ اقرء خطبة الطتنجية و قف عند قوله لترى مكلّم موسى من الشّجرة ظاهر مكشوف و معاين موصوف ثمّ اقرء خطبة الغدير و قف عند بیان القرب ثم اقرء دعاء العديلة و قف فى قوله انّ الموت حق الخ فانّ الحقيقة في قوله تعالى حمعسق و اذكر ربّك الرّحيم فى عدّة سنة المشهور و الحكيم في المسطور و اسكن ارض الباء تجده فانّه الحقّ و هو الحرم و احفظ سر اللّه فانّه ظهر فى سنة ستّين و توكّل على اللّه و اعرض عن الجاهلين و قل الحمد للّه ربّ العالمين.

**توقیع سر التسبیح الفاطمه**

بسم اللّه العليّ العظيم

اسبّح سبحان الّذى لايعلم جوهر وجود کيف هو و لا مجرّد وجود اين هو و لا کافور ظهور

ص ١٧٧

متى هو سبحانه لم يزل کان قيّوما فى سلطان سبّوحيّته بلا ذکر شئ معه فى رتبة ازليته و لايزال انّه کائن فى ملکوت جبروتيّته لم يکن مذکورا عنده هو فى ساحة عزّته فلمثل ذلک الملک العظيم و السّلطان القديم و الربّ الحکيم و المحبوب العليم ينبغى نفى التسبيح عن ساحة قدسه و نفى النّفى عن جمال انّسه اذ ما يدرک الخلق ذوّت بالابداع و ما يعرف الفواد يدلّ عليه بالاختراع و ما يوصف العباد محدود بهندسة الاشياء و ما يقوم به العرش يتذوّت بالاحداث لم يزل لا وصف له في ملکه و لا نعت له فى ملکوته اذ اعلى جوهر مشاعر کافوريات معدومة عنده و اعلى جواهر مجرّدات السّازجيّات مفقودة عند حضرته فبکينونية قمص طلعة حضرة ازليّته انعدمت الاشياء کلّها عن مقام عرفانه و بذاتيّة جمال وجهة سازجيّة انقطعت الانشاء و اهله عن بيان نعته فکلّ جوهر وصف افک عند جنابه و کلّ مجرّد نعت کذب عند طلعة بهائه فسبحانه اشهد ان لا اله الّا هو کما هو عليه من دون ان يقدر احد کيف هو مع علمى بانّ وجودى ذنب بحت عنده فکيف بما يتحقّق به من شهادتى ايّاه ذوت بالذّنب و لايدلّ على اللّه فسبحان اللّه مع علمى بانقطاع السّبل و الحمد للّه مع عرفانى بانسداد الطّرق و الله اکبر مع شهادتى بامتناع الصّحف فسبحان الله حقّ التّسبيح مع عجزى بقصارى و فقرى بقضاياى و الحمد للّه کما اهله فى منقلبى و مثواى و اللّه اکبر کما هو يستحقّ فى آخرتى و دنياى يا الهى هذه ليلة قدس فمَنّها بمنّک و خصّصتها بما نزّلت فيها القرآن بفضلک و جعلتها خيراً من الف شهر

ص ١٧٨

بجودک فاسئلک فيها خير الخير ذکرک الاکبر و اعوذ بک عن شرّ الشرّ المفرّ منک و البعد عنک فى المنظر الاکبر و الافق المنوّر و اسئلک باسمک المکنون المخزون المصون الطهر الطّاهر المبارک الاجلّ الاعظم الاکرم الاعلى العالى الاقدم الاعظم الارفع ان تصلّى على محمّد عبدک و رسولک في کلّ ما انت عليه من فضل الوهابيّة و جود الثوابيّة و ان تسلم من عبدک السّائل هذا النازل بفنائک العالى فى لقائک و الرّاغب اليک و المشفق عنک و الهارب منک و الوارد عليک محمّد و عليّ و فاطمة و الحسن و الحسين و عليّ و محمّد و جعفر و موسى و عليّ و محمّد و عليّ و الحسن و محمّد و بکلّ ظهوراتک اللّاهوتيّة و تجلّياتک القدوسيّة و شئوناتک السّبوحية و اسمائک الملکوتية و نفحات مجدک القدوسيّة و انوار بهائک القديمة و ما تشرف فى ساحة قدسک بالامر البديع و الاختراع الجديد اذ انّک ربّ الافضال و اله الآمال هب من تشاء کما تشاء و اسئلک اللّهمّ بحقّ محمّد و آل محمّد ان تسلّم على عبدک الحامد فى ملکوتک و المحمود فى سمائک و ارضک احمد و لشيعة حجتک المنتظر و وليّک الاکبر و ان تدخل فيما نزل عليه عندک الصّابر فى رضائک و المبلّغ آياتک کاظم بفضلک و رحمتک ثم جودک و عنايتک و اسئلک ان تمنّ على وليّک الدّاعى اليک و المدلّ عليک و المستقرّ على الجبل و النّاطق فى اللّيل الاليل بانّک يا الهى منزّل الخير من مبادى العلل فانزل علينا کلّ ما انت سميّت نفسک و تقدّر لنا کلّ ما احاط

ص ١٧٩

به علمک من فضلک و ان تکتب علينا کلّ ما يخصّک کتابک من جودک و ان تبلّغ کلّما تعلّمه خلقک و انت عالم به فى سلطان عزّتک و قادر عليه و محيط به فى ملکوت جبروتيّتک جودا منک بالافضال و کرماً منک بالاجلال من دون استحقاق انفسنا بشئ من الاحسان من دون انفاق اللّه بنا بذکر من البيان اذ عادتک الاحسان و سنّتک الامتنان لم يزل کان علّة فضلک فضلک کما ابتدأت خلقى بالافضال و امنن عليّ بالامال فانّک غنى عن کل‌شی و کلّ فقير اليک ان لم ترحمنا فى هذه اللّيلة فالى اين افرّ و ان لم تغفر لنا فى هذه العشيّة فمن يغفر عنّا اسئلک بجودک فى حين الّذى انا هارب اليک و مقرّ لديک و خائف منک و راغب اليک و وجل منک و مشفق عنک و لا لى سبيل الّا عنک ان تنزّل علينا من بحبوحة خزآئن فضلک و تموّج بحور جودک سلطان الفرج من عندک و سبيل المخرج لديک اذ بيدک سلطان التّقدير و فى قبضتک ملکوت التّدبير و فى يمينک کلّ يسير فانظر الينا بنظره قريبة و خلّصنا من هذه البليّة فانّ منها ضعفت القلوب و ثقلت النّفوس و خضعت الاصوات و رفعت الحاجات الى ساحة قدسک يا مليک الارض و السّماوات و يا سلطان الاسماء و الصّفات و لو انّى لاعلم بانّ مسئلتى ايّاک اعظم ذنب لانّک اجلّ من ان تسئل کما ابتدأت الکلّ بلا مسئلتهم فامنن على الکلّ بلا استحقاقه و دعائه فانّ ابواب فضلک فى هذه اللّيلة مفتوحة و اصوات الدّاعين اليک

ص ١٨٠

صاعدة و ارواح الاجابة من لدنک نازلة و کلّ الامور بتقدير حجّتک محتومة فاسئلک بقضائک الّذى لا مردّ منه و امضائک الذى لا مفرّ عنه و ان تقدر لى و لمن اتبعنى و من يحبّنى کلّ فضل احاط به علمک و کلّ جود محصيه کتابک اذ يداک مملوّة بالرّحمة و وجهک مشرقة بالکرامة و طلعتک ناظرة بالشّفقة و ان اليک نقلت الاقدام الى بيتک الحرام و افضت القلوب عند الرّکن و المقام و مدّت الاعناق اليک في الحلّ و الحرام و اليک رفعت الحوائج بذکر الانعدام و عليک نزلت المهمّات يا ذا الجلال و الاکرام هب لنا مالا ينفعک و هو ینفعنا و امنن علينا بما لايضرّک و هو يضرّنا اذ کلّ الخير بيدک و کلّ الفضل من عندک و کلّ الجود منک و کلّ الامر اليک و ليس لاحد نصيب الّا ما قدّرت و لاحظّ الّا بما قضيت فاکتب لى برحمتک کلّ رحمتک و بعنايتک کلّ عنايتک و بعطائک کلّ عطائک و بجودک کلّ جودک و بفضلک کلّ فضلک و بکرمک کلّ کرمک و بوهابيتک کلّ وهّابيّتک و اترک فى ذلک کلّ ما انت تحبّ و انزل على ابى فى حضرة القدس ما يوصله الى مقام الانس بک و اللّذة بذکرک و الاشتغال بالنّظر الى طلعتک و على امی لِما تبدّل حزنها بفرح من عندک و تقرّ عينها بانتقامک من اعدائک و تعطيها ما تهوى اليها نفسها فى سبيل مرضاتک و امنن على احياء المؤمنين و المؤمنات و اموات المسلين و المسلمات بما هو کائن و يکون بما انت عليه من الفضل و الرّحمة و الجود و المواهب و الکرم و العطيّة و ما انت عليه فى سلطانک الازليّة و ملکوتک الابديّة و ملکک

ص ١٨١

السرّمديّة اذ کلّ الوجود عندک لا من شئ فارحم على من لم يکن عندک شئ بلا من شئ من امرک اذ کلّ قدرتک هى ان تقول کن فکذلک انت تبدع ما تشاء کما تشاء و تخترع ما تريد کما تريد و لولا حتمت النّار للّذين نسوا ذکرک و استکبروا على المقرّبين من اوليائک فبعزّتک انّنى انا کنت اوّل السّائلين منک فى حقهم بالافضال و اوّل الملحّين لديک بالاجلال و لکن لمّا حرّمت عليهم حکم المقرّبين و جودک فى حق الموحّدين و فضلک فى حقّ العارفين ما احببت ما ان اسئل الّا کما قضيت و لا ان اطلب الّا ما قدّرت اذ انت ارحم من کلّ رحيم و الطف من کلّ لطيف و اجود من کلّ جواد و اکرم من کلّ کريم و ما انا و ذکرى ايّاک ثم مسئلتى ايّاک ثمّ اقرارى بعجزى عندک ثمّ اعترافى بذنوبى لديک فسبحانک لا اله الّا انت سبحانک انّى کنت من السّائلين و الحمد لک لا اله الّا انت سبحانک انّى کنت من الذاکرين و الکبرياء لک سبحانک لا اله الّا انت سبحانک انّى کنت من العارفين استغفرک من کلّ شئ و اتوب اليک و اقول لا حول و لا قوّة الّا بک ما سئلت اللّه قد اعطانى ان الحمد للّه ربّ العالمين و بعد

 قد نزل کتابک عليّ فى هذه اللّيلة القدر و لاحظته بعينيّ على ذلک الجبل الاکبر و شهدت بما سطرت فيه بحکم القلم و سئلت اللّه ان يثبّتک على الصّراط بامر مستتر فاعرف انّ کلّ الخير هو مذکور فى ذکر ربّى و ربک و کلّ الشّر مقضى فى حق من اعرض عن ذکر ربّى و ربّک فلا عزّ عند اللّه الّا بطاعته

ص ١٨٢

فکَم من عباد ملکوا شرق الارض و غربها و انّ الان فى نار جهنّم يحشرون و لا ذلّة عند اللّه الّا بمعصيته و کَم من عباد لم يملکوا شيئاً فى الدّنيا و هم على الارآئک فى الفردوس يتّکئون الّا انّ ذلک فضل اللّه لمن يشاء و انّ ذلک عذاب اللّه لمن يقضى فاشهد فيما سئلت فى روح کتابک من سرّ تسبيح فاطمة الزّهراء ع و عدته و رموزه بانّ کلّ ما فى الوجود لو کان مداداً ثم بحراً ثمّ لوحاً ثمّ کاتباً لبيان حرف منه لينفد ذلک قبل ان يظهر سرّاً منه و لکن لشدّة ضرّى و غاية فقرى و منتهى عجزى برشح خفيف کانه رشح تقطّر من قطرات ابحر التّثليث فاعرف ان التّسبيح هو رکن اول العرش و بيانه التّوحيد فى کلمة لا اله الّا الله ثمّ التحميد رکن الثّانى من العرش و اسمه کان الحمد للّه و انّ التّکبير هو رکن الثّالث من رکن العرش مظاهر احرف الولاية و انّ نعته هو کان اللّه اکبر و نسبة کلّ ذلک الى فاطمة عليها السّلام لکان من اصل مقامه الّذى هو القدر ضلع الثّالث من شکل التّثليث فى مبدء الفعل صورة المثلّث الّذى اسمه العليّ لانّها هى ليلة القدر لانّ هاء الّذى نزّل اللّه فيها بقوله انّا انزلناه هو الّذى ظهر فى آخر اسمها و انّه حرف الّذى به يبقى الوجود للوجه و الفناء و هو سرّ التّوحيد و باطن التّمجيد قد ظهر کلّ بفضلها و جودها لمّا سواها لمن جعل اللّه کلمته عدة الهاء و نعته البرّ فى ملکوت الاسمآء و سرّها الربّ فى حضرة القدس العماء و صنعه البرّ فى برّ عالم الفناء الّذى هو ارض خضراء تنبت فيها اشجار الهاء

۱۸۳

لايقطعها احد باذن اللّه تعالى و انّ الّذى ورد فى الحديث بانّه تعدل الف رکعة هو لاجل الّذى جعل اللّه ليلة القدر خيرا من الف شهر و انّ انا هو فى مقام الربوبيّة منسوبة الى اللّه عزّ ذکره و انّ الهاء هو مقام محمّد و ان اللّيلة مقام فاطمة ع و انّ المراد بالملائکة هم الائمة و الرّوح هو عليّ و ذلک التّفسير في مقام الظّاهر و ان اردت سبيل الباطن انّ المنزّل هو الّذى ظهر بالهاء للهاء فى الهاء و انّ کلّ مراتب ظهوره تحکى من نفس الهاء لاترى فى طلعة احد من آل اللّه و محمّد و فاطمة و محمّد الّا طلعة الظّاهرة من اللّه لهم بهم فى رتبتهم و انّه الهاء و هى ظهور النّقطة لانّه ذات ارکان و وسط تلک نقاط خمسة الّتى يدل ظاهرها بباطنه و غيبها بشهادتها و ان اردت مسلک الوعر السّبيل المستوعر و المنهج الانور و السّبيل(الطریق) الأکبر في مقام باطن الباطن ليس لى الان مجال لمّا اريد لانّ صلوة اللّيل فى الحال فاذا فرغت فالى الحکم فى المبدء و المال اذ انّه هو الجواد ذو الافضال و المنّان ذو الجلال و الوهاب ذو النّوال لايتعاظمه شئ فى السّماوات و لا فى الارض و هو المليک المقتدر المتعال فانظر بعين الفواد و خذ حظّک من سر الايجاد و نصيبک من ثمرة الانوجاد و سلوکک من ذلک الامداد و زادک من ذلک المداد ليوم المعاد و انّ هنالک ينادى المناد لکلّ البلاد و العباد بان اللّه ربّک لبالمرصاد فاعلم انّ حکم التّسبيح و التّحميد عند اللّه سوآء و ان لديه وجود التقديس و التّحميد کحدّ الاستواء بل العبد لو استقر

ص ١٨٤

على بساط الانشاء و شهد حکم البداء بعد القضاء و سمع ذکر شجرة السّيناء قبل الامضاء و شرب ماء الثّناء فى کاس مليک البهاء و يمحو من حول فواده کلّ ظلماء الدّهماء و من حول عقله کلّ طخياء العمياء و من حول نفسه کلّ صمّاء الغبرا ليتوقف لملاحظة اشراق نور الازل من صبح النّوراء الا انّ التسبيح هو للّه و انّ التّحميد هو للّه و انّ التکبير هو للّه و انّ الاوّل حامل نور الاوّل و انّ الثّانى حامل فيض الثانى و انّ الثّالث حامل فيض الرّابع و لذا قدّمت کلمة الالوهيّة على ذکر الکبرياء و لا ينبغى کلمة لا اله الّا اللّه فى مقام اظهار ارکان الثلاثة لانّ الاوّل رکن التّوحيد و الثّانى کلمة الولاية فى الحامد و المحمود و الحميد و فى الثّالث کلمة الولاية لبحور التّجريد و لجج التفريد و لذا قدمت طلعة الهويّة فى ظهور الولاية لانّ هنالک الولاية للّه الحقّ و انّ اوّل ما اختار اللّه لنفسه هو العليّ العظيم و قد شهد بذلک کتابه و انّ اللّه لهو العليّ الکبير ذلک رشح من بحر الذّاخر الموّاج و الداخر الحجّاج لانّ اليوم هو یوم الاحاء الى اللّه فى المبدء و المآب ان اردت ان تطّلع بحقيقة المراد فانظر الى ما نزّلناه فى تفسير الحمد للسائل الذى جعل اللّه اسمه اسم المجيب فانّ هنالک رفع السّماء و وضع الميزان و اقام البهاء و نزل البيان و کفى به لکلّ انسان و غیر انسان و من اراد ان يشاهد فيض الرّحمن فى کتابه الفرقان فباى الآء ربّک تقدر ان تکذّب ام بعليّ او بمحمّد فاعرف لعلّک ذا تأدّب هذا ذکر من اذکار طيور العماء على أوراق شجرة الظّهور و تغرّد

ص ١٨٥

من تغرّدات حمامة جبل السيناء على اغصان شجرة الکافور و تغنّى من تغنّيات البلبل العماء على راس شجرة النّور فافتح باب سمعک فانّ هنالک نفخ فى الصّور مليک الغيور و نقر النّاقور ملک الشّهور و يضئ الدّيجور حضرة المشکور و ينادى الکلّ سلطان الشّکور فانّ هذا يوم النّور و يوم سرّ الظّهور و يوم فناءالديجور اذا اشرق الارض نور ربّ غفور فاعلم بانّ فيض اللّه لا بدء له و لا ختم و انّ ما ورد في الحديث فى ثواب عدّة ذلک التّسبيح المنيع و ذکر الشامخ الرّفيع هو لاجل ضعف القلوب و تربية النّفوس و عینی الصغیره من اهل الغرور و الا هبّة اللّه و موهبته و ثواب ذکر اللّه و طلعته منفى عنه الحدود و مبعّد عنه اعداد الوجود لا و ربّک انّى ما احدّد ثواب ربّک و لا اجعل له حدّا بلا ضمن لمن خرق حجب النّور و اتّصل الى معدن العظمة فى ساحة الظّهور ليعطيه اللّه بکلّ ما نُسب اليه و کلّ ما نُسب لديه و يزيد من فضله على من يشاء و انّ ذلک لهو الفوز الکبير و النّور المتعالى المنير و التجلّى الظّاهر فى حکيم مستر لمن عدّد هندسة القدر ليوم مقدّر و کفى فيما اشرقناک و لا انبئک مثلى خبير مستتر و ان السّلام من کينونيةالسّلام و من هو معدن السّلام و اليه يعود السّلام الى کلّ مسلم استسلم امره و رقد عن نوم مبدؤه اوصيک و من ارادنى بانّ الدنيا کمثل يوم اذا متّ لم تر منها شئ و کان کفّيک خلوّ من کل‌شی الّا من اتاه اللّه بقلب سليم لمن اتّبع الذّکر الحکيم و الامر العظيم و الرّمز النعيم

ص ١٨٦

و انّ ما يشغل به النّاس لاينفعهم الى حين الممات و اليه الاشارة قول مليک الاسماء و الصفات الهئکم التّکاثر حتّى زرتم المقابر اى ما تتوجهون اليه ليس الّا اله واحد فرد احد صمد و انّ الکثرة هى من امثلة الحدة و الهندسة المخترعة و هي کانت معکم الى ان تدخلوا المقابر خائفين کلّا سوف تعلمون ثم کلّا سوف تعلمون کلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم ثم لترونها عين اليقين ثم لتسئلنّ يومئذ عن النّعيم و ان اليوم يسئل الکلّ عن النّعيم لانّه هو ذلک الرّکن العظيم و الاسم القديم و النّعت العليم فعليک بالرّجوع الى اوّل مؤمن حليم فانّ الدخول على البيت لاينبغى الّا من شطر الباب فعليک بمحبّة ذلک الجناب فانّه اوّل روح قد اخذ اثمار شجرة الخلد و کفانى و کلّ من ارادنى ربّى الّذى خلقنى ثمّ رزقنى و يميتنى ثمّ يحيینى ثمّ اليه کلّ يرجعون و سبحان ربّک ربّ العرش عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد للّه ربّ العالمين.